

مَائِدَةُ آيْمَانِي

جلد ہفتم

تالیف

عبد الحمید اشراق خاوری

مؤسسہ ملی مطبوعات امری

۱۲۹ بدیع

* رساله *
شامل آثار قلم اعلى

مجلد هفتم مائده آسمانى
که بوسيله جناب عبد الحميد
اشراق خاوری عليه بهاء الله الابهى

و

با اجازه محفل مقدس روحانى ملى بهائيان
ايران شيد الله اركانه و تصويب لجنه
مجله ملى نشریات امرى منتشر شده
است

داشته است .

باب ششم - قسمتی از لوح مبارك درباره شرح نزول
لوح ملك پاریس وشهادات شهـدا
وشهادات جناب بدیع .

این الواح مقدسه شامل مسائل مهمه ایست
که زیارتش باعث حصول روح وروحان
احبای با وفای حضرت رحمن
است وفقهم الله علی ما
یحیب ویرضی

الواح مبارکه مندرجه در این رساله از روی نسخه
خطی نقل شد و بقدر امکان در مقابله آن اقدام
بممل آمد اگر در برخی کلمات و مواضع بانسخ
خطی دیگر مختصر اختلافی موجود باشد بحشی
بر نگارنده نبوده ونیست

~~~~~

طهران - شهرالجلال سنه ۱۰۵ بدیع

اردیبهشت ماه سنه ۱۳۲۷ هـ ش

اشراق خاوری

مجلد هفتم مائده آسمانی \*

بَابِ اَوَّلِ

لوح مبارك در جواب سائل كه چگونه حروف عليين بحروف سجين  
تبدیل میگردد قنوله تعالی :

«والمجيب نامه آن جناب بين يدى المرش حاضر  
وهرمقرّانه لا يعترف بما سواه واصل و ما فيه بلحاظ الله ملحوظ  
آمد سؤال شده بود از اينكه چگونه میشود كه حرف عليين  
بسجين تبدیل میشود و يا اثبات بنفي راجع گردد و يا  
ثمره جنیه از لطافت ممنوع شود و يا مرآت از اشراقات انوار  
آفتاب معانی محروم ماند فنعم ما سئلت و كنت من السائلين  
بسیار سؤال شما مقبول افتاد چه كه اليوم لازم است هـ  
نفسيكه از عرفان معضلات مسائل الهیه عاجز شود از شریعه  
علم ریانیه و فرات حكمت عمده انیه سائل و آمل گردد كه شاید  
برشحي از آن مشروب شود و بهر بساط سکون و ايقان مستريح  
گردد و نسئل الله بان يصعدك الى مقام تشهد جمال القدم  
ببصرك و تنقطع بصرا العالمين و تسمع نغماته باذنك و تنقطع  
عن افئدة كل من فى السموات و الارضين و يطهرك عن دنس  
الدنيا و ما فيها بحيث ان ماتر على شئى الا و قد تسمع منه

بانه لا اله الا هو وان طلعة الاعلى لهائه في الملا الاعلى  
 وضياؤه بين الارض والسما و كبرياؤه لمن في ملكوت الامر  
 والخلق وكذلك ينطق كلشي ان انت من السامعين چه كه  
 اليوم برهننفسى من عند الله فرض شده كه بچشم و گوش  
 وفؤاد خود در امر او ملاحظه نمايد وتفكر كند تا از بدايع  
 مرحمت رحمن و فيوضات حضرت سبحان باشراقات شمس  
 معانى مستنير وفائز شود و علتى كه جميع نامس را از لقائه  
 الله محروم نموده وبماسواه مشغول داشته اينست كه بوهم  
 صرف كفايت نموده اند وبآنچه از امثال خود شنیده قناعت  
 کرده اند براى مهلك تقليد مشى نموده اند و از  
 مناهج تجريد محروم شده اند امر الهى چون صبح  
 نورانى ظاهر ولائح بوده اينكه بعضى از ادراك او محتجب  
 مانده اند نظر بان است كه گوش و قلب را بالايش كلمات  
 نامس آلوده اند والا اگر ناظر باصل ميزان معرفت الهى  
 باشند هرگز از سبيل هدايت محروم نگردند حال خود  
 آنجناب ملاحظه نمائيد امر از دو قسم بهرون نه يا آنكه  
 اهل بيان مقرند بقدرت الهيه يا نه اگر معترف نيستند  
 باين نفوس حرفى نداريم چه كه از طل قبل محسوبند كه  
 يد الله را مفلول دانسته اند چنانچه رب العزه خبر  
 داده بقوله تعالى يد الله مفلولة واگر معترفند به بدايع

قدرت ربانی در اینصورت اعتکاف باینگونه مسائل لغو بوده و باطل خواهد بود چه که عجزشان خلق بوده و آن ذات قدم لزال بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و اگر اراده فرماید بحرفی جمیع من علی الارض را بسماوات امر متصاعد فرماید و بحرف دیگر بادی رتبه خلق راجع نماید ولیس لاحد ان یقول لم و بسم و من قال فقد کفر بالله و اعرض عن قدرته و حارب بنفسه و نازع بسلطانه و کان من المشرکین فی السواح عز حفیظ و همچنین قادر است باینکه هر وقت اراده فرماید مظهر نفس خود را در بین بریه مبعوث نماید و در حین ظهور او باید از نفس ظهور او تعالی حجت و دلیل خواست اگر بآن حجتیکه لزال مابین ناس بوده اتیان فرمود دیگر توقف باطل است بلکه اگر کل من فی السموات و الارض اقل من حین توقف نمایند از اهل نار محسوب اگر چه جمیع ادعای ولایت نمایند عزیز میکند هر که را اراده فرماید و دلیل میفرماید هر که را بخواهد لایسئل عما یفعل حال آنجناب بانصاف ملاحظه نمایند اگر نفسی بجمیع شئون قدرتیه الهیه ظاهر شود و علاوه بر آن اتیان نماید بآن حجتیکه لزال بآن اثبات دین ناس شده و امر الله بین بریه او ثابت گشته و ممذک از چنین ظهور که نفس ظهور الله بوده نفسی اعراض نماید و باعراض هم کفایت نموده هر قتلش قیام نماید آیا بر چنین نفسی

چه حکم جاری قل حکمه عند الله يحکم مايشاء كما حکم  
 بالحق ولكن الناس هم لا يشعرون آياد ره بیج عهدی و طتی  
 چنین امری جایز بوده لا فونفسه الرحمن الرحيم اگر  
 بگویند این ظهور نباید ظاهر شود چنانچه مشرکین گفته اند  
 در این صورت قدرت و اراده حق منوط و معلق بر اراده خلق  
 میشود فتعالی عن ذلك علوا کبیرا چنانچه در ظهورستین  
 کل ناس از عالم و جاهل باین سخنهای مزخرف بیمعنی از  
 حق محروم شده اند و از علیین بقا بسجین فنا راجع گشته اند  
 و یگمان خود بر اعلی مقدمات ایمان مستقرند فبئس ما ظنوا  
 فی انفسهم و كانوا من المتوهمین فی ام الالواح مذکور  
 باری نظرا از ماسوی الله بردار و بحق ناظر شو و بمایظهر  
 من عنده چه که دون او لاشئی محض بوده و خواهد بود  
 و اگر الیوم کل من فی السموات و الارض حروفات بیانیه شوند  
 که بصد هزار رتبه از حروفات فرقانیه اعظم و اکبرند و اقل من  
 آن در این امر توقف نمایند از ممرضین عند الله محسوبند  
 و از احرف نفی منسوب حق جل و عزرا باحدی نسبت و ربط  
 و مشابهت و مشاکلت نه و کل بنسبتهم الی عرفانه مفتخر  
 و ممزز بوده و خواهند بود جمال سبحان بر عرش رحمن  
 مستوی و پرتو انوار شمس فضلش بر کل اشیا بالسویه اشراق  
 و تجلی فرموده و جمیع من فی الطک بین یدی الفضل در صقع

واحد قائمند و ذره را بر ذره افتخار و زیادتى نه الا بسبقتها  
الى عرفان الله و لقاءه فطوبى لمن عرفه بنفسه و انقطع  
عما سواه اى على بشنوندان الله را و بمقرى وارد شوک لا زال  
مقدس از اسما بوده و خواهد بود تا بهیچ اسمى از جمال  
مسمى و سلطانیکه باراده قلمش ملکوت اسما خلق شده محروم  
نگردى فوالله الذى لا اله الا هو که مقصود از این بیان  
آن است که شاید آنجناب و معدودى خرق حجاب نموده  
بسر ادق قدس محبوب که مقدس از ظنون و اوها ام عباد بوده  
در آیند و الا انه لستمالى عن اقبال الخلق و اعراضهم  
و مقدس عن المالمين آیا در حین اشراق شمس لایق است  
نفسى سئوال نماید که چگونه میشود نور انجم اخذ شود و حال  
آنکه ملاحظه مینماید که نور آفتاب روشنى او را معدوم نموده  
بلکه در این مقام نجوم طالب اللط لیلند و از نور نهار معرض  
چه که قدر و ضیاء نجوم در لیل مشهود است و از تجلی نیر يوم  
معدوم و مفقود میگردند فسبحانم عن المثل و الامثال چه  
که لا زال نیر جمالش مستضئى بوده و احدى با او نبوده و کل ما  
سواه در امکانه ترا بیه بمشیت امکانیه خلق شده اند و با و راجع  
خواهند شد و انه جلّ و عزّ در مقدمات متناع و مقرّ ارتفاع خود  
لم یزل ولا یزال مقدس از کل بوده و خواهد بود بسبب  
عجب است که از تغییر و تبدیل اسما ناس تعجب مینمایند



و متحیر شده اند با آنکه جمیع در کل حین تفسیر و تبدیل  
 مظاهر اسما و مطالع آنرا ببصر ظاهر مشاهده مینمایند  
 ومع ذلك بحجبات و همیه و کلمات شرکیه چنان محتجب  
 مانده اند که از آنچه ببصر ظاهر ملاحظه مینمایند غافل  
 شده اند ای سائل اسما و صفات الهی را موهوم بدان  
 بدانکه جمیع اشیا که مابین ارض و سما خلق شده مظاهر  
 اسما و مطالع صفات حق تعالی شأنه بوده و خواهد بود  
 غایت اینست که انسان نسبت بدون خود اعظم رتبه و اکبر  
 مقاما خلق شد و اگر در سما متری فی خلق الرحمن من تفاوت  
 ارتقا نمائی در خلق رحمانی و مطالع صنع سبحانی تفاوت  
 و فتور نبینی فطوی لمن طارفی هذا الهوا الذی ما طارت  
 فیہ أجنحة المریبین و حال ملاحظه نما در جمیع این مظاهر  
 اسمیه الهیه از اشجار و افنان و اغصان و اثمار و همچنین  
 در اوراد و ازهار و کلمات زینت علی وجه الارض که در  
 اول بجه مقدار طراوت و لطافت و نضارت ظاهر میشوند  
 و بعد از مدتی کل از خلع لطیفه عاری شده بارض راجع شوند  
 وجه مقدار از ثمرات جنسیه که تغییر نماید بشأنیکه از راحه  
 او انسان اجتناب نماید باری کل در علو و دنو و تفسیر  
 و تبدیل مگر مظاهر کلیه الهیه که بنفسه لنفسه قائم و باقیند  
 قسم بافتاب صبح معانی که لسان الهی بشأن و اندازه

ناس تکلم میفرماید چه که اکثری از ناس ببلوغ نرسیده اند  
 و الا بابی از علم به روجه عباد مفتوح میفرمود که کل من فی  
 السموات والارض بافاضة قلمیه او از علم ماسوی خود را غنی  
 مشاهده نموده بر اعراش سکون مستقر میشدند و نظر بصد م  
 استمداد ناس جوان را علم ربانی و اسرار حکمت صمد انسی  
 در سما مشیت الهی محفوظ و مستور مانده تا حین حرفی از آن  
 نازل نشده و بعد الا مر بیده یفعل ما یشاء ولا یسئل عما یشاء  
 وهو العلیم الخبیر و اگر از این عبد میشنوی پره های تحدید  
 و تقلید را بیفکن و به پره های تجرید در این هوای قدس توحید  
 پرواز کن تا از شبهات و همیه و اشارات ربیبه خود را مقدس یابی  
 و بانوار یقین خود را منور بینی بگوش جان کلمات رحمانی را اصفاء  
 نما که شاید قلب از غبار مکرده او بهام که در این ایام کل من  
 فی الملک را احاطه نموده مظهر شده بمنظر اکبر راجع شود  
 و چون باین مقام اقدس اضع اطهر فائز شوی ملاحظه مینمائی که  
 مقصود ما فی البیان که از سما مشیت ظهور قبلم نازل شده  
 این ظهور بوده و خواهد بود فوالذی نفس حسین فی قبضة  
 قدرته که اعظم از این امر در بیان نازل نشده به بصر منیر حدید  
 در او ملاحظه نمائید تا بر مقصود کلمات قدس ربانی مطلع شوید  
 و در جمیع اوراق والواج و رقاع و صحف و زبر و کتب کل ناس را  
 وصیت فرموده و از جمیع اخذ عهد نموده که مبادا در حین

ظهور بشی از آنچه خلق شد متمسک شوند و از نفس ظهور  
 محتجب مانند چه که در آن یوم هبیبی شیئی نفع نمی بخشد  
 الا بحد از نه . بوحید اکبر میفرمایند و انتظروا من یذکرکم  
 اللّٰه وجهه فانکم ما خلقتم الا للقاءه و هو الذی علق کلمتی  
 بامرہ ایاک ایاک ایام ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیه  
 فان ذلک الواحد خلق عنده و ایاک ایاک ان تحتجب  
 بکلمات ما نزلت فی البیان فانها کلمات نفسه فی هیکل ظهوره  
 من قبل حال در این کلمات سلطان اسماء و صفات تفکر  
 نمائید با این آیات محکمه و کلمات متقنه دیگر مجال اعراض برای  
 نفسی باقی میماند لا فوالذی انطق الروح فی صدری  
 مگر آنکه بالمره از حق اعراض نماید و بیان خلق اولیه اند و ما  
 دونهم خلقوا فی ظلهم و همچنین بوحید اکبر میفرمایند  
 و ربما یأتیک من انت قد سئلت عن علو ذکره و ارتفاع امره  
 و ان من فی البیان یقرءون تلك الکلمات وهم لا یلتفتون بظهوره  
 ولا یؤمنون باللّٰه الذی خلقهم بظهور قبله و هم راقدون .  
 چنانچه حال ملاحظه میشود که کل تلاوت کتاب اللّٰه مینمایند  
 و در لیل و نهار مینویسند و معذلک بحرفی از کتاب مستشعر  
 نشده اند بلکه مقصود از ترویج جز تحقق ریاست و اثبات  
 آن نبوده و نخواهد بود کذلک یشهد لسان اللّٰه الطّٰسک  
 المزیزالعلیم و میفرمایند من اول ذلک الامر الی قبل ان تکمل

تسمة کینونات الخلق لم تظهر وان كلما قد رأيت من النطفه  
 الى ما كسونه لحما ثم اصبرحتى تشهد خلقا آخر قل  
 فتبارك الله احسن الخالقين و. مچنين بعظيم ميفرمايد  
 ۵. اذ ما وعدناك قبل الذى اجبتك اصبرحتى يقضى عن  
 البيان تسعة فاذا قل فتبارك الله احسن المبدعين و  
 ميفرمايد فلتراقبن فرق القائم والقيوم ثم فى سنة التسع  
 كل خير تدركون حال قدرى در اين كلمات تفكر فرمائيد  
 و. مچنين در فرق قائم وقيوم تفكر لازم چه كه اين عهد از  
 احزان وارده قادر بر تفسير كلمات الله نه فوالله الذى لا اله  
 الا هو كه تبليغ امر الله اين عبدا را بر تحرير اين لوح مضطر  
 نموده كه شايد مصباحى چند در مشكوة امكان مستضى شوند  
 وبقدرة الله بر نمر اين مظلوم فريد قائم گردند از اكشئى  
 يهكى على ضررى و بما ورد على من الذينهم خلقوا بقولسى  
 واز. ۵. گذشته امر بمقامى منجر شده كه با آنكه ظهور آيات  
 قدس ربانى بمثابه غيث داخل از سماء مشيت من غير مكث  
 وسكون نازل و من دونها آيات قدرتيه و ظهورات الهييه  
 كه عالم را احاطه نموده بشأنيكه ملل قبل مدعن و معترف  
 شده اند معذلك بايد بادل استدلال نمايم و امرى را كه  
 لا زال مقدس از دليل بوده بدليل ثابت نمايم كه لعل معدوك  
 بسماء شهود صمود نمايند ظلمى فوق اين در عالم الهى نه

که جمال قدم بدون خود استدلال بر حقیقت خود نمایند  
 بعد از آنکه چون شمس در قطب زوال سما لا یزال مشهور  
 و لایح است فسیعلم الذین ظلموا نفس الله ای مرجع  
 یرجمون و بلایای محتومه و قضایای مثبتة بهشانی وارد که  
 جز حق احدی بر اخصای آن قادر نه در کل حین رماح  
 بفضاء از شطرا اعداء برهیکل بقا وارد و لقد جائنی مظاهر  
 نفس الله فی ضحی من الیوم یمکون وینوحون قالوا یا اسفا  
 علی یوسف الله المهیمن القیوم فقد القوه عبیده فی الجب  
 ثم فی انفسهم یمستفرحون قل یا ملاء البیان اتقتلون نقطة  
 الا ولی و تقرئون آیاته فی کل عشی و بکور تالله قد فعلتم  
 ما لا فعلت امم القبل و یشهد بذلك عباد مکرمون ان انتم  
 تنکرون اتقتلون الله باسیاف النفس والهوی ثم علی مقاعدکم  
 بذکره تشتغلون و بآیاته تستدلون كذلك فعل کل امة بالله  
 حین ظهوره بمنظهر نفسه فی کل عصر و كذلك فعلوا و کانوا  
 ان یفعلون قل الیوم لن یتحکک علی اسماء و اولاء قلم الله  
 المهیمن المیز القیوم ولن یرتد الیهیم طرف الله ولن  
 یأخذهم نفحات قدس محبوب الیوم اگر عباد از این آیات  
 قدس الهیه و ظهورات عز صمدانیه اعراض نمایند بچه حجت  
 و دلیل اثبات دین خود سینمایند بگوای اهل بیان ببصر  
 حق بمنظر اکبرناظر شوید چه که ببصر دون خود مشهور

نگردد اینست که ظهور قبل میفرماید ایاکم فانظروا الیه  
 بمینه فمن ينظر الیه بعین سواه لن یصرفه ابدا و بعد از  
 وصایای لا یحیی عباد خود را در این امر میفرماید فیالهی  
 انت تعلم بانّی ما قصرت فی نصحی ذلک الذلق و تدبیری  
 لا قبّالهم الی الله ربهم وایمانهم بالله بارئهم الی آخر قوله  
 روحی فداه قسم بجمال قدم که از این بیان که از قلم رحمن جاری  
 شده قلب کل اشیا<sup>۱</sup> محترق گشته و در ذی بصری از این کلمات  
 نوحه و حنین مظهر اسما<sup>۲</sup> و صفات را ادراک مینماید و لکن  
 لا یزید الظالمین الا غرورا و خسارا ای علی گوش جان بگشای  
 و کلمات رحمن که در قیوم اسما<sup>۳</sup> نازل شده اصفا<sup>۴</sup> نماکسه  
 میفرماید یا قرۃ العین لا تجعل یدک مبسوطة علی الامر  
 لان الناس فی سکران من السروان لک الکرۃ بعد الذل و ذرۃ  
 بالحق الا کبرۃ<sup>۵</sup> نالک فاظهر من السرّ سرّا علی قدر رسم الا بره فی  
 الطور الا کبر لیموتن الطور یون فی السینا<sup>۶</sup> عند مطلع رشح من  
 ذلک النور المہین الحمراء<sup>۷</sup> باذن الله الحکیم و هو الله قد  
 کان علیک بالحق علی الحق حفیظا و حال کرۃ ظاهر و طور یون  
 معدوم و مفقود چنانچه مشاهده میشود با آنکه میفرماید  
 طور یون میت و لا شئی و معدوم میشوند معدلک تمجب مینماید  
 از اینکه ثمره طوبی حنظل شود چنانچه بمینه همین راستوال  
 کرده اند و یا صور علیین مسجین تبدیل گردد لزال امر

الهی محدود نبوده و نخواهد بود کل مرایای موجودات  
 اگر در حین ظهور بشمس سما<sup>۱</sup> قدم مقابل شوند در کل انوار  
 شمس ظاهر و لائح و منطبع و مرتسم و بمجرد انحراف از کل  
 اخذ میشود فانظر فی الشمس ثم فی المرایا لکی تجد الی  
 ما یلقیک الروح سبیلا ابن نبیل مرفوع در اثبات امر اللّٰه  
 بما القی اللّٰه علی فؤاده الواحی نوشته و در ابتدا باین آیه  
 که از سما<sup>۲</sup> مشیت ظهور قلم نازل شده استدلال نموده  
 قوله عز ذکره قل اللّٰهم انک انت الهان الالهین لتوتین  
 الوهیه من تشاء و لتزغن الالوهیه عن تشاء الی آخر و کذلک  
 قل اللّٰهم انک انت رباب السموات والارض لتوتین الربوبیه  
 من تشاء و لتزغن الربوبیه عن تشاء الی آخر با آنکه سلطان  
 وجود باین صریحی فرموده که عطا میفرماید الوهیت و ربوبیت  
 را بهر نفسی که اراده فرماید و اخذ میفرماید از هر که بخواهد  
 خداوند قادریکه مقام الوهیت و ربوبیت که اعلی مقامات است  
 اخذ فرماید قادر نیست بر اینکه از دیگری قمیص اسم خود را  
 نزع نماید یا آنکه حلوی را بمر تبدیل فرماید سبحان اللّٰه  
 هما یتوهمون العباد فی قدرته فتعالی عما یصفون حال  
 مشاهده نمائید که طیر قدرت و عظمت در چه هوا طیـــــران  
 مینماید و ناس در چه اماکن توقف نموده اند آیا آیه انه  
 علی کل شیء قدیر را چه معنی نموده اند و ازین فعل مایشاء<sup>۳</sup>

ولا یسئل عما شاء چه ادراک کرده اند ای عباد از او همن بیوت برکن شدید متمسک شوید و از ظلمات جهل و نادانی بفجر منیر علم ربانی توجه نمائید و کاشراهل بیان در آیسه مبارکه که ابن نبیل ذکر نموده تفکر نمایند که شاید از سهل و هم بصراط یقین در آیند ای علی یک قدح از این ماء عذب حیوان که در ظلمات کلمات سلطان اسما و صفات مستور شده بیاشام تا از کدورات ایام و شبهات انام و اشارات غافلین و دلالات مفصلین پاک و مقدس شوی و ابواب علوم نامتناهی ربانی بروجه قلبت مفتوح شود تا آنکه موقن شوی باینکه سلطانان قدم قادر است بر آنکه در ساعتی جمیع اشیا را بخلع اسما حسنی مفتخرو ممزز فرماید و در ساعت اخری از جمیع اخذ نماید و انی اشکوا الی الله من هولاء العباد لانهم ینظرون الی بما عند هم لا بما عندی ویقاسون نفس الله بانفسهم و کلماته بکلماتهم فوالذی نفسی نفسه لو ینقطن فی الیوم کل من فی السموات والارض و یقبلن الی الله لیملمهم من بدایع علمه ما یفنیهم عن العالمین و در این سنه شدار بعضی از عباد اینگونه مسائل سؤال نموده اند و عبد حاضر لدی العرش جوابهای محکمه شافیه کافیه نوشته ارسال داشته عجب است که شما ندیده اید و در این ارض هم بعضی از شبهات القاء نموده اند که شاید نفوس قدسیه را بحجبات کلمات قلبیه محتجب دارند و لکن غافل از



اینکه نفسی که در هوای بافضای قدس الهی طیران نمود  
 و از خرمیهای علوم نامتناهی ربانی القاط فرمود بشبهات  
 و همیه ممنوع نشود و محروم نگردد قل من ورد علی بحر الاظم  
 لن یلتفت الی سراب بقیعه ولن یشرب من ماء الحمیم اگرچه  
 لایق نه که ظم اعلی بذکر کلمات اولی البغضا بیالا یبند  
 و یا حرکت نماید و لکن نظر به تبلیغ رسالات ربانی مفری نه  
 که شاید جاهلی ببحر ظم در آید و یا گمگشته وادی غفلت  
 و نسیان بیمن رحمن خرامد و انه لیهدی من یشاء الی  
 صراط البها و انه علی کشتی قدیر و لکن این ذکر و بیان  
 برای نفوسی است که فی الحقیقه طالب سبیل هدایت باشند  
 و الا علیل غل و بغضا را سلسبیل طاهر نمایند چنانچه  
 الیوم اکثر اهل بیان جامع ظهورات قدرتی و شکونات الهیه  
 و آیات منزله را بچشم خود دیده اند و بگوش خود شنیده اند  
 معذک ببغضی قیام نموده اند که ذکر آن ممکن نه الا من  
 فتح الله بصره و ایده علی امره و اخرجہ عن ظلمات الوهم  
 و هداه الی صراط المزیز الحمید و تمسک باموری جستماند  
 که لم یزل عند الله مذکور نبوده و بشأنی غافل اند که بحجر  
 ساجد شده اند و از منظر اکبر و جمال اطهر انور معرض گشته  
 و رب معبود شمر من عابدیه خیر منه ان یا علی قل الیوم  
 انتم و معبودکم عند الله فی حدسوا فمن امن منکم فقد آمن

من فزع الا کبر ومن اعرض فقد خرج عن صراط الله وان. ۵. ذ. ا  
 لهو الحق وما بعد الحق الا الضلال ایاکم ایاکم یا ملاء البیان  
 لا تکفروا بالله ولا تحاربوا بمظهر نفسه ولا تجادلوا بالذی  
 جاءکم عن مشرق الا امر بسلطان مبین ایاگمان مینمائید که  
 امر الله باعراض معرضین ممنوع شود و یا انوار شمس عز باقی  
 باکام انفس ظلمانی مستور ماند لا فوالذی نطق فی صدری  
 وبمثنی بالحق و ارسلنی علی العالمین و بعضی از مشرکین  
 از جمله شبهات که در این ارض القا نموده اند اینست که آیا  
 میشود ذهب نحاس شود قل ای وری ولكن عندنا علمه  
 نعلم من نشاء بعلم من لدنا ومن کان فی ریب فلیسئل الله  
 ربه بان یشهده وینون من الموقنین و در رسیدن نحاس بر تبه  
 ذهبیت همان دلیلی است واضح بر عود ذهب بحالت اولو  
 هم یشعرون جمیع فلزات بوزن و صورت و ماده یکدیگر  
 میرسند ولكن علمه عندنا فی کتاب مکنون میگوئیم علم معرضین  
 باین مقام صعود ننموده که ادراک نمایند ذهب نحاس میشود  
 آنقدر هم ادراک ننموده که تراب میشود این رتبه که مشهود  
 هر ذی شعوری بوده که کل از تراب ظاهر و پتراب راجع و تراب  
 در قدر و قیمت ارخص از نحاس است چه که او از اجسام محسوس  
 و نحاس از اجساد و این بسی ظاهر و هوید است و اگر نحاس  
 لایق و بالغ مشاهده میشدند در آینه در این مقام ذکر بعضی

از علوم مستوره الهیه میشد و لکن قضی ماقضی بر هر ذی بصری  
 مشهود است که حق تعالی ذکره بر کشتی قادر بوده و خواهد  
 بود البته اگر بخواهد بمجرد اراده ای زهبا را بنحسب  
 تبدیل میفرماید و این عجز در موجودات موجود و مشهود  
 و انه لهوالمقدر المیز القادر المحمود نظر را مظهر نموده  
 بمنظر اکبر توجه نمائید و از اشجار لا یغنی ولا یثمر منقطع شوید  
 این است از هدایع امر الهی فمن شاء فلیقبل و من شاء فلیمصر  
 فمن اقبل فلنفسه و من اعرض فلها و علیها و انه لهوالمقدس  
 من الخلاق اجمعین . در شیطان تفکر نما که معلم ملکوت  
 بوده در ملا<sup>۱</sup> اعلی و در مدائن اسما<sup>۲</sup> با سما<sup>۳</sup> حسنی معروف  
 و بعد باعراض از اعلی رفیق اعلی بادی ارض سفلی مقرر گرفته  
 كذلك یفعل ربک ما یشاء ان انت من الموقنین از اینها  
 گذشته بیت عتیق که کعبه موجودات بوده و محل اواف مظا<sup>۴</sup>  
 اسما<sup>۵</sup> و صفات چرا از این فضل کبری محروم شد از تفکروا  
 یا اولی الالباب گشتی در قبضه قدرت الهی اسیرند و در کل  
 حین بآنچه اراده فرماید قادر و مقتدر است قدرت محیطه اش  
 در هیچ اوان از مظاهر امکان و اکوان سلب نشده و نخواهد شد  
 اسرار مکنونه اش راهر گوشی لایق استماع نه و حوریات معانی  
 مقصوره علمیه اش راهر چشمی قابل مشاهده نه چه مقدار از  
 هیاکل ظلم که بقمیم عدل بین عباد معروف شده اند و چه

مقدار حقایق عدلیه که در اثواب ظلم اشتهار یافته اند  
 نظر در اصنام نما که حال نصف من علی الارض با و عاکف  
 شده اند و من دون الله مبعود اخذ نموده اند و باین مرض  
 مبتلا نشده مگر آنکه بوهیم و تقلید اکتفا کرده اند و از سلطان  
 توحید اعراض نموده اند باری الیوم مظاهر کل اسماء و صفات  
 در صقع واحد و موقف واحد مشهودند الا من صمد الی الله  
 كذلك نلقى عليك لعل تطهر نفسك و صدرك عن كلمات الما<sup>لمین</sup>  
 و تسمع ما غرد الروح علی افنان هذه السدرة التي احاطت كل  
 من فی السموات و الارضین قل یا ملاء البیان تالله الحسق  
 لم یکن هذا من تلقاء نفسی بل بمانطق الله فی صدری و ما  
 ظهر من سلطانی و جرى من قلمی برهانی ثم حجتی ثم  
 دلیلی ان انتم من المنصفین قل انتم بائی حجة آمنتم بعلی  
 من قبل حین الذی ظهر بالحق و جئکم بسلطان بین و بائی  
 بردان صدقتم آیاته و اذعنتم برهانه و خضعتم عند ظهورات  
 امره المهیمن المتعالی العزیز المنیر و ان تقولوا انا آمنابه  
 بنفسه و اکتفینا بحجیته نفسه عما سواه قل تالله هذا نفسه  
 قد قام بین العباد و ظهر بسلطان اسمه المقتدر المهیمن  
 الملئ العظیم و ان تقولوا بانا آمنابها نزل علیه من آیات الله  
 العزیز الغالب القدر فتلك آیاته طئت شرق الارض و غربها  
 اذا فاستمعوا لما یوحی عن شدار المقدس الذی یسمع من

ارياحها ما سمع اذن الحبيب في مصراع القدس ثم اذن  
 الروح في سموات الامر ثم اذن الكليم على طور المعز عن  
 شجرة الله الناطق المميز الحكيم و من دونهم قد ظهر هذا  
 الغلام بسلطنة التي علت على الممكنات ويشهد بذلك السن  
 الكائنات ان انتم من السامعين ثم قل لروساء البيان امين  
 كنتم حين الذي اضطربت فيه انفس العباد وزلت فيه الاقدام  
 وغشى الرعب قلوب الراسخين وقام على كل العباد من مذاهب  
 شتى وما استنصرت من احد الا الله الذي بعثني وارسلني  
 عن العالمين تالله هم كانوا مستورا خلف قناع النساء فلما  
 ظهر الامر بسلطانه اطمئنوا في انفسهم وخرجوا عن الحجاب  
 فاول ما فعلوا عرضوا عن الذي به ثبت ايمانهم كذلك كان  
 الامر وانك كنت من الشاهدين وانك ان لن تصدقني بمد  
 الذي شهدت بمينك يصدقني كل الاشياء وعن ورائها  
 لسان الله الصادق الامين ان يا جمال الكبرياء بين الارض  
 والسما غير اللحن لاهل الانشاء ثم غن على افنان البقاء على  
 لحن عجمي منيع ليكشف اسرار الامر فيما رقم من هذا القلم  
 المحكم المتين چه كه جميع ناس بلفات عربيه مطلع نسه  
 وادراك كلمات پارسيه اسهل است نزد اهل لسان .  
 اي سائل آنچه از اسامي در كتاب الهى از ذكر طوبى وسدره  
 منتهى وشجره قصوى و ورقه و ثمره و امثال آن مشاهده

مینمائی موهوم بدان مقصود از جمیع این اسامی عند الله مؤمن  
 بالله بوده و خواهد بود و مؤمن تا در ظل سدره الهیه ساکن  
 از سدره طوی و علیین عند الله محسوب و بعد از اعراض  
 از سدره نار سجین مذکور و در حین ایمان افنان و اغصان  
 و اوراق و اثمار او جمیع از اثبات مشهود و بعد از اعراض جمیع  
 از نفی محسوب میشود و بسا نفسیکه در اصیل از ابها سدره  
 بقا است و در ابرار از ادنی شجره فنا و كذلك بالعکس لو انت  
 من العارفين مؤمن را در حین اقبال او الی الله جنتی  
 مشاهده کن با کمال تزیین بشأنی که جمیع آنچه در جنت  
 شنیده ای در او مشاهده نما از افنان علمیه و اثمار مصارف  
 الهیه و انهار بیانیه و ازهار حکمتیه و فوق ذلك الی ان یشاء  
 الله در او موجود همین نفس بمینه بعد از اعراض نفس او  
 میشود مع آنچه متعلق با او بوده كذلك یبدل الله النور بالظلمة  
 والظلمة بالنور لو انتم تفقهون . آیانشنیده که ظهور قبل  
 در ارض همین حکم جاری فرموده چنانچه میفرماید بر هر ارضی  
 که مؤمن مستقر نشود از ارض جحیم محسوب چنانچه الیوم مقر  
 عرش ارضی واقع شده که ابد امعروف نبوده و لكن الیوم  
 مبغضین جمال رب العالمین خود را از علیین محروم ساخته اند  
 و در قعر سجین مقرر گرفته اند و بزعم خود در اعلی مقعد جنت  
 ساکنند چنانچه ملل قبل هم بهمین اوهام مشغولند اذ ا

ببشرهم قلم الا مر بعد اب یوم عقیم این قوم را لایق آنکه عجل  
 من دون الله اخذ نمایند و باو ساجد و عاکف شوند چنانچه  
 شده اند کجا لایق اند بهوای قدس صمدانی طیران نمایند  
 و یا بسما عزالهی راجع شوند چنانچه مشاهده میشود آنکه  
 طبعش گل میل نموده ابد ا بنگ ملتفت نه کذلک یضرب  
 الله مثلا لعل الناس هم یשמرون ایانشنیده اید که میفرماید  
 بسا شجره اثبات که در ظهور بعد از شجره نفی میشود  
 باری الیوم هر نفسی که از کل آنچه مابین عباد مشهور مذکور  
 است منقطع نشود و جمیع را چون کف طین مشاهده ننماید  
 ابد ا قادر نه که باین هوا طیران نماید و یا بمقر سلطان عز  
 تقدیس درآید لزال مؤمن اقل از کبریت احمر بوده و خواهد  
 بود و علاوه بر این شمس معانی که از مشرق اصبع رحمانی  
 اشراق نمود این بسی مبرهن و واضح است که ثمره بنفسه  
 لفسه موجود نه بلکه باعانت الهیه از امکانه ترابیه صمد  
 نموده تا باین رتبه ظاهر شده که مقام ثمری باشد و آن مقتدر  
 اورا باین مقام فائز نمود بهمان قدرت قادر است که او صد  
 هزار امثال اورا در اقل من آن از اعلی مقر بقا بادی مقرر  
 فنا راجع فرماید و همچنین بالعکس و این از سنن او بوده  
 و خواهد بود چه که قدرت محیط و قضایای محتومه آن سلطان  
 احدیه لزال برکشتی نافذ بوده و اقل من آن از ظهورات

قدرت خود ممنوع نبوده فسبحان الله عما يظنون المتوهمون  
 بسا لثالی اسرار که در اصداف بحار اسم ربك الستار مستور  
 بوده و خواهد بود که اظهار آن سبب اعجاز اقدام غیر مستقیمه  
 شود باری الیوم فضلی ظاهر شده که اگر اراده فرماید  
 از کفی از طین کل حروفات اولیه و آخریه را بمصوت فرماید  
 قادر است معذک بسیار حیف است انسان در این ایام که  
 جمال رحمن بتمام فضل ظاهر شده خود را بغیر او مشغول نماید  
 دع کل من فی السموات والارض لاهلها ثم ادخل فی غمرات  
 هذا البحر الذی لن یوجد فیہ الا لثالی ذکر اسم ربك العلی  
 المقدر العظیم اینست بدایع ظهورات شمس امر رحمن که  
 از افق اصبع ملیک امکان اشراق فرموده فطوبی للعالمین  
 ومن دون ذلك ان ربك لغنی عن العالمین ای بسا نفوسیکه  
 الیوم در ابحر نار مستغرقند و مستشعر نیستند بلکه خود را از  
 اهل جنت میدانند چنانچه ام قبل هم باین ظنون مسرورند  
 قسم بافتاب عز قدس تجرید که این ظهور اعظم از آن است که  
 بدلیل محتاج باشد و پایه برهان منوط گردد قل ان دلیله  
 ظهوره و حجتہ نفسہ و وجوده اثباته و برهانه قیامه  
 بین السموات والارض فی ایام التی فیها اضطربت کل من  
 فی ملکوت الامر والخلق اجمعین وان لن تقدرن ان تمرفنه  
 بما فصلنا لکم فاعرفوه بما نزل من عنده و كذلك قدر لکم فضلا



من عنده و انه له والفضل القديم قلم اعلى مي فرماید ای علی  
 یکبار بطور تقدیس قدم گذار و بقلب فارغ و لسان طاهر  
 ربّ ارضی گو تالا زال از مکن قدس بیزوال انظر ترانسی بشنوی  
 و بلقاء جمال بيمثال حضرت ذوالجلال فائز گردی یعنی  
 لقاء مظهر نفس او که بیک تجلی از تجلیات انوار فضلش بتفنی  
 اشجار الوجود من الغیب والشهود همانطقت سدره الطور  
 اینچنین احاطه فرموده فضل سلطان یفعل مایشاء و لکن  
 الناس ۵م فی ۵م عظیم و حجاب غلیظ و غفلة مبین اینست  
 شأن این ناس که لزال بقول حق افتخار مینمایند و از نفس او  
 معرض مثلا حجر را طواف میکنند و از اماکن بعیده طی  
 سبلهای صعبه مینمایند و از جان و مال میگذرند تا بزیارتش  
 فائز شوند و لکن از سلطان مقتدریکه بقول او صد هزار امثال  
 این حجر خلق میشود غافل بلکه معرضند چنانچه ملاحظه  
 شد در سنه ستین و ۵۰ چنین در این ایام بصر منیر را بصد  
 ۵۰ هزار حجابات و ۵۰ میه و سبحات نفسیه مستور مینمایند و بعد  
 فریاد بر آرند که آفتاب جهانتاب عز صمدانی طالع نشده  
 و اگر دم ادراک نمایند سئوال نموده که فلان نجم چگونه میشود  
 نورش محو گردد و یا زایل شود دیگر غافل از اینکه بوجود شمس  
 بمحو نوره چنانچه مشاهده میشود که در ایام انوار نجوم محو  
 ولا یظهرند باری عنقریب بد قدرت محیطه الهیه نفوسی

چند خلق فرماید که جمیع احجاب را خرق نمایند و بی ستر  
 و حجاب بمکن ربّ الارباب درآیند و در سبیل محبوب از هیج  
 آبی مخموم نشوند و از هیج ناری جزع ننمایند غیر محبوب را  
 مفقود شمردند و ماسوائی مقصود را معدوم مشاهده نمایند و در  
 کل اوان اهل امکان را بسلاسل بیان برضوان قدس رحمن  
 کشند قسم بآفتاب معانی که انوار این نفوس اهل ملاء اعلی  
 راستنیر نماید چنانچه شمس اهل ارض را ان یا علی دع ما  
 عندك و خذ ما یأمرک به اللّٰه و ان هذا لیغنیك عن العالمین  
 و من دونه لا یسمن و لا یغنی بوده و خواهد بود تمسك  
 بالمروة الوثقی و دع ما یأمرک به الهوی تالله الحق ان هذا  
 الحبل المحکم الذی ظهر بین الارض و السماء فمن تمسک به  
 فقد نجی و من اعرض فقد هلك باری الیوم و نفسی حق  
 منیع را بدون او تعالی بخواید عارف شود و یا ادراک نماید  
 مثل آنست که از اکنه طلب ارائه سبیل نماید و هذا لن یمكن  
 ابدًا دلیله آیاته و سلطانه اثباته ای علی بلسان بدیع  
 پارسی کلمات ربانی را اصفاء نما و اگر تونشوی البته قدرت  
 محیطه الهیه انفسی بدعا خلق فرماید که بشنوندند ای او را  
 و بر نصرا مرش قیام نمایند لیس هذا علی اللّٰه بمزیز اگر از  
 شمال و دم بیمین یقین راجع شدی و از کوشه عرفان جمال رحمن  
 که در رضوان معانی جاری شده مرزوق گشتی بگوای اهل

بیان بکدام دین متدینید و بر کدام صراط قائم اگر بگویند  
 نقطه بیان روح ماسواه فداه بگویند حجت و دلیل بآن سلطان  
 سبیل موقن شده اید و معترف گشته اید اگر بگویند او را بنفسه  
 شناخته ایم بگوئید که از کذب صراح چه که الی حین بنفس خود  
 عارف نشده اید تا چه رسد بنفس الله القائمة علی کلشی و اگر  
 هم این قول از این نفوس مسموع آید چرا بنفس الله الظاهره که  
 چون شمس مشرقست مدعن نشده اند و اگر بگویند بآیات  
 منزله مؤمن شده ایم چرا بآیات که بمشابه غیث هاطل از سما  
 غیب در کل حین نازل است کافر شده اند قل اتؤمنون ببعض  
 الكتاب و تکفرون ببعض فویل لکم یا معشر الظالمین و من دون  
 این در مقام ظهورات قدرتی و شئونات الوهیه که عالم را  
 احاطه نموده بشأنی که برای نفسی مجال اعراض نمانده  
 الا بان یکون معرضا بکله عن الله و انبیائه و اصفیائه و اودا<sup>ته</sup>  
 قریب بیست سنه میشود که این عبد آنی هر بستر راحت  
 نیاسوده و در کل حین در ارتفاع امر الله بنفسه کوشیده قسم  
 بسطان لایعرف که از اول ابداع تا حال چنین قدرتی  
 ظاهر نشده که نفسی وحده اعلام قدرت برافنان عظمت مرتفع  
 نماید و معذک این مشرکین بر جمال مبین رب العالمین وارد  
 آورده اند آنچه را که الان روح الامین در دیاکل علیهم  
 نوحه و ندبه مینمایند و اگر میگویند این آیات بدیعه از فطرت

الهیة نازل نشده چنانچه مشرکین قبل در احیان ظهورات  
شموس حقیقت این سخن را گفته اند بگو الواح منزله که از سحاً  
عز رب العالمین در سنه ستین نازل شده موجود و این آیات  
بدیعه که از سما قدس ابهی نازل شده حاضر و مشهود هر  
دو رانزد عده ای از اهل قلوب صافی و ابصار حدیده و انفس  
زکیه و اذان و اعیه تلاوت مینمائیم تا نغمات الله و روائح قدس شر  
از قمیص للمات بدی عشر استشمام شود تالله الحق بر ایحة کلمة  
من تلك الكلمات لتهب رایحة الله المهیمن القیوم ولكن كل  
ناس بزکام مبتلا گشته اند و دم لا یجدون ابدا الا من شاء  
ربك العزیز المحبوب اگرچه اعراض مصرعین و افترای مفترین  
بمقامی رسیده که قلم و بیان هر دو و از ذکر باز مانده و معذلت  
انا نأعم العباد من مائدة الملصیه الطریه الابدیة القدیمة  
الالهیه لوجه الله و ما نرید منهم جزاء و لا شکورا فوالسذی  
نذوق فی صدری که هیچیک از طلل قبل بحجبات اهل بیان  
مشاهده نمیشوند چه که در جمیع کتب قبل ذکر ظهورات احد  
بتلویح ذکر شده مثلا در تورات و در بعضی از مواضع ذکر شده  
که اگر نفسی بیاید و دعوی نبوت کند کاذب است چه که الهی  
جز اله موسی نبوده و رسولی جز من مبعوث نخواهد شد  
واحکام الهی جز ما نزل فی التوریه نخواهد آمد و در یک موضع  
بتلویح اشاره بظهور بعد فرموده و بشأنی بحجب و استار ذکر

شده که اکثری از عباد از عرفانش عاجزند حال در اینصورت اگر امت او از مشارق احدیه و مظاهر الهیه محتجب مانند فی الجمله عذری در دست دارند که بآن متعذر شوند که معضلات کلمات الهی را ادراک ننمودیم لذا از منبع کوشش عرفان جمال رحمن محروم ماندیم و همچنین در انجیل روح القدس بنفشتی در علایم ظهور تغنی و تکلم فرموده که ادراک آن هر نفسی را ممکن نه الا المنقطعین چه که برموزات خفیه و اشارات دقیقه بیان شده چنانچه همان عبارات از قلم عزّ باقیه در رسائل فارسیه مسطور گشت فانظروا الیهما لعل تجدون در این صورت اینطایفه هم اگر متعذر شوند بآنکه عقول و ادراک ما قاصر بود از عرفان این کلمات مرموزه معضله شاید که بعضی از عباد بپذیرند و همچنین در فرقان که همه شما دیده اید که در علایم ظهور بجه شأن و بیان از سما سبحان نازل شده مثلا از جمله یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام و همچنین یوم یأتی السماء بدخان بین و همچنین انفطار سما و انشقاق ارض و اندکاک جبال و انسجار بحار و اقامه اموات از قبور و دمیدن در صور و اشراق شمس عن جهة الغرب و ارتفاع صیحه بین السموات و الارض و امثال این کلمات که در کتاب الله مذکور است و همچنین از ذکر خاتم النبیین که اصح کلمات فرقانیه است با این

عبارات صعبه مستصعبه و اشارات دقیقۀ خفیه اگر عباد از شریعه ربّ الایجاد و عرفان نفس او فی المعاد محروم مانند میتوان گفت که ادراک بیانات الهیه ننموده اند و از معانی کلمات ربانیه غافل شده اند چه که بفهم عباد نزدیک نبوده اگر چه جمیع این معاذیر در حین ظهور غیر مقبول بوده و خواهد بود چه که در ظهور بنفوس ظهور و بمانظهر من عنده حجت بر کل من فی السموات و الارض بالغ میشود و بر نفسی لازم است که مرآت قلب را از کل آنچه در دست ناس بوده ظاهر نماید و بعد از تطهیر و اقبال البته انوار شمس مجلی بر قلبش تجلی فرماید و اگر حجت الهی در احوال ظهور بالغ نباشد تکلیف از کل ساقط میگردد مثلاً در اهل فرقان ملاحظه نما که هر نفسی که قلب را از اشارات کلماتیه مطهر ننموده به عرفان نقطه بیان فائز نشد چه که ذکر ختمیت که در کتاب مذکور است از کلمات محکمه فرقان بوده با اثبات این کلمه و تحقق معنی ظاهر آن در قلب هرگز اقرار ننماید بر اینکه نبی از اول لا اول بوده و الی آخر لا آخر خواهد آمد چنانچه در بیان مذکور است طهروا قلوبکم عما شهدتم لتشهدوا و اما لا شهد احد من العالمین در حین ظهور باید چشم از کل برداشت و بطرف الله ناظر شد که من دون ذلك لن یفوز احد بالله العلی العظیم ای بندگان هوی بشنوید نعمات قدس بقارا و بمقر اعرفوا

اللّٰه باللّٰه بشتابید و از دوش منقطع شوید این بیانات انبیا  
 که در علامات ظهور فرموده اند و اما نقطه بیان روح من  
 فی لجاج الاسماء فداه جمیع این بیانات را مرتفع فرموده  
 و حجاب ترا بالمره خرق نموده و جمیع این کلمات معضله را  
 بنفس ظهور و مایظهر من عنده تمام نموده اند و معنی فرموده اند  
 و بشأنی ذکر این ظهور عزّ احدیه را فرموده که برای احدی  
 مجال توقف نمانده تا چه رسد باعراض و جمیع بیان و منزل  
 فیه را منوط بصرقان آن شمس عزّ باقیه فرموده و میفرمایند که  
 میبادا در حین ظهور به بیان از منزل آن محتجب مانید  
 و بکلمات آن تمسک جسته از سلطان احدیه محروم مانید  
 و مخصوص میفرمایند ای حروفات و مرایا شما بقول من حجّت  
 شده اید میبادا در حین ظهور بر جمال مختار استکبار نمائید  
 و با آنکه در مستغاث اشراق شمس حقیقت را با اسم من یظهر عزّ  
 اسم و عده فرموده اند معذک میفرمایند که اگر در ساعت  
 دیگر ظاهر شود احدی را نمیرسد که لم او بسم بگوید چه که  
 آن سلطان امکان لم یزل مختار بوده و خواه بود و اگر  
 احدی بغیر آنچه ذکر شده قائل شود حق جل ذکره را مختار  
 ندانسته پناه میبریم بحق از چنین توهمات باطله و جمیع  
 حدود و حجب و اشارات را از این مقام برداشته اند و  
 آن جمال قدم ازلا و اهدا مقدس از حدود و اشاره دون خود

بوده و احدی بر کیفیت ظهور اطلاع نداشته و ندارد و لکن  
 یحیط بملحه احد و آنه بگلشنی علیم و میفرمایند من اول ما  
 یطلع شمس البهاء الی ان یفرب خیر فی کتاب اللّٰه عن  
 کل اللیل ان انتم تدرون ما خلق اللّٰه من شیء الا لیومئذ  
 از کل للقاء اللّٰه ثم رضائه یصطون و در این مقام میفرمایند  
 ولقد قرب الزوال و انکم انتم ذلک الیوم لا تعرفون و من یکن  
 لقاءه ذات لقائی لا ترضوا له مالا یرضی نفسی لنفس الی آخر  
 قوله عزّوجلّ .

ای سمع امکان صاحب سمعی مشهود نه بشنو کلمات بالفیه  
 ربانیهرا که تصریحا من غیر تأویل اخبار فرموده و در آن ایام  
 که شمس طالبع است و نزدیک است در وسط زوال اشراق  
 فرماید و لکن شما ای ملاء بیان آن یوم عارف بآن جمال سبحان  
 نخوادید شد و تصریح باین اسم هم فرموده اند بقوله عزّ  
 وجلّ من اول ما تطلع شمس البهاء الی ان یفرب خیر فی  
 کتاب اللّٰه الی آخر بیانه جل و عزّ که احدی شبهه ننماید  
 و بدون ماقضی اللّٰه تفسیر ننماید معذک کل بحجبات نفس  
 وهوی از ادراک شمس بهاء محتجب مانده و بما امرهم  
 الشیطان متمسک و کاش باحتجاب کفایت مینمودند بلکه  
 بعضی بتحریف این کلمات مظهر اسما و صفات مشغول شده<sup>ند</sup>  
 و این ظلمی است که در ابداع فوق آن ظاهر نشده فویسبل



لِلظَّالِمِينَ مِنْ عَذَابٍ عَظِيمٍ وَبَعْدَ از ظهور این شمس عَزَّ  
صمدانی بعضی از مرایا تو ۵۰م نموده اند ورتبه شمس ادعا  
نموده اند ولکن غافل ازاینکه در بیان فارسی نص فرموده اند  
که اگر مرآت ادعای شمس نماید نزد شمس ظاهر است که شب  
اوست که او میگوید و همچنین میفرماید مرایا بنفسها  
شیئیت ندارند و در مقام دیگر میفرماید قل ان یاشموس  
المرایا انتم الی شمس الحقیقه تنظرون و ان قیامکم بهما  
لو انتم تتبصرون لکم کحیتان بالماء فی البحر تتحرکون  
وتحتجبون عن الماء وتسلون عما انتم به قائمون .  
حال ملاحظه نمائید که بشموس مرایا که مرایای اولیه اند  
میفرماید که شما بشمس حقیقت ناظر باشید چه که وجود  
و ظهور شما بمعنایت او بوده و خواهد بود و میفرمایند شموس  
مرایا مثل حیتان درآبند که در بحر حرکت میکنند ولکن از بحر  
و ماء محتجبند چنانچه الیوم ملاحظه میشود که مرآت قوم در  
بحر آیات حرکت مینمایند چنانچه بآیات عز صمدانی که از  
ظهور قلم نازل شده اثبات خود مینماید و حرکت و اظهارشان  
اواز آیات الله بوده و معذک از جوهر آیات و منزل آن در این  
ایام بالمره محتجب مانده در بحر حرکت مینماید و از سلطان  
بحر غافل و این بیان دررتبه شموس مرایا از ملکوت بقا نازل  
تا چه رسد بمرایای که در تحت این شموس واقفند و همچنین

میفرماید فان يوم ظهوره اعلى الخلق مثل ادناه و ان اقربکم  
 من یؤمن به و لا انساب بینکم و لا افتخار الا بایمانکم به  
 اینست که الیوم مشاهده میشود که اعلاى خلق از ادنى  
 بین یدى الله مذکور چقدر از مظاهر علیین که بسجیــــــــــــن  
 راجع شده اند و چه مقدار مطالع لا که بمقرّ مظهر الا وارد  
 شده و همچنین بجناب آقاسید جواد میفرماید لا شکرن الیک  
 ان یامرات جودی عن کل المرایا کل بالوانهم الی لینظرون  
 ملاحظه نمائید که از مرایا کلهها شدایت میفرمایند و لکن هذا  
 الجمال یشکر حیثئذ عن الذی اشتهر بالمرات لانه ینظر  
 الی بما عنده لا بما عندی . باری الیوم اگر جمیع مرایا باسم  
 الوهیت و ربوبیت و فوق آن بنفس الله و ظهور الله و یازات الله  
 در بیان موسوم باشند کفایت نمینماید مادام که باین ظهور قد  
 ربانی و باون غیب صمدانی موقن نشوند جمیع معدوم صرف  
 و مفقود بحت عند الله محسوبند چنانچه درابتدای این الوا  
 من قلم الله ثبت شده که فرموده ایاک ایاک یوم ظهوره  
 ان تحتجب بالواحد البیانیه فان ذلک الواحد خلق عنده  
 و ایاک ایاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فانها  
 کلمات نفسه فی هیکل ظهوره من قبل تحذیر میفرماید که  
 درحین ظهور مبادا بواحد بیان از مظهر امر محتجب مانسی  
 و این واحد نفوسی بوده اند که بعد از نقطه بیان احدی بر آن

نفوس مقدم نبوده معذک میفرماید که باین نفوس از حق محتجب نمانید و از این بیان مفهوم میشود که در ظهور بعضی از این حروفات باید موجود باشند و میفرماید که آنچه در بیان نازل شده از حق محتجب نمانید حال انصاف دهید ای اهل بیان باین بیان اصح اتم کسی میتواند الیسوم معارضه نماید بانفس ظهور که فلان در بیان باسم الله مذکور است چگونه میشود الیسوم از مقام خود سلب شود لا فوالسذی اید الروح بنفسی چه که این اسامی و از کار و توصیف بر فرض تسلیم کل کلماتیست که در بیان مسطور است و از جمله وصایای سلطان لا یزال این است که آنچه در بیان نازل شده از ظهور الله محتجب نشوید و علاوه بر این قسم بشمس عز صمدانی که الیسوم از افق قدس ربانی اشراق فرموده که ذکر آن سلطان قدم خلق بیان را باسم ربوبیه و باعبودیه هر دو در آنساحت یکسانست و در سنده که جماد است در حروف ثلاثه آن سه اسم اعظم الهی را ذکر فرموده اند و متنبه نموده عباد را که در ملاحظه آن باین اسما ناظر باشند تا در مصنوع آیات صانع مشاهده شود و مقتدریکه این مراتب را بجز عنایت فرموده اگر اخذ نماید لایق است نفسی را که اعتراض نماید تالله لسن یحترض احد علی امر الله الا کل معتد اثم اگر نام از بهشت اسما مطلع میبودند هرگز سلطان یفعل مایشا در هیچ

امری اعتراض نمینمودند این است که بعضی از ناس اسما مبعوث میشوند و در ملکوت اسما مبروف و لکن کینونتشان ابدًا از سجین نفس و دوی عروج نموده رب حکمة لا يعلمها الا الله و رب شهرة لا اصل لها و بعضی بکینونت مبعوث شده من دون اسم چنانچه حکایت خضر را استماع نموده که احدی در آن زمان بر علو مقام او مطلع نه الا الله چنانچه امرش از موسی مع علو مقامه و سمو قدره مستور بوده و بعد از حضور در خدمتش بخطاب انک لن تستطیع معی صبرا مخاطب شده و اگرچه در کتاب باسم خضر مذکور شده و لکن ما عرفه احد الا الله و عندنا علمه فی کتاب مبین و بعضی بکینونت و ذات و نفس و روح و اسم مبعوث میشوند ازا فاشهد و قل سبحان الله احسن المبدعین و اگر مراتب بحث بتماه ذکر شود ملاحظه میشود که این مفتخرین باسما در چه مقام و رتبه مذکورند و لکن اسکننا القلم الی ان یشاء الله و انه مبین کل امر فی کتاب مبین و دیگر آنکه کل اشیا مکمن اسما الهیه و مخزن اسرار صنعیه بوده و هستند و در هر کوری از هر شیئی ظاهر میفرماید آنچه را اراده فرماید و اخذ میکند آنچه را بخواهد العجب کل العجب الیوم که جمال قدم و شمس اسم اعظم در قطب زوال مشرق و مستثنی شده مع ذلك ناس باسما از انوار جمال و عرفان ظلمت بيمثال ذوالجلال محروم گشته اند

قل تالله الحق بارادة من قلمه خلقت بحورالاسماء وملكوتها  
 ان انتم من العارفين ولو يأخذ اليوم كفا من التراب ويهيمت  
 منه اسم ماكان وما يكون ليقدر وانه لهوالسلطان الملك  
 المقتدر العزيز القدير تالله اذا يبكي لنفسى وبما ورد على  
 عيون النبيين والمرسلين فى الرفيق الاعلى وينوحن فى انفسهم  
 ويصيحون فى كينوناتهم ولكن النار هم فى غفلة وهم عظيم  
 وبشأنى اهل بيان تنزل نموده اند كه لسان رحمن بذكر  
 امثال اين كلمات مشغول شد ومعذلك از اونى پذيرند  
 اينست شأن اينقوم واليوم هم نفسى كه از ملكوت اسماء ارتقاء  
 نجويد ابدى باين فير اعظم فائز نشود اينست كه نقطه بيان  
 مي فرمايد كه نطفه ظهور بعد اقوى از جميع اهل بيان بوده  
 وخواهد بود از اتفكروا فى ذلك يا اولى الالباب فواللذى  
 قام بنفسه اگر عباد در همين كلمه تأمل نمايند خود را مستفنى  
 از دون الله مشاهده نمايند ودر اثبات اين امر بديع بجواب  
 وسؤال محتاج نخواهند بود والله يقول الحق ولكن الناس لا  
 يسمعون وهمچنين مي فرمايد قوله عز ذكره فان مثله جل  
 ذكره كمثل الشمس لو يقابلنه الى ما لانهايه مراياء كه من  
 ليستعكس عن تجلى الشمس فى حد هم وان لن يقابلها  
 من احد فيطلع الشمس و يفرج بالحجاب للمرايا .  
 حال ملاحظه نمايند كه از اين بيان قدس ربانى مستفاد ميشود

که ممکن است شمس طالع شود و فروب نماید و مرایا در حجاب باشند مع ذلك میتوان گفت بعد از اشراق شمس الشموس<sup>لتنی</sup> ایطوفن فی حولها شمس لا یعلم عدتهن احد الا نفس الله العالم العظیم که مرآت چگونه میشود از انوار شمس و تجلی آن ممنوع و محروم شود و حال آنکه مسلم است که وجود مرایا بنفسه لنفسه نبوده بلکه بوجود شمس قائم و منیرند چنانچه الیوم اگر تمام مرایای ممکنات بشمس عزّ صمدانی مقابل شوند در جمیع انوار شمس ظاهر و مشهود و بمجرد انحراف جمیع معدوم و مفقود بوده و خواهد بود مشاهده در مرآت ظاهره نتایج تا در مقابل شمس قائم است آثار تجلی در او ظاهر و بعد از انحراف آن آثار محو بوده و خواهد بود چنانچه مشهود است و همچنین میفرماید او است آن سلطان مقتدری که اگر حرکت بیاید لسان قدسش خلق میفرماید بقولی آنچه خواهد و اراده فرماید از نبی و ولی و صدیق حال لایق است از مقتدری که بقول او نبی و ولی خلق میشوند اعراض نمایند و باسی از اسماء و یابذکری از انکار و یا هم رآتی از مرایا تمسک جویند ان هذا الا ظلم عظیم تالله الحق امری را امر<sup>تکب</sup> شده اند که احدی ارتکاب ننموده چه که بعد از ظهور شمس در قطب زوال مجال توقف برای نفسی نه بلی اگر بنفوس او عارف نباشند و از عرفان آن جمال قدم بنفسه لنفسه خود<sup>ا</sup>

عاجز مشاهده نمایند حجت و دلیل طلب نمایند همان  
 حجت و دلیلی که ایمان کل عباد با و محقق و ثابت بوده و اگر  
 از بحور وجود و فضل خود ظاهر فرمود دیگر که قادر است که توقف  
 نماید مگر آنکه بالمره از حق اعراض نماید و در سجین قهر  
 و دواویه نفی و جحیم اعراض مقرر یابد چنانچه اکثری از نفوسیکه  
 السیوم خود را بر رفرق ایمان و عرش ایقان متکی و مستوی  
 میدانند بالمره از حق اعراض نموده و در بحر کفر مستغرق و در  
 کل حین بمذاب بدیع معد بند و لکن من غیر شعور و ایگاش  
 باعراض و انکار کفایت مینمودند لا فوالذی انطقی بثنا  
 نفسه که ابد کفایت نخواهند نمود چنانچه نفس التي رهیناها  
 فی هذا الا یام و علمناها فی کل الاحیان کلمات الرحمن کما  
 یعلمون اهل الیهند طیورهم قام علی و حارب بنفسی و اعرض  
 عن جمالی و جادل بآیات اللّٰه المهیمن القیوم و باین  
 کفایت ننموده بر قطع سدره الودیه ایستاده فلما مره اللّٰه  
 و ظهر ما فی قلبه اذا قام علی المکر بشأن لن یقدر احد  
 ان یحصیه الا اللّٰه الطک المزیز القدیر و مفتریاتی جمعل  
 نموده و انتشار داده که قلم عاجز است از ذکرش و شقاوتی که  
 از اول دنیا الی حین ظاهر شده بنفس اللّٰه القائم علی کل  
 من فی السموات و الارض نسبت داده و ممدک در مقرر خود  
 ساکن و مستتریح است چه که از حمقای ناس مطمئن است که

کل در سهیل وهم سالکند و در بحر تقلید سابع فوالذی نفسی  
 بیده که اگر اقل من یحصی ناس را با بصر شاهده مینمؤ  
 باین مزخرفات ارتکاب نمینمود ولکن غافل از اینکه عنقریب  
 از خلف استار عصمت الهی هیالگسی ظاهر شوند که ببصر  
 الهی حق را از باطل و شمس را از ظل فرق گذارند و بهیچ  
 بندی از صراط مستقیم ممنوع نشوند و بهیچ سدی از نباه  
 عظیم محروم نگردند فیا لیت من ذی بصر لینظر الی  
 کلماتهم الی تحکی عن انفسهم و ذواتهم لیعرفهم و یکون  
 من العارفين . قسم بسلطان اعظم که اگر نفسی در کلمات  
 معرضین ببصر حدید ملاحظه نماید شأن و رتبه و مقام این  
 نفس و صمیمه را ادراک مینماید و الیوم رؤسا بیان بهممان  
 ادله که پست ترین اول فرقان بر حقیقت خود استدلال مینمؤ  
 بهممان دلائل استدلال نموده و مینمایند من حیث لا یشعرون  
 مثلا حکم وصایت را که ظهور قبل بالمره از کتاب محو نموده  
 چنانچه جمیع مخالفند که جز حروفات و مرایا در بیان از قلم  
 رحمن نازل نشده و مرایا را هم محدود نفرموده اند چنانچه  
 در دعوات میفرمایند الهی در کل حین بفرست مرایسا  
 ممتنمه و بلوریات صافیه لیحکین عنک و بدلن منک و در جمیع  
 الواح من قبل الله این کلمات نازل من شاه فلینظر الیهما  
 و یکون من العارفين حال بمثل امت فرقان که خاتم النبیین



درست نموده از مرسل و مبمث آن محتجب مانده اند ایمن  
 اصحاب هم اراده نموده خاتم الولیین برای نفس خود ثابت  
 نمایند چنانچه مشهود شده و نفسی را که بقول او صد هزار  
 ولی خلق شده و میشود در بئر بغضا انداخته اند و در کل  
 حین احجار ظنون از کل جهات بوجود مبارکتر میاندازند  
 و در نفس خود صیحه میزنند و دعوی مظلومیت نموده که شاید  
 غل الله در آنفس ضعیفه القاء نمایند این است شأن مرایه  
 که ظاهر شده قل الیوم لویحکم الله لاسم الذی یکون ابغض  
 الاسماء عند الناس بانه ربکم او بالعکس لیس لاحد ان یقول  
 لم او بسم لانه جلّ و عزّ یحکم ما یرید ولا یسئل عما اراد  
 و انه لهوالمقدر القدر و در این ایام رسائلی در ردّ حق  
 بانامل شرکیه نوشته و ارسال داشته اند قسم بافتاب معانی  
 که مثل اطفال بکلمات مزخرفه بی معنی تکلم نموده اند بل  
 احقر لو انتم تصرفون حال کتب و رسائل این فئه را با آنچه  
 از خدام این بیت ظاهر شده میزان نمائید و خود انصاف  
 دهید که شاید الیوم از فیض بحر معانی که جمیع ممکنات را  
 احاطه نموده محروم نمائید و حال حق بشانی تنزل نموده که  
 از اطراف متناهیها از مسائل فرقانیه سؤال مینمایند و باید  
 جواب مرقوم دارد مثلا نفسی مرآت را یا قوت فرض گرفته و بعد  
 سؤال نموده که یا قوت قبل از رتبه او باین مقام تعبیر نماید

وبعد از بلوغ چگونه تغییر مینماید یعنی مرآت قبل از وصول  
 باین مقام مرآتیت ممکن بوده تبدیل شود و یا تغییر نماید  
 ولکن بعد از بلوغ این مقام چگونه تنزل مینماید چنانچه اکثری  
 باین مطالب بدیهیه الیوم از سلطان احدیه محروم مانده اند  
 اولاً بگوای سائل نسئل الله بان یوفقک و یؤیدک بشأن تعرف  
 کلشی فی مقامه و تنقطع عن کل الاشارات ولن تشهد فی الطک  
 الا تجلی انوار التی احاطت بالمین و یمحو عن قلبک  
 کل الاذکار و تقوم علی شانه ربک العزیز المختار لان فی مثل  
 ذلك الیوم لا ینبغی لاحد ان یلتفت الی شیء مما خلق بین  
 السموات والارضین هل ینبغی لنفس بعد اشراق الشمس  
 فی قطب الزوال ان یشتمل بذکر النجوم او یسئل عن السراج  
 ولو ینبغی سراجاً منیراً لا فوجه الله المشرق المقسود  
 العزیز المنیر دع کل الاذکار عن ورائک ثم تمسک بهذا  
 الذکر الذی ظهر بالحق و ینطق فی کل شیء بانه لا اله الا  
 ان العزیز العلیم واگر موفق بآنچه در این آیات منزله از سما  
 احدیه نازل شده نشدی و بجواب مسئله خود ناظر باشی  
 بشنوند ایهی را از افاق عزّ علی واولاً بدان که کل شیء  
 بکلشی تبدیل شده و میشود و علم ذلك فی کتاب ربک الذی  
 لا یضل ولا ینسی و ثانیاً اگر ازتوسئوال شود که حق قادر  
 است بر تبدیل یا قوت یا نه جواب چه خواهی گفت بسیاری

عجز لا زال شأن خلق بوده وحق ضیع در قطب اقتدار قائم  
 بحر فی قادر است که جمیع من فی الارض را قطعه ای از یاقوت  
 رطبه حمرا فرماید و بحر فی کل را بحجر راجع نماید فتعالی  
 عما انتم ظننتم فی قدرته و تظنون و از این مقام گذشته  
 یاقوت را در نار بگذار و بمد ملاحظه کن که چه میشود تا بر  
 تبدیل کلسی عند الله موقن شوی و همچنین یاقوت قلب که  
 در نار نفس و سوی مبتلا شد البته از لطافت و لون و صفای خود  
 محروم ماند و الیوم بسی از قطعات یاقوت که بحجر راجع شده  
 و خود شاعر نیستند و كذلك بالعکس لو انتم من العارفین  
 ای قوم ندای طیر بقارا از رضوان اعلی بشنوید و ریحیق الطف  
 ارق اصفی از انامل قدس بهاء بنوشید و از کل ماسوی الله  
 غنی و بی نیاز شوید تا بحور علم و حکمت ربانی از قلب و لسان  
 جاری شود و از امثال این مسائل فارغ و مقدس گردند زمینها  
 قلب را که و دیمه جمال مختار است بالای پیش کلمات فجسار  
 و شبهات اشرار میلائید چه که الیوم بکل حیل و مکر ظاهر  
 شده اند و بهر نحو که ممکن شود القای شبهه در قلوب <sup>پند</sup> مینما  
 و از همه این بیانات گذشته اگر در عالم شئی یافت شود که  
 تبدیل نشود و تغییر نیابد این چه دخیلی بمطلب این قوم  
 دارد مثلا یاقوت بهر عم این قوم اگر تغییر نیابد چه مناسبت  
 دارد با آنکه مقبل نمیشود که معرض شود و یا موحد مشرک

و مؤمن کافر در بعضی اشیا طبعی اسما امکان تفسیر گذاشته  
 در بعضی نگذاشته مثلا نحاس امکان دارد ذهب شود و لکن  
 تراب بالفعل امکان ذهبیت در او موجود نه و این مطلب  
 را چون اصل علم از قبل ذکر نموده اند این عهد دوست نداشته  
 که مفصل ذکر نماید و لکن در انسان امکان علم و جهل و اقبال  
 و اعراض و ایمان و کفر موجود و مشهود است و اگر مقصود سائل از  
 ذکر ذهب و یاقوت در رتبه جماد بوده این از مقصود او بغایت  
 دور است چه اگر هم بالفرض ذهب نحاس نشود و یاقوت رماد  
 از این نمیتوان در سایر مصنوعات صانع قیاس نمود و این نزد  
 اصل بصر که بمنظر اکبر ناظرند واضح و لائح است و اگر  
 مقصود در رتبه انسان است معلوم بوده که ذهب و یاقوت در  
 رتبه مؤمن ایمانه بالله و عرفانه نفسه بوده و خواهد بود و این  
 بسی واضح است که تبدیل میشود چنانچه بسا از عباد که  
 در اول ظهور جمال رحمن بایمان فائز شده اند و بعد معرض  
 و اگر از عالم و هم متصاعد شوی و قلب را از اشاره قولیه مقدس  
 نمائی تبدیل کلتی را در کل حین بکلتی مشاهده نمائی  
 و من فتح الله هذا البصر انه من اولی الابصار لدی المقتدر  
 المختار جوهر بیان طلعت رحمن آنکه امر الله لا زال مقدس  
 از ذکر و وصف و تحدید بوده و خواهد بود و هر نفسی بایمن  
 حجابات اراده نماید طبعی من فی لجاج الله نهایت را ادراک

نماید اهدا موفق نخواهد شد بقوت سلطان بقا حجاب اسما  
 و دون آن و فوق آن را خرق نمائید و بمدینه اعزّ امنع ارفع  
 اقدس ابهی وارد شوید که الیوم جز ظلش نار و جز حبش مرد  
 بوده و خواهد بود و همچنین نفسی از عدد آیه منزله  
 اقتربت الساعه و انشق القمر سؤال نموده بگو آن یسا  
 ایها الناظر الی الکلمات عدد را بگذار و بخود آیه ملاحظه نما  
 و اگر الیوم کل من فی السموات و الارض باین آیه مبارکه ناظر  
 شوند و در معانی مستوره آن تفکر نمایند جمیع را کفایت نماید  
 چه که امروز شمس باطن از افق ظاهر آیه اشراق فرموده و  
 سیفی است قاطع در ردّ نفوسیکه غیر الله را ولی اخذ نموده اند  
 و معنی این آیه تا این ظهور منیع ظاهر نشده چه که در حین  
 ظهور نقیض اولی ولی علی زعم ناس نبوده تا منشق شود  
 بلکه علما بوده اند و تعبیر از علما بنجوم شده و از ولی بقمر  
 و از نبی بشمس اینست که در این ظهور شمس از افق الله  
 مشرق و قمر و هم منشق شده اذا قل فتبارک الله اقدر  
 الا قدرین حال در این آیه منزله تفکر نمائید و انصاف دهید  
 ولا تكونوا من الذینهم یصرفون نعمة الله ثم ینکرون و ایگاش  
 این ناس باین ولی و مرآت که برای خود من دون الله اخذ  
 نموده اند مطلع میشدند قسم بافتاب عز صدانی که اصل  
 امر که درباره مرآت شنیده اند بآن نحو نبوده و هر نفسی

ادعای علم نماید کذب برّ بقاء و آنچه نظر بحکمة الله این  
 عبد مذکور داشته بین الناس اشتها را یافته و مقصود از کلمات  
 نقطه اولی جل جلاله را احدی ادراک ننموده و این عبد  
 اصل امر را از کل مستور داشته لحکمة لا یعلمها الا نفسی  
 العلیم الحکیم فوالله فعل بموجده الذی خلقه بنفحة من  
 عنده مالا فعل احد فی العالمین و اگر خلق لوحی از السواح  
 بدیعه که از سما عز احدیه در این ایام نازل شده ببصر الله  
 ملاحظه نمایند از حق محتجب نمی مانند و ما سواش را معبود و  
 مشاهده میکنند و موقن میشوند که ما و نشر غیر مذکور بوده و  
 خواهد بود تا چه رسد بمعرضین و بعضی الیوم بعصمت  
 بعضی من دون الله قائل شده اند چنانچه اهل فرقان من  
 غیر شحور تکلم مینمودند و مقصود از عصمت را ابداد ادراک ننموده  
 حکم عصمت الیوم محقق میشود هر نفسی که بعد از استماع  
 کلمات الله و ندائه بکلمه بلی موقن شد از اهل عصمت  
 بوده و من دون آن از عصمت خارج چنانچه نقطه بیان روح  
 ما سواه فداه میفرمایند مخاطبا للمعظیم فان الامر قد رقت  
 عن الحد و دات انت تصفی عبادا حین ماتجلی الله لهم بهم  
 قد عرفوا الله بارئهم و ما صبروا فیه و ما شکوا حتی اجعلنهم  
 مثل ما جعلت من قبل من الانبیاء و الاوصیاء و الشهداء و  
 المقربین و لعمری لو تحضرن بعدد کل شیء لا جعلنہ ولا ینقص

عن ملك الله قدرشئى ولا يزيد قدرشئى ولكن ترى ينبغى  
 لتلك الدرجة العصمة الكبرى ولم يكن العصمة بما ترى  
 عند الناس احتياط اتهم فى دينهم لانهم حين ماسمعوا نداء  
 الست بربكم ما قالوا بلى وان الله لم يقل لاحد الا بمظهر  
 نفسه فى كل ظهور انتهى .

وبعد از این بیان که اصح کل کلمات من قلم الله نازل شده  
 دیگر که میتواند برای خود عصمت ثابت نماید الا بعد از تصد<sup>یق</sup>  
 این امر اعظم افخم الیوم کل ناس فى ای رتبة کان از عصمت  
 خارجند مگر آن نفوسیکه باین ظهور قدس صمدانى موقن  
 شده اند ای عباد الله بشنوید نداء الله را و اذان فطرت  
 را از استماع کلمات اهل فرقان ظاهر نموده تا بیان ابدع  
 لسان رحمن را ادراک نمائید آخرتفکر نمائید این فقه در  
 کدام قول صادق بوده اند هزار و دویست و شصت سنه بختم  
 ظهورات قائل بوده اند و بهمچنین یکون قائم علی هیکل  
 مخصوص در ارض معینه و همچنین در علائم ظهور که بهزار  
 روایات تمسك جسته بشأنیکه منکرین این اقوال را کافى  
 میدانستند و بعد معلوم شد در ظهور نقطه بیان جل ذکره  
 که جمیع مخطی بوده و مظاهر عز احدیه لم یزل طالبع  
 ولا یزال مشرق خواهند بود و همچنین در سایر اقوال این  
 هیاکل اضلال ملاحظه کن که کل توهم بوده و خواهد بود  
 معبود هم هوائهم و مسجود هم اوها مهم ان انتم تعرفون

مع آنکه جمیع اهل بیان مشاهده نموده اند که آنچه درست  
 این فته بوده غیر حق بوده *معدك متصلا* به کلمات اهل فرقان  
 استدلال مینمایند و متکلمند چنانچه تازه این فته بذكر وصایت  
 قبل میخواهند ناسرا از فرات *قدس الهی و شریعه عز*  
 صمدانی ممنوع نمایند *قسم بجمال الله العلی الابهی* که  
 اگر *زار مظهر ظهور* در ظهور نقطه بیان موجود بود و در اقرار  
 بر امر *طیک مختار اقل من حین اصطهار* مینمود از اهل ناسر  
 عند الله محسوب میشد خرق کنید *حجبات وهم را و بسما* عز  
 ابهی رجوع نمائید و اگر میخواهید حق بر جمیع معلوم شود  
 چند نفر از منصفین حاضر شوند در این مدینه و آثار الله  
 و کلماتش را ملاحظه نمایند و همچنین مدعیان هم در این ارض  
 حاضرند درست استفسار نمائید تا آثار حق از دوشش  
 مبرهن گردد و بر جمیع محقق شود که *دونه فقرا* لدی بابیه و  
*عجرا* عند حضرت و *فقد* لدی ظهورات انواره در بیان فارسی  
 لسان الهی فرموده *قوله تعالی* " منتهی جد و جهد خود را  
 نموده که در یوم ظهور حق از کلمات او بر او احتجاج نگردد که  
 کل بیان کلام ظهور قبل اوست و اوست عالم تراز آنچه نازل  
 فرموده از کل خلق زیرا که روح کل در قبضه اوست و در نزد کل  
 نیست " انتهى .

این بیان جمال رحمن حال ملاحظه نمائید با اینکه کل را



منع فرموده اند از احتجاج بآن جوهر وجود و سازج معبود  
 و صریح فرموده اند بکلمات بیان بمنزل آن در ظهور بعد  
 احتجاج ننمائید معذک الیوم مشاهده میشود که کـ  
 باحتجاج برخاسته اند و میگویند فلان را در بیان باسما  
 حسنی موسوم نموده معذک چگونه میشود از این مقام تنزل  
 نماید و همچنین میفرماید عزّ ذکره\* او را شناخته بآیات او  
 و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدره مان در نار خواهی بود  
 انتهی . و نظر باین کلمات محکمه الیوم کل محتاطین در این  
 امر اضع اقدس در نارند لاشک فی ذلک و قوله عزّ ذکره و اگر  
 در مابین خود و خدا توجه میکنید مثال اوست که در افتاده  
 شماست با و از او محتجب نگردید و بشناسید کسی را که از برای  
 عرفان او خلق شده اید\* انتهی و قوله تعالی :  
 " در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین با و و کتاب  
 او از قبل بطهور او و کتاب او از بعد محتجب میشوند بحیثیتی  
 که نماید الا مؤمن خالی و او اعزّ از کبریت احمر است\* انتهی  
 چنانچه الیوم کل متحن شده اند و اکثری از بریه از سلطان  
 احدیه اعراض نموده اند و میگویند فلان در بیان باسم اللّـ  
 نامیده شده و همچنین با مثال این کلمات از سلطان عزّ لا یزال  
 محروم مانده و ملتفت نشده آنچه را عامل شده اند و برفرض  
 تسلیم غافلند از اینکه کل اسما\* در آن ساحت اقدس در عرق

واحدند عطا میفرماید کیف پشاه و اخذ میفرماید کیف پریسند  
قوله تعالی چه کسی عالم بنظهور نیست غیر الله هر وقت شود  
باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجای  
آورند معذک بعضی معارضه در قرب ظهور نموده چنانچه  
مل قبل کل باین معارضات مشغولند قل ویل لکم چه زود  
تبدیل نموده اید نعمت الهی را و بسبیل وهم و خطا سالک  
شده اید بآنکه هنوز از ظهور چیزی نگذشته که کل بقدم  
اول راجع شده اید باری حق لم یزل مختار بوده ولا یزال  
مختار خواهد بود بهر نحو بخواهد ظاهر میشود و انه لهو  
المختار و ما سواه مقبوض فی قبضة قدرته المهیمن القیوم  
فوالذی نفسی بیده لم یکن الیوم ظلم اعظم من ان الذی  
ینطق فی کلماتی بانی ان الله لا اله الا هو و اراد ان یثبت لعباده  
بانه یكون مقتدرا بان یبدل اسماء من اسمائه بمد الذی  
یکون ملکوت الاسماء خاضعة لسلطنته و جبروت الصفات  
مشفقة من خشیته و لا هوت العما منقادة لحضرته و منجملة  
پارادته و بدعت بامر و یرجع الیه این است شأن این خلق  
نابالغ ناقابل مقتدریکه کل اسماء خلق شده باراده او و کل  
صفات ظاهر شده بسلطان مشیت او و اهل ملاء اعلی طاقتند  
حول او باید استدلال نماید بر اینکه قادر است از نفسی  
قمیص اسمی از اسماء را انتزاع فرماید و مع آنکه اطلاع بر آن اسم

نداشته و ندارند و مریدین در قدرت سلطان یفعل مایشاء  
 و این ظهور ابداع اضع اعلیٰ ید الله را مفلول دانسته اند  
 ولو بلسان اقرار ننمایند بذلك یشهد لهم لسان المختص  
 ولو هم ینکرون قوله جل ثناؤه اذ عند الخلق لم یکن الا کلماتا  
 ما اطلعوا بمرادک فیها ولذا قد احتجبوا الیوم عن ظهورک  
 انتهى . اینست که الیوم کل حکلمات بیان از منزل آن محتجب  
 مانده اند مع آنکه بمراد الله مطلع نبوده و نخواهند بود  
 چنانچه آن جمال قدم بروسای بیان مرقوم فرموده اند که  
 مراد الله را از کلمات او از حرف حی که تلقا وجه بوده  
 سؤال نمائید چه که شما عارف بمراد الله نیستید و حرف حی  
 مذکور جناب آقا سید حسین بوده و استشهد فی سبیل  
 الله مولا ه و فائز نشد نفسی بلقا او تا از معانی کلمات صمدانیه  
 استفسار نماید و مقصود از این بیان که لسان رحمن فرموده  
 آنکه روسا بدانند که عارف بر معانی کلمات الهیه نبوده و  
 نیستند و چون ظهور مریدین قریب بود لذا سید مذکور بمقر اعلیٰ  
 ارتقا جست تفکروا فی ذلك یا اولی الافکار وقوله جل ثناؤه  
 وان کما ذکرک فی مقام الاستدلال رشح من طمطم  
 الظاهر و ان اردت سر الفواد بحکم طالمة الباطن لا تشير  
 الیه الا اشاره ولا یواربها الحجابات الله نهائة ولا یحتاج  
 احد بذكر دليلها لانها و نفس الظهور و تمام البطون

فسبحان الله عما يصفون\* انتهى

جمالى راكه ميفرمايد اشاره بآن ساحت عز احديه سبيل نه اعزاز الحضرته و اخبار الصفا كينونته ولطافة انيته مع ذلك بعد از آنكه بكل ظهورات الهييه و تمام شئونات احديسه شمس جمال خود را از افق بقا ظاهر فرموده از كل جهات سهام كين بر جمال مبین رب العالمين انداخته و اول من رمانى هو الذى حفظته تحت جناحين فضلى و ربيناه تحت عبي و علمناه فى ايامى و هو الذى قتلنى بسيف الاعراض و سفك دمى و ضيع حرمة الله فى نفسى وانكر آياتى بعد الذى كان خاضعا لحرف منها و خلق بنفحة عنها و جاحد حق الله فى حقى و حارب بنفس الله فى نفسى و افتى على قتلنى فى الظاهر و لما منعه الله بسلبه انه و اظهر خفيات قلبه على الذين ه اجرؤا فى سبيل الله اذا قام على الافتراء و ارجع فعله و ظلمه الى نفس المظلوم اطمينا من الذينهم اتبعوه تالله انفطرت سموات الامر من فعله و شقت اراضى القدس من ظلمه و قدت ستر حجاب الملكوت من اقواله و بكت سكان مداين البقاء من اثمه و ه و يضحك فى نفسه كانه ما ارتكب فى الملك شيئا تالله اذا يبكى لكشئى ولكن انه لا يكون من الشاعرين فسوف يعلم حين الذى ياتيه الموت و يدور عيناه من سطوة القهر و يقول هل لى من رجوع لا ستغفر عما

فعلت اذا بهضرب على فمه طين الهاويه و كذلك قدر للمستكبر  
 على الله المهيم العزيز القدير قوله عز شانه فسبحانك  
 اللهم يا الهى ان تقل قد عفوت عن البيان ومن فيه فاذ اكل  
 في غفرانك و رضائك و ان تقل لا فانى انا الاخذ باذيال  
 جودك و المستشفع اليك بنفسك \* انتهى

و شكى نبوده كه ذات قدم تكلم نمينمايد مگر بلسان مظهر نفس  
 خود و مشاهده نمائيد كه در آن بيانات چه مقدار خضوع از  
 محبوب امكان ظاهر شده كه جميع بيان و مافيه را بنعم و آلاى  
 سلطان بقا در ظهور اخرى منوط فرموده اند و حال طيبك  
 غيب و شهود بر جميع مشهود و بشانى ضرر بروجود مباركش  
 وارد شده كه اگر جميع بحور غيب و شهود مداد شوند و كل من  
 فى الملك اقلام و جميع من فى السموات و الارض راقم البتة  
 از ذكرش عاجز شوند و ايكاش كه از اهل ايمانش ميشمرند  
 فلمنة الله على الظالمين و المشركين و معذلك بيان ميخوانند  
 و استكتاب مينمايند فرب تالى البيان و البيان يلعنه و رب  
 عامل فيه و الصمل يبر منه و رب زاكر و الذكر يقر منه اعاننا  
 الله و اياكم يا ملاء الوعدين من هؤلاء و شرهم و مكرهم  
 و خدعهم و همچنين در مناجات يا طيبك اسما و صفات ذكر  
 مينمايند فاستلك اللهم بهفنائك عن كل شئ ان تقبلن البيان  
 و من فيه فانى قد سميت كلما قد ظهر منى ذلك الا سم و جعلت

كل ذلك كتابا وورقا من اوراق الحدائق اليك ان تقبلنسه  
 يا محبوبى فان ذلك من ظهور فضلك ورحمتك وان تردنسه  
 يا محبوب فان ذلك من ظهور عدلك و غنا رهويتك \* انتهى  
 مع آنكه جميع بيان بقول آن كينونت سبحان وطلعت رحمن  
 منوط بوده حال به پست ترين خلق او مشغول واز جمال بش  
 محروم مانده اند فويل لهولا ثم وويل لهولا \* تالله ما يمرون  
 هولا \* على شئى الا وانه يستعيز بالله منه ويبره عنه و  
 بلسان سره يقول يا ايها المشرك الفافل باى حجة آمنت  
 بظهور على قبل نبيل و باى برهان كفرت بحسين قبل على  
 لا يا طمون تالله ما امنت من قبل باحد من رسل الله ولو  
 آمنت فى عهد ذلك الايمان ما كان ايمانا حقيقيا بل كان  
 شبهاً ولو كان على التحقيق ما كفرت بالذى به حقق رسالة  
 كل رسول و بعت كل نبي و ايمان من فى السموات والارضين  
 ترجمه اين كلمات امنع صمدانى بلسان ابداع فارسى خالصا  
 لوجه الله ذكر ميشود كه شايد نفوس از آلايش نفس وهوى  
 پاك شده بسما عز بقا كه مقام عرفان نفس رحمن است عروج  
 نمايند وله الا مر يهدى من يشاء والى جماله المقدس المنير  
 اليوم ورنفسيكه از وجه مصبود حقيقى اعراض نمايد مرور  
 نمينمايد بره. بچ شئى مگر آنكه آن شئى بلسان سر ميگويد  
 اى مشرك بالله بكدام حجت و برهان به جمال رحمن در ظهور

انه بنفسه ليقابل من في السموات والارضين . . \*

مطلب هفتاد و چهارم - مفسدين بجزای عمل

میرسنند

قوله تعالى : " اياك ان تاخذك في الله لومة الجهلاء او تمنعك اشارات المغلين الذين نبذوا احكام الله عن ورائهم واتبعوا سنن المفسدين يدعون لا نفسهم المقامات العليا وياكلون اموال الناس بالباطل الا انهم من الخاسرين سوف ياتي يوم فيه يستغيثون و لا يغاثون كذلك يخبرك من عنده لوح عظيم . "

مطلب هفتاد و پنجم - بايد اهل الله صراف

حقيقي باشند

قوله تعالى : " يا حسن بكمال حكمت بخدمت قيام نما بسیار از نفوسند که باطنشان غير ظاهر است ملاحظه نمائيد تا بدام خائنين و کاذبين مبتلى نشويد هر قولی لايق تصديق نه و از هر نفسی اطمینان جائز نه بايد اهل الله صراف حقيقي باشند ما بين ناس خالص را از غير آن بشناسند اگر اليوم در محلی ضوضای مشرکين مرتفع شود سبب ضرر شجره بوده و خواعد بود باده محبت الهی را

مطلب هفتاد و ششم - يجعل اعلام اسفلهم

قوله تعالى : " این ایام در هر حین مفاد کلمه

يجعل اعلام اسفلهم و اسفلهم اعلام ظاهر جمیع آنچه

در کتابهای الهی از قبل و بعد در امورات حادثه در رسوم

الله بوده ظاهر و مشهود و لکن خلق از ادراک آن محجوب

چه که زخارف دنیا و شئون آن حجاب غلیظ شده

چشمه‌ها را از دیدن منع نموده اینهمه غفلت در صورتی است

که در هر حین خود دنیا ناس را از فنای خود اخبار میدهد

با فصیح بیان میگوید عنقریب آنچه در من مشاهده میشود

تغییر یابد و بغنا راجع شود يك ندای اود مدمه مذاق

است<sup>(۱)</sup> که در اطراف مرتفع در يك آن خلق کثیر را از عرصه

وجود میوراید هر صاحب بصر و سمع شهادت میدهد که

ندایش بسیار بلند است و خبرش بسیار محکم این نصد

ظهورات اعمالیست که در او احداث میشود و مشعر بر

تغییر و فناست سبحان الله خلق را چه شده که پن

نمیگیرند و نصح ناصح را نمی پذیرند باوهام مشغولند و از

مالك انام غافل بگمان خود حق را عابد و ذاکرند و لکن قلم

(۱) یعنی صدای غرش توپ‌ها در میدان جنگ \*



اعلیٰ در صباح و مساءً بل در کل احوان باعلیٰ النداء ندا  
میفرماید انه برئ منکم یا ملا الاخسرین و از ورای آن جمیع  
اشیاء شاهد و گواهند و لکن القوم لایسمعون آفتاب انصاف  
را غمام اعتساف ستر نموده و جمال عدل را ظلم از مشاهده  
منع کرده انسان متحیر که چه بگوید و که بشنود یک امر  
سبب قوت اهل ظلم شده و امر دیگر علت ضعف اهل  
عدل سبحان الله اهل نفاق بحسن اتفاق بر خورده اند و  
بآن تمسک جسته اند و بر اهل عالم حکمرانی مینمایند  
و لکن اهل عدل از این فضل اعظم که مخصوص ایشانست  
محروم مشاهده میشوند با آنکه اتفاق آن نفوس اتفاق حقیقی  
نیست معذک سبب و علت تفرق کنند اگر دوستان و اولیای  
الهی در جمیع ولایات با اتفاق فائز میشوند هر آینه نور حق  
اتفاق را احاطه مینمورد در بعضی اماکن عرف اتحاد و اتفاق  
استشمام نمیشود و این فقه سبب ذلت امر بوده و هست . .  
. . اگر جمیع عالم از حق اعراض نمایند ضری بر امر وارد نه  
بلکه اعراض خلق سبب و علت ارتفاع امر حق جل جلاله  
است و لکن ضرر و حزن مظلوم از عدم اتحاد و اتفاق اولیاء  
و دوستانست . . . بگو عمل را لله کنید و الی الله ناظر  
شوید هر نفسی این مقام را ادراک نماید و لذت آنرا بیابد  
البته از خود و ما عنده بگذرد و بما یرتفع به الامر ناظر و

عامل گردد . . . ناله و حنین حق جل جلاله و عظم کبریا نه بدن را میگذارد و عظام را آب مینماید از اول این ظهور اعظم تا حین در اکثر الواح از قلم اعلی امر باتحاد و اتفاق و محبت و مودت و همچنین اخلاق روحانیه و اعمال طیبسه جاری و مسطور مع ذلك در بعضی از مدن و دیار بغیر ما اراده المختار دیده میشود زهی افسوس بل صد هزار افسوس که انسان در این ایام که بیک آن آن قرون لاتحصی معادله نمینماید از کأس رضا محرم ماند و از دریای عنایت ممنوع آیا انقلابات و اختلافات و موت یکدیگر را مشاهده نمی نمایند آیا براتی که مدلل بر بقاست از حق اخذ نموده اند و یا خود را فاعل مختار دانسته اند ؟ . . . . .

۰۰ اگر اهل ارض فی الجمله تفکر کنند ادراک مینمایند که مصلحت کل ظاهرا و باطنا توجه بحق جل جلاله بوده و هست تغلت عباد و اعمال باطله ایشان بصور بلایای مختلفه ظاهر شده و ارض را احاطه کرده نظر بما قدر من القلم الاعلی این جهات را نار حروب و دخان بلایا اخذ نموده و آن شعله در بلاد ایران مستور است و البته این ستر را ظهور و بروزی از پی مگر بملاحظه نفوس مقدسه ثابتة را سخه مطمئنه مستقیمه بلایای کبری و رزایای عظیم منع شود انه علی کل شیء قدیر . .

مطلب هفتاد و هفتم - میرزا حیدر علی

قوله تعالى : " این که در باره جناب محبوبی  
 حاجی میرزا حیدر علی علیه بهاء الله الابهی مرقوم  
 داشتید وقتی از اوقات در باره ایشان اینکلمه علیا از لسان  
 مالک وری استماع شد قوله جل کبریا :

( یا خادم جناب میرزا حیدر علی علیه بهائسی  
 زحمات کثیره در سبیل حق جل جلاله حمل نموده اند و  
 بخدمت امر هم بتعام همت مشغولند انشاء الله مویذ باشند  
 بر تبلیغ نباء اعظم حق استعداد عنایت فرماید تا خلق  
 محجوب از کوثر بیان رحمن بیاشامند و بمحبه الله فائز  
 گردند یا حیدر قبل علی انت المذکور فی ساحتی والقائم  
 علی خدمه امری كذلك شهد لسان عظمتی فی هذا الحین  
 كما شهدنا قبل حین و نشهد بعد حین انا نکبر من هدانا  
 المقام عليك و علی الذین فازوا برحیقتی المختوم . . . .

مطلب هفتاد و هشتم - صعود نبیل قبل علی

قوله تعالى : " امریکه در این ایام در سجن  
 اعظم بظهور رسیده ارتقای حضرت نبیل قبل علی  
 از اهل قائم علیه من کل بهاء ابهه و من کل نور  
 نوره بوده ایشان در اول فجر چهارشنبه بیستم

مر  
 شهر ربیع الاول<sup>(۱)</sup> برفیق اعلیٰ صعود فرمودند و حسب الا  
 . . . . غصین انورین روحی لهما الفدا که در قصر حضور  
 داشتند بتشییع مأمور شدند و حضرت غصن الله الاعظم  
 روحی و ذاتی و کینونتی لتراب قدومه الفدا در ارض سجن  
 تشریف داشتند و در این لیل و صبح یوم عند من صعود  
 الی الله حضور داشتند . . .

مطلب هفتاد و نهم - مشورت و شفقت

قوله تعالیٰ : " این کلمه مبارکه در صحیفه حمراء  
 از قلم اعلیٰ جاری و نازل آسمان حکمت الهی بد و نیتر  
 روشن و منیر مشورت و شفقت " مشورت بر آگاهی بیفزاید و  
 ظن و گمان را بییقین تبدیل نماید اوست سراج نورانی در  
 عالم ظلمانی راه نماید و هدایت کند از برای هر امری  
 مقام کمال و بلوغ بوده و خواهد بود و بلوغ و ظهور خرد  
 بمشورت ظاهر و دروید ! این کلمه مبارکه نیز در صحیفه حمراء  
 از قلم اعلیٰ ثبت شده خرد بمناب آسمان است آفتاب و ماه  
 او بود باری و پر عزیز گاری قسم بآفتاب آسمان حقیقت که از  
 برای خرد جندی اقوی از این دو نبوده و نخواهد بود . "

مطلب هشتم - ناس خفته بل مرده اند

قوله تعالى : " ناس خفته بل مرده اند در یکی

از الواح مضمون این کلمه مبارکه نازل میگردد هر کتاب را جز اهلش قادر بر قرائت آن نه چه که خطوط آن مختلف است مثلاً خط عبرانی را جز اهل آن قرائت نتواند نمود و همچنین سریانی و سایر خطوط ولکن کتاب عالم را هر نفسی بر قرائت آن قادر چه که بر هر لوحی از الواح عالم کلمه تفسیر و فنا مرقوم و مسطور جمیع آنها مشاهده مینمایند و تفسیرات و تبدیلات و اختلافات را در هر حین می بینند و جمیع این امور بقلم جلی در کتاب عالم نوشته شده و مع ذلک کل غافل و مدهوشند سبحان الله این چه سکر است که عالم را از انتباه منع نموده و این چه نوم است که جمیع را احاطه کرده قسم باشراقات انوار شمس معانی که از افق سجن طالع است که اگر نفسی اقل از شعر بشعور آید خود را باین ایام فانیه مشغول نماید و از مقام محدود محروم نکند در پستی نفوس مشاهده کنید که جمیع مقر و معترفند بقنا و نیستی آنچه باو مشغولند مع ذلک هر یک بشی اسیر و بشی مبتلی مشاهده میشوند . . .

. . . . لعمرالمحبوب قد ظهر فی الابداع ما یلصق به کل الاشیاء علی کل ظالم قام بالاعراض و ارتکب ما ناح به

سگان الفردوس و اهل حظائر الافريدوس بالعشق و الاشرار  
 نعم ما قال :

لا تظلمن اذا ما كنت مقتصدرا

فالظلم آخره ياتيك بالتقدم

نامت عيونك و المظلوم منتبه

يدعو عليك و عين الله لم تتم

شان خلق اينست كه امثال آن نفوس غافله را امام و پيشواى  
 خود قرار دهند از بحر گذشته اند و بسراب تمسك  
 جسته اند از اتوار آفتاب محرومند و بظلمت انس يافته اند  
 آف لهم و للذين كفروا بالله فيكل الاعصار .

مطلب هشتماد و يكم - سنة التسع

قوله تعالى : " . . . لما قضى التسع تجلى بهذا

الاسم على كل الاشياء كما رايت بان فى تلك السنة كان  
 ظهور الاحدية غيبا مشهودا و ظاهرا مستورا ما عرفه احد الا  
 من شاء بفضل المهيمن على من فى الغيب و الشهود حتى  
 مضت سنين المهلة رفع الله حجاب النور و اظهر ما هو  
 اذا انفطرت السموات و انشقت الارضون و اندكت الجبال  
 و وضع الميزان و حشر من فى البيان اجمعين فادخل الجنة  
 اهلها و النار اصحابها ذلك هو العدل المبين .

مطلب هشتماد و دم - حاكم عكا عبدالرحمن

قوله تعالى : " قل ان حاكم عكا قد حكم  
 على الله فاطر السماء وانا امددناه ثم اخذناه بغصة انسه  
 لهوالمقتدر على مايشاء لا اله الا هوالمهيمن على ماكان و  
 ما يكون انه سمى بعبدالرحمن بين ملا الامكان الا انه  
 مطلع الشيطان يشهد بذلك هذا القلم الذي به زين لسوح  
 محفوظ قد ارتكب في آخر ايامه ما نوح به الملأ الاعلى  
 ثم الذين حول العرش يطوفون قل انك لا تقدر ان تمنع الله  
 على سلطانه كما لم يقدر بذلك الذين كانوا اعظم منك انه  
 لهوالمتعالى العزيزالمحبوب انك اردت امرا و انا اردنا  
 امرا آخر و غلبت ارادة الله و مشيته ولكن الناس اكرههم  
 لا يشعرون قد اخذنا في هذه المدينة عدة معدودات منهم  
 من نفينا و منهم من سلطنا عليه الامراض و منهم من اخذناه  
 بقدرة من لدنا بحيث ما اطلع احد باسبابه انه لهوالمحاكم  
 على مايشاء بقوله كن فيكون كذلك قصصنا ما ورد علينا فسى  
 هذا اليوم فضلا من لدنا عليك لتكون من الذين هم يشكرون "

مطلب هشتماد و سوم - ارتفاع نداى رحمن

قوله تعالى : " امروز نداى رحمن از ملكوت بيان  
 مرتفع كليم برب فزت و خليل برب انظر ناطق ولكن اعمال عباد

حجاییست غلیظ آذان را منع نموده و ابصار را از بینائی باز داشته . . . یابن اسی بانقطاع تام مفاتیح افنده و قلوب را اخذ نما و آن کلمات الله جل جلاله است هر بابی بآن گشوده شده و میشود و هر مدینه ئی بآن فتح شده و میشود اوست صاحب رایت حمراء از قلم مالک ابداع کلمه مبارکه قد اتی الحق بر او مسطور و منقوش ذکر حمراء در این مقام ظهور و بروز کلمه انه هو الله است نه حرب و سفك دماء کوثر حیوان از یمن عرش رحمن جاری ولكن طالب مفقود و غیر موجود . . \*

مطلب هشتماد و چهارم - یوم اول رضوان

قوله تعالی : " در یوم اول که جمالقدم بر عرش اعظم در بستانی که برضوان نامیده شد مستوی لسان عظمت بر سه آیه مبارکه نطق فرمود یکی آنکه " سیف در این ظهور مرتفع است " و آخر قبل از الف سنه هر نفسی ادعا نماید باطل است و سنه سنه کامل است تفسیر و تاویل در این فقره حرام است و ثالث حق جلاله در آن حین بر کل اشیا بکل اسماء تجلی فرمود و این فقره از بعد نازل و لکن فرمودند این فقره هم با آن سه در یک مقام است و آن اینکه آنچه از اسمی تلقاء وجه ذکر شود کل حیا میتا بذکر مالک



قدم فائز میشوند طویس للفائزین . . \*

مطلب هشتاد و پنجم - جناب معلم اطفال  
سمندر شیخ کاظم

قوله تعالی : " ( در لوح امین نازل ) مطلب  
دیگر آنکه حسب الامر یک ثوب عبای بسیار خوب مرغوب  
ممتاز زیاد از عبا های اعلای نائین و یا احساء تحصیل  
نمائید و بمعلم اطفال جناب سمندر علیه بها اللہ الا بهی  
باسم حق بدهید چه که مدتی قبل خطوط اطفال را که  
نزدش تحصیل مینمودند بساحت اقدس ارسال داشتند  
و بار وعدۀ خلعت داده شد مکرر فرمودند باید عبای  
ممتاز باشد . انتهى

مطلب هشتاد و ششم - باید باقبال نفوس  
ناظر بود

قوله تعالی : " و اینکه در باره شخص مذکور  
مرقوم داشتید که بعضی از احباب اظهار رضایت ننموده اند  
امروز باید باقبال ناظر بود هر نفسی بآن فائز شد و اعتراف  
نمود بآنچه که لسان عظمت بآن نطق فرموده او لدی الوجه  
مذکور است چه که این ایامی است که از قبل و بعد بآن

بشارت فرموده اند و ایام الله وقت رحمت و شفقت و عنایتست چه که در او آسمان فضل مرتفع است و آفتاب گرم مشرق لذا از بعضی غفلت ها مغفورند معذک باید دوستان ملاحظه نمایند و بحکمت ناظر باشند تا حال هر اسمی از اسماء در ساحت اعز امت اقدس اعلی مذکور آمد اظهار عنایت در باره او شده و لکن دوستان باید ملاحظه نمایند هذا حق لاریب فیه چه بسا میشود ملحدی ادعای دوستی مینماید و قصدش نفاق و اطلاع است الواح مبارکه را باید بد فوس موقنه داد . \* انتهى

### مطلب هشتماد و هفتم - غفلت عبس

قوله تعالى : \* هو المبین العلیم . . . این ایام خوف اهل دیار امل را بشانی اخذ نموده که در لیل ظلمانی هم از حق نمیپرسند و سخن از او نمیگویند تا چه رسد بیم و آن هم امام وجوه قوم لذا الصمت اولی الی ان یفتح الله باب البیان علی من فی الامکان اگر از محلی عرف اقبال و محبت استشمام نمودید کلمه مبارکه را ودیعه گذارید و الا حق محتاج این نفوس نبوده و نیست لایضره کفرهم کما لاینفعه ایمانهم اهل عالم بایادی خود آیات ظنون و اوهام اصنام تراشیده اند و علما نام نهاده اند و این مظاهر

لمضینه و بغضا و مطالع بغی و فحشا در قرون و اعصار بر  
 طیارق و معادن علم وارد آوردند آنچه را که اهل مدائن  
 اسماء و ملا اعلی از عرش عزت بر فرش ذلت مکان اخذ نمودند  
 براستی میگویم خلق قابل این ایام نبوده و نیستند مگر قلیل  
 یا حیدریا ایها الناظر الی المنظر الاکبر وجوه متغیر و قلوب  
 محجوب و ابصار مرمود و آذان مسدود ای اهل بها روز  
 روز شماست رقیب هر چه کمتر بهتر رعا للذین کفروا و -  
 اعرضوا بنوشید چه را ؟

- آن رحیق بیان را که بظلم محبوب امکان مزوجست ( ۱ )  
 امروز بحر جود و کرم حیات ابدی از برای ام خواسته و لکن  
 نپذیرفتند بلکه بر اطفای نور الهی قیام نموده اند مقام شکر  
 شکایت آغاز کرده اند و مکان رضا جفا لعمرالبها انهم  
 من الاخسرین فی کتاب مبین " .

مطلب هشتاد و هشتم - مقام مقبلیسن

قوله تعالی : " نفوسیکه خود را اعلم و افضل و اکمل  
 میسرند لدی الله مذکور نبوده و نیستند لعمرالله اگر کشف

( ۱ ) ظلم بر وزن بعل بمعنی آب دهان است شاعر عرب گفته :  
 علیک بها صرفا و ان شئت مزجها  
 فعد لك عن ظلم الحبيب هو الظلم

حجاب شود معرضین اهل عالم مقبلین را طائف شوند و از اطراف بزیارت و لقای ایشان اقبال نمایند و لکن حکمت بالغه ستر فرمود لیظهر منهم فی ایامه ما هم علیه وکان مکمونا فیهم و مخزونا فی کینوناتهم لزال این آیه مبارکه قبل از قلم جلی در دیباچ دفتر اعمال مذکور و مسطور الهم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون . انتهى .

### مطلب هشتماد و نهم - لوح سمندر

قوله تعالی : " تفکر یا سمندری فی صبری بعد قدرتی و اصطباری بعد اقتداری و صمتی بعد نفوذ کلمتی المهیمنة علی العالمین لواردنا اخذنا الذین ظلموا فسی ظاهر الظاهر بعد من العباد او بملائکة من المقربین انما نعمل بما تقتضیه الحکمة التي جعلناها سراجا لخلقنا و اهل مملکتی ان ربک لیهو العلیم السحکیم فسوف ناخذ الذین ظلموا کما اخذناهم من قبل ان ربک لیهو الحاکم علی ما یرید انشاء الله لم یزل و لا یزال بعنایت الہی فائز باشی . . . .

باید بکمال حکمت حرکت نمائی لا تصدق کل قائل ولا تظہر بما عندک لكل وارد و لا تکشف لكل طالب کم من عبد یدعی باللسان ما لا خطر فی قلبه کن مستویا علی سریر الحکم - قو سالکا علی صراط الحکمة و متمسکا بذیل الحکمة . . . این

ایمانی است که بعضی بجهت اطلاع بر امور یا مآرب اخری  
 ادعای خلوص و ایمان مینمایند باید آنجناب از جمیع جهات  
 متوجه باشید که خارج از حکمت امری واقع نشود . انتهى

مطلب نودم - اثر اقبال و انقطاع

قوله تعالی : " ( در لوح جناب زین المقربین در  
 دوران اسارت در موصل نازل شده ) باسم ملیک آفاق  
 " حمد محبوب علی الاطلاق را که بفضل واسع و رحمت  
 منبسطه احبای خود را بر حبش مستقیم فرمود بشأنی که نفا<sup>ق</sup>  
 اولی الشقاق ایشانرا از سبیل رحمن منع نمود و در سبیل  
 الهی حمل شدائد نموده اند و از سطوت ملوک و احتجاجات  
 ملوک از مالک الملوک محتجب نمانده اند و لکن قاصدان  
 کعبه رحمن اگر نصح الله را بگوش جان اصفا مینمودند  
 باین بلایای وارده مبتلی نمیشدند اگر چه در سبیل او -  
 محبوب جان و مقصود روان است و لکن اینمقام مخصوص  
 مخلصین بوده و اما ضعفا در موارد افتتان و امتحان مضطر  
 و متزلزل مشاهده میشوند لذا کل بحکمت مأمورند تا بتدبیر  
 رحمانی حقایق نابالغه انسانی را بمعارج بلوغ ارتقا دهند  
 تا کل بذکرش مشغول شوند الیوم احدی نباید از حکمت  
 غافل شود مثلا مشاعده میشود بعضی بکلمه قبولی از نفسی

بشانی مطمئن میشوند که جمیع امور را من غیر حجاب  
 ذکر مینمایند این محض غفلت است ابدًا از نفسی مطمئن  
 شوید و زیاده از شأن و مقدار او تکلم نمائید بسا از نفوس<sup>را</sup>  
 انفس شیطانیه محض تفحص و تجسس گماشتند و میگمارند تا  
 بلباس دوستی از اسرار احبًا مطلع شوند چنانچه در بعضی  
 از مداین بعضی اظهار دوستی نموده اند و از تفصیل امور  
 مطلع شده با مثال خود اخبار داده اند بشتوید ندای  
 قلم اعلی را و از حکمت خارج بشوید . . . باید دوستان حق  
 در جمیع بلدان با اتحاد حرکت نمایند بقسی که روائج  
 اختلاف مابین نماید ته از اهل صادق و نه از اهل کاف<sup>(۱)</sup>  
 و غیره اهل سراق و فایند و اصحاب جنت ابهی ایمن  
 حروفات متغایره را محو نمائید و در هوای روحانی اتحاد  
 طیران نمائید و از نهر صادق<sup>(۲)</sup> که از یمین عرش و داد جار<sup>یست</sup>  
 بیاشامید الطاف حق با شما بوده و خواهد بود عنقریب  
 نفوس معرضه که با اهل بها ظلم نموده اند در ندامت مشاهد  
 شوند ان الرحمن معکم والخسران لهم و علیهم انتهم

- (۱) بعضی از کوتاه نظران در آن ایام ذکر کلیمی و فرقانی و  
 اهل صادق و اهل کاف یعنی اصفهانی و کاشانی بزبان  
 آورده و ایجاد اختلاف مینمودند بیان مبارک فوق برای  
 تنبّه آنان نازل شده است .  
 (۲) باصطلاح اسلام نهریست در بهشت و مقصود محبت الهیه  
 است و در مقامی با یات الهیه نیز اطلاق میشود .

عما يحصى بهصر معنوی فائز شده الهیة انوار شمس ابهی راکسه  
 در کشتی علی هیئة انه لا اله الا انالمزیز الحکیم تجلسی  
 فرموده مشاهدہ مینماید بلکه مقصودی من یأشی فی المستغنی  
 تالله اذا يبکی قلمی واناملی ثم عینی وقلبی وکبدی وهروقی  
 ودمی وعظمی وجلدی بما یرد علیه من هؤلاء الذینهم  
 کفروا بالله و حاربوا بنفسه و جادلوا بآياته و انکروا فضله  
 وافتوا علیه بعد الذی ظهیر بکل الايات والحجج والعلامات  
 فوالله فعلتم ما لا فعل احد من طلل القبل وارتکتتم ماشق  
 عنه دیکل العظمة رداء الصبر ولكن انتم تمشون علی وجه  
 الارض کمن لا زنب له فاقف لکم یا ملاء المشرکین تالله  
 یاقوم ان فی الکذب روایح وكذلك فی الصدق لو انتم تطهرون  
 قلوبکم و اسمائکم و تستنشقون لتجدن راحة الله المهیمن  
 القیوم قلم متحیر است که چه ذکر نماید و حال امر بمقامی  
 رسیده که سازج روحی که اگر محل خطاب ابهی کلمات  
 عالمین واقع شود خود را محزون مشاهده مینماید باید  
 باستماع ادنی کلمات مشغول شود که چگونه میشود زئب  
 راضی اغنام شود بگوای فقیری صبر اولی راضی را شناخته ای  
 وثانیا سالها زئب راضی شما بوده چنانچه بعد از ظهور نهر  
 الهی از افق سماء معنوی ادراک نموده اید که متابعت  
 قومی مینمودید که صد هزار مرتبه زئب از آن نفوس عند الله

ارجح بوده چه که بفتوای آن ذئاب مظهر ربّ الارباب بهتمام  
 ظلم شهید شد لعنة الله عليهم وعلى اتباعهم واگرگوئی  
 قبل از ظهور متابعت آن قوم مجری و عند الله مقبول بود  
 وبعد از ظهور وتوقف این قوم در امر الهی از نار محسوب  
 شده اند حال هم در این ظهور قدس صمدانی همان حکم را  
 جاری کن بشنوید نصح الهی را و قلب را از اشارات کلمات  
 اهل حجابات مطهرسازید بگوای بندگان هوی قدمی بسوی  
 خدا بردارید و از ارض ظن بهوای یقین طیران نمائید ان یا  
 قلم القدم دع حينئذ ما اردت ان تذكره لعباد الله ثم  
 اذكر اخيك الذي حارب بنفسك و جادل بآيات الله ليكون  
 ذكرى للمؤمن لعل يفتح بذلك ابصار الذين ارادوا الوجه  
 في المشى والاشراق و ما زلت اقدمهم في هذا اليوم الذي  
 فيه التفت الساق بالساق فوالذي نفسي بيده كه بيست  
 سنه درتعليم و تأديب و تربيت و حفظش سمي بليغ و جهد  
 منيع مبدول شد كه ذكرش ممكن نه تا آنكه هجرت واقع و باين  
 ارض وارد شدیم چندی گذشت سيد محمد اصفهانی از بيت الله  
 و حصن حبه خارج و بمقر ديگر مستقر و اخوی فوالله الذي لا اله  
 الا هو در صد قطع سدره ربانيه برآمده الى ان اظهر اليه  
 خافية نفسه و اشتهر مكره بمن المهاجرين و ارتفع الضجيج  
 عن كل اناث و ذكور و صغير و كبير و اين عبد بالمره از جميع



گذشته خارج شد که شاید حرارت حسد بیفوسد و نار بفضا ساکن شده و ابواب خروج و دخول هر کل مسدود نمودم و اهل حرم جمیع از استماع این امر منکر در نوحه و ندبه مشغول فوالله لن یقدر احد ان ینکر ماورد علینا ولن ینستطیع ان یرسمه احد من المحبین و در حین خروج سه نفر برای خدمت معین شد و نفر مخصوص اخوی مذکور و کلیم و یک نفس برای خود و همچنین در احم معدوده که از دولت علیه میرسید ما بین کل قسمت شده بعد کل متفرق شده در اماکن متعدده ساکن و این عبد در بیت وحده جالس معلق الباب و مرخی الحجاب و ابداء بنفسی از احباب و غیره معاشرت نموده و بالمره باب لقا مسدود و جمال بقا مستور و بعد از ستر جمال قدم سید محمد باخوی پیوست و بفرموده الله سبب و علت اتحاد این دوشده بخدعه و مکر مشغول شدند چنانچه نفسی را بدر احم فریب داده که به بلاد رود و آنچه ارتکاب نموده اند بسدره امر نسبت دهند. دیگر تفصیل بسیار و لکن اشتغال باین از کار را جایز نمیدانم البته شنیده اید بقدر ضرورت اظهار میشود که مبادا نام از کلمات گذشته فانیه از صراط امریه بلغزند تا آنکه نفس مأمور نام شده نرود بعضی رفته تفصیل امور را مذکور نمود و چون مراسلاتیکه با و همراه نموده مشاهده نمودند جمیع را تحیر دست داده چه

که آنچه عامل شده بحق راجع نموده اند و همچنین رساله در رد الله نوشته که با طرف برده انتشار دهند فوالله الذی لا اله الا هو بمثل صبیان بل ادنی تکلم نموده لو انتم تصرفون و آنچه را بزعم خود در رد الله نوشته اند کل مثبت این امر ابداع بوده لو کان الناس ببصر الله فی کلماتهم ینظرون و دیگر چه مقدار مفتریات بطیک اسما و صفات نسبت داده اند و آنچه درون خیر بوده باصل شجره ربوبیه راجع نموده انما اشکو بشی و حزنی الی الله اذ ایتکم لسان الله و یقول هل من ما صافی یطهر حولی عن هؤلاء المرضین و هل من ذی استقامة ینصرنی فی هذه الايام التی احاطت المنکرین و هل من ذی انقطاع یمصرفنی بمعینی و ینقطع عن العالمین و هل من ذی بصر لینظر فی امری و ما ورد علی من جنود الشیاطین و هل من ذی قلب رقیق طاهر لیبکی ببکائی و بما ورد علی من هؤلاء المستکبرین و هل من ذی علم یصل السیوف الرد البغضاء عن وجه الله الطک العزیز الجمیل ان یاقلم الاعلی قل تالله الحق ما استنصرت من احد حین الذی حارب معی کل الملک و کان الله علی ذلک شهید و عظیم و کما استنصرت من احد و نأمر به العباد ذالم یکن الابلوغهم الی ذروة الفضل و من دون ذلک ان الله لغنی حمید . باری رسایل متعدده در رد سلطان احدیه نوشته اند

تالله بطل بذلك اعمالهم و ضل سعيهم في الدنيا والاخره و هم لا يشعرون و آنچه را سبب و علت اعراض ناسر دانسته اند باین عبد نسبت داده اند از جمله نسبت دنیا و این برکسل زیشمور واضح بوده که این عبد در مابین مرضین چون شمس واضح و لائح بود و قسم بجمال قدم که در هیچ صبحی امید نبود که لیل ادراک شود و همچنین ۵ بین لیلی گمان مشاهده فجر نه چه که مشرکین بکمال جد در قطع سدره رب العالمین بوده تا آنکه شمس قدرت یدالله فوق ایدیههم از افق جیب عظمت اشراق فرمود و مشرکین مغلوب و جمال انه لهو الفالب علی لکشی بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و باعزاز تمام از عراق حرکت نمود و این معلوم بوده که اراده آن بود که وحده عازم اسلامبول شوم و چون جمعی جزع و فزع لا یحصی نمودند ببعضی اذن خروج داده شد و بعضی ۵ م من غیر اذن حرکت نمودند تا آنکه وارد ارض مشهور شدیم و ابسدا بدولت علیه مطالب اظهار نشد و هر نفسی که بین یدی حاضر شد ملاقات واقع و الا فلا چنانچه جمیع استماع نموده و در نفس مدینه کبیره ۵ م شنیده اند که اراده الهی چه بوده تا آنکه چند نفر مستضعفین حفظا لا نفسهم و نسائهم مضطرب شده و جزع نمودند لذا ترحما لا نفسهم حکم بدا نازل حال کد امیک از این امور متعلق بدنیابوده باری قیاس بنفس نموده اند

كذلك صفت لهم السنتهم الكذبه يقولون ما لا يشعرون والله  
الذی لا اله الا هو قلم حیا مینماید از آنچه عامل شده اند  
ذکر نماید و اگر ذی بصری یافت شود از رسائل حضرات که از  
قلم جهل و مفضاض ظاهر شده مقام و شأن معرضین مشهور  
گردد و دوسنه قبل شمعی جناب آقا محمد علی و جناب سلمان  
سئوال نموده و اخوی جواب نوشسته بعد سید اصفهانی بین  
یدی حاضر و مذکور داشت میرزا علی ملتفت معنی شعر نشده اند  
و مصلحت نیست این مکتوب به سلمان داده شود این بنده  
سکوت نمود بعد با حاجی میرزا احمد نزد اخوی در بیت حکیم  
ذکر نمودند اخوی بعد از کلمات لا یغنیه بالاخره متعذر شد که  
شاید سائل اصل شعر را غلط نوشته باشد بعد شعر را  
ملاحظه نمودند صحیح نوشته بود و آن نوشته نزد سلمان  
موجود است و جمیع ملاحظه نموده اند ابدان نفسی شاعر نشده  
چه کل بحجبات و همیه محتجبند حال ملاحظه نمائید تا  
مقدار معرضین معلوم شود و معذک بمنبع و مصدر علم ربانیه  
اعتراض مینمایند فوالذی قامت ملکوت التقدير علی فناء بابیه که  
کل آنچه از قلم جاری نموده اند بهمین نحو بوده و خواهد بود  
ولکن عمت الابصار احجاب الودم والهوی و لذا الیلتفتون الا  
الذین جعل الله ابصارهم مطهرا عن الحجاب وهم ببصر  
الحدید فی کلشی ینظرون ای عباد ملاحظه نمائید که ضرر

بمقامی رسیده که قلم اعلیٰ باین کلمات مشغول شده چه که  
 ناس ضعیف و نابالغ مشاهده میشوند که مبادا از کلمات  
 جعلیه مرضین از جمال مبین غافل شوند والا اگر فی الجملة  
 شعور و بصر ملاحظه میشد ابدان ذکر مرضین و مظهر منهم  
 تحریر نمیشد چه که الیوم کل مکلفند که در نفس امر و مایظهر من  
 عنده ناظر شوند ومن بعد الی ذلك المقام یشهد بانسه  
 ۵. والظاهر الباهر المشرق المضئ فی وسط السماء یحکم ما  
 یشاء ولا یسئل فیما اراد وانه لهوالمقدر المختار واز جمله  
 نسبت ظلم باین مظلوم داده اند حال در ۵. مین فقره تفکر  
 نمائید و انصاف دهید جمیع اهل بیان باین عهد ملاقات  
 نموده و بچشم ظاهر دیده هرگز بضر نفسی راضی نشده  
 لا فو رب العرش لو انتم تنصفون وقد کان نفس الرحمن فی  
 فم الثعبان عشرين من السنین ومع ذلك ابدان اظهار نشد  
 و حال ۵. م اگر این مکاتیب مجعوله دیده نمیشد ابدان اظهار  
 نمیرفت و یشهد بذلك کل من یمرفنی وکان علی بصیره منیر  
 بیست سنه اخوی نزد این عبد بود واحدی از او مطلع نسه  
 و مع قدرت بر او و اطلاع بمافی سره و غلبه کمال شفقت در حقش  
 موصول شد و یشهد بذلك کل الاشیاء ان انتم تسمعون ولكن  
 چون ناس را مقلد و بی بصر یافته اند لذا باینگونه کلمات  
 اراده نموده اند این فئه را از بحر البحور منع نمایند و بر جمیع

اهل بیان و غیره واضح و مبرهن که این عبد با حدی معاشرت در این ارض ننموده و همچنین در ورود مدینه کبیره الا من حضرین یدیهها و ماتحک لسانی الاعلی ما یصمد هم الی جبروت الامر مع ذلك نوشته اند که نزد اهل سنه ما را رافضی نامیده اند فوالله الذی لا اله الا هو که خود این نفوس معرضه نزد اعجام نسبت دون ایمان بسدره رحمن داده اند و عند اهل سنه و جماعت نسبت رفض حال نفسی خالصا لله بیاید صدق و کذب را معلوم نماید و میزان حق و باطل را بصدق و کذب همین قول قرار میدهدیم اذا ینادی لسان القدم من عرشه الاعظم و یقول لعن الله اول ظالم ظلم نقطة الا ولی فی ظهوره الاخری و کفر بآیاته و حارب بنفسه و جادل بسلطانه و اشرك بذاته و الحد کلماته و اعرض عن جماله و کان من المشرکین فی الواح الله من قلم القدس مکتوبا فوالله در هر وقتی از اوقات که در ارض طاب و یا عراق و مواضع دیگر حرفی در اخذ این طایفه مذکور میشد اخوی خود از عراق با طرف میرفتند چنانچه اکثری شنیده و میدانند و این عبد وحده ما بین اعدا بوده تا آنکه از قدرت ربانی امر مرتفع شد و جمیع از نفوس خود مطمئن شده از خلف بستر بیرون آمده اول کاری که بآن مشغول شدند قطع سدره امر بوده و چون خود را خائب و خاسر مشاهده نمودند عما ارادوا بعد با طرف نوشته و اراده

خود را بارادة الله و مشیتة نسبت داده با اینکه این عبد  
حکم قتل را که مابین این فتنه شهرت تام داشت مرتفع نمود  
و در اکثر الواح من قلم الله جاری شده البته بنظر بعضی <sup>سیده</sup>  
از جمله سئوال شده که مقصود از نصری که در آیات بدیعه  
الهیة نازل شده چیست و ما نزل عن جهة المرش فی جوابه  
این است که سواد آن بهمینه ذکر میشود و هـ و هذا :

مقصود از نصرتی که در الواح منیعه ذکر شده معلوم احباء الله  
بوده که حق جل ذکره مقدس است از دنیا و آنچه در اوست  
و مقصود از نصرا این نبوده که احدی بنفسی محاربه و یا مجادله  
نماید سلطان جلال جمیع ارض از بر و بحر آفرایید ملوک  
گذاشته و ایشانند مظاهر قدرت الهی علی قدر مراتبهم  
و اگر در ظل حق وارد شوند از حق محسوب و من دون ذلك  
ان ربك لعلمیم وخبیر و آنچه حق جل ذکره از برای خو  
خواسته قلوب عباد اوست که گنائز وحی صمدانیه و خزائن  
حب الهیه اند ولم یزل اراده سلطان لایزال این بوده که  
قلوب را از اشارات دنیا و مافیها و علیها ظاهر نماید تا قابل  
شوند از برای انوار تجلیات ملک اسماء و صفات پس بایسد  
در مدینه قلب بیگانه راه نیابد تا دوست بمقر خود شتابد  
یعنی تجلی جمالش نه ذات و نفس او چه که لایزال مقدس از  
صمود و نزول بوده و خواهد بود پس نصرت امر الیه الیوم

اعتراض با حدی و مجادله بنفسی و محاربه مع شئی نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب آن است که مداین قلوب بسیف لسان و حکمت بیان مفتوح شود نه بسیف حدید پس نفسی که اراده نصر الهی نماید باید اول بسیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از جمیع ماسوی الله او را مطهر سازد و بعد بمداین قلوب توجه کند این است نصرت امر الله که الیوم از مشرق اصبع طیک اسماء اشراق فرموده ابد افسار محبوب نبوده و نیست و آنچه از قبل شده من غیر از ن الله بوده باری الیوم باید احبای الهی بشأنی در ما بین عباد ظاهر شوند که جمیع بافعال خود برضوان ذوالجلال ذایت نمایند قسم بافتاب صبح عز تقدیس که ابد حق و احبای او که منسوب باویند ناظر بارض و اموال فانیه در او نبوده و نخواهد بود چه اگر مقصود تصرف در ارض بود البته قادر و مقتدر بوده و بگمهی ای جمیع عالم را تصرف میفرمود و لکن سلطنت بسلاطین عنایت فرموده و حکمت بمتفرسین و عرفان بمعارفین و حب قلوب عباد خود را مخصوص خود مقرر داشته و بدون آن ناظر نبوده و نخواهد بود و این هم نظر بمعنایت کبری است که شاید نفوس فانیه از شئون ترا بیه طاهرو مقدس شوند و بمقام باقیه که رضوان عز احدیه است وارد گردند و الا آن سلطان قدم بنفسه لنفسه مستغنی از کل بوده نه از حب ممکنات نفسی



با و راجع و نه از ضرشان ضرّی با و واقع کل از امکانه ترا بیسه  
 ظاهر و با و راجع خواسته اند شد و آن جمال قدم متوحد امنفردا  
 بر مقرر خود که مقدس از مکان و زمان و ذکر و اشاره و دلالت  
 و وصف و علو و دنو بوده مستقر و لا يعلم ذلك الا کل ذی فطن  
 بصیر" انتهى مع ذلك آنچه را خود عامل و فاعل بوده اند  
 بحق تمالی شأنه نسبت داده اند مع آنکه هر کل واضح است  
 که حق یفعل ما یشاء بوده و بر هر چه حکم فرماید قادر و لیس  
 لا حد ان یعترف علیه و مع ذلك فوالذی نفسی بیده که اگر  
 راضی بضرّ نفسی بوده و یشهد بذلك قلم الله ان انتم  
 تشهدون و از جمله در مکاتیب خود ذکر نموده اند که این عهد  
 درس خوانده و این کلمات منزله از عالم اکتسابی حاصل شده  
 چنانچه در احیان در ظهور این کلمات نالایقه مذکور شد  
 چنانچه نسبت بظهور قلم همین نسبت را داده اند و من قبله  
 بمحمد رسول الله انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه  
 اعجمی و ذالسان عربی مبین حال نفسی در کل ایران  
 و عراق تفحص نماید تا صدق و کذب معلوم شود فویل لهم و  
 بما هم به یتکلمون . ای بی خردان منبع این علوم ذات قدم  
 بوده و مصیبت این حکم نغمه الله الا عنکم لو انتم من المستشعرین  
 و اگر بسمع فطارت استماع نمائید آنچه را در حین ظهور نقطه  
 جل و عزّ علما و جهال عصر اعتراضا علی الله بآن تکلم

مینمودند حال هم کلمات را استماع مینمائید فوالله یا قوم  
 انی لا کون متحیرا فی امری و ماورد علی فیالیت ما ولدت من  
 امی و ان ولدت مارضمت و ما صرت کبیرا ولکن ظهر ما ظهر  
 ونزلت جنود الوحی وقضی الامر من لدی الله الواحد القهار  
 یا قوم اسمعوا قولی ثم اخرقوا الا حجاب ولو یکون مرایا السموات  
 والارضین ایاکم ان لا یمنعکم شیء عن نفحات تک الا یسام  
 تالله لن یعاد لها کناز الا بداع ولا خزائن الا اختراع وکان  
 الله علی ذلک شهید وعلیم قسم بآفتاب فلک باقی که اگر  
 امر بدست این عبد بود یک آیه ما بین این قوم تلاوت نمیشد  
 چه که ناس بالمره از قطرت اصلیه الهیه منحرف شده اند  
 ولکن الله قضی ما اراد و امضی ما شاء لا راد المشیته ولا مر  
 لقضائه وانه بکشی حکیم واگر نه این بود که اهل این  
 مملکت مضطرب ملاحظه میشد هر آینه اذن داده میشد که کل  
 بین یدی الله حاضر شوند لیشهدوا ما لا شهد احد  
 من العالمین واز جمله نوشته که مقام شمسیه در ظل مرآت  
 واقع میشود و این رتبه فوق مقامات است و از این مرآت شمس  
 مشرق سبحان الله چه مقدار ناس را جاهل فرض نموده مع  
 آنکه بسی واضح و مشهود است که خلق مرآت و وجود آن بجهت  
 آن بود که حکایت از اشباح و امثال نماید و بر هر ذی بصری  
 واضح است که ظهور عکوس امثال و اشباح هم در اولنفسه بنفسه

تحقق نداشته و ندارد و این فقره بر هر اکهسی ظاهر است  
 تا چه رسد بذی بصر مع ذلك باین عباراتی که فوالله الذی  
 لا اله الا هو هیچ جاهلی بآن تکلم نمینماید در رسائل  
 خود نوشته و اراده نموده باین کلمات ناس را از موجد  
 و محقق اسماء و صفات محروم نماید و این نیست مگر آنکه عبار  
 را در بحور وهم و هوی مستغرق دید و گمان نموده که آنچه  
 مذکور دارد مسلما مقبول است و الا باین کلمات که کذب آن  
 الظهر از شمس در وسط السماء است مشغول نمیشد و متمسک  
 باین شده که نقطه بیان روح ماسواه فداه خود را در یک  
 مقام مرات الله نامیده و لذا مراتب فوق رتبه شمسیت است  
 فوالذی انطقن بالحق و اشرقنی عن افق القدس علی العالمین  
 که اگر نفسی در این یک فقره تفکر نماید بر جمیع مطالب این  
 هیچ رعاع مطلع میشود اولاً اینکه آن ذات قدم بکل اسماء  
 خود را موسوم فرموده اند و بکل صفات موصوف چه از اعلی  
 مراتب اسماء و چه از ادنی مراتب آن چنانچه در ابتدای  
 احسن القصص میفرمایند قوله جل کبریاة :

" الحمد لله الذی انزل الكتاب علی عبده لیكون للعالمین  
 سراجاً و هاجاً " حال میتواند کسی قائل شود که رتبه سراج  
 فوق شمس بوده لا والله نمیگوید این سخنان را مگر نفسی که  
 بر هوی تکلم نماید و بخواهد در قلوب صافیه منیره شبهه القا

نماید فبئس ما هم یفعلون باری بیقین دانسته که در آن سا<sup>حت</sup>  
 قدس جمیع اسما در صقع واحدند چه که آن کینونت قدم  
 در حینی که میفرماید انا رب الارباب و انا الارض والتراب  
 در آن منظر اکبر این هر دو یک رتبه بوده و خواهند بود و این  
 بیان الطاف ارق اصفی را قلوب مکدره ادراک نخواهند نمود  
 چنانچه آن جمال قدم میفرماید قوله عز ذکره قل تنزلت  
 حتی قلت اننی انا ذرّودون ذرّ مثل ما قلت اننی انا ربّ  
 و مریب کل ذی رب لا ستغفرن الله عن کلتینهما و انّی الّسی  
 الله ربّی لمن الراجعین \* انتهى .

ید  
 حال ای سالکان بوادی جهل و ضلال که کأس حمیم نوشیده‌اند  
 و سبیل قدس مختوم دانسته‌اند در نار و وی محترق شده‌اند و از  
 اهل رفرف اعلی خود را شمرده‌اند زهی حسرت که یک آن در  
 حکمت بالفه رحمن تفکر نکرده‌اند و در یک حین در امر مالک  
 یوم الدین ببصر منیر توجه ننموده‌اند کلمات رحمن را که  
 بکمال انبساط و احاطه من دون حدود نازل شده بحجاب  
 نفس خود چنان محجوب نموده‌اند که السن عالمین از ذکرش  
 عاجزند حال در این فقره ملاحظه نمائید که از قلم قدس الهی  
 جاری شده میفرماید تنزل فرمودم تا بمقامی که میفرمایم منم  
 ذره و دون ذره مثل آنکه فرمودم منم رب و مریب کل رهوب  
 بلکه استغفار میکنم از این درد و ذکر حال ملاحظه نمائید

آن جمال قدم خود را بکل اسما<sup>۱</sup> نامیده اند معذک میتوان  
گفت که زره فوق شمس است و یاتراب فوق رب الارباب فانصفوا  
ان انتم من المنصفین فوالذی جعلنی مطهر ذاته ثم کینونته  
وعزه وبهائه که اگر در این کلمات مبارکه الهیه تفکر نمائید  
ابواب علوم مالا نهاییه بروجہ قلوب مفتوح شود بشأنیکه دیگر  
مضطرب نشوند از اینکه فلان را باسما<sup>۲</sup> الله نامیده یسا  
بذات الله و مرآت الله چه که جمیع اسما<sup>۳</sup> در آن ساحت  
مساوی ولا فرق بینها وکل این اسما<sup>۴</sup> طائف خول مظهر  
نفس قدم بوده و خوا<sup>۵</sup>د بود مثل اینکه در این حین اگر  
جمال قدم شجری را بکل اسما<sup>۶</sup> حسنی وصفات علیا موسوم فرما  
انه لیقدر و لیس لاحد ان یعترف علیہ لانه هو المختار و ما سوا  
فی قبضته الاقتدار لا اله الا<sup>۷</sup> والمزیز الجبار و دیگر آنکه کل  
خلق را مریای لطیفه نامیده اند و میفرمایند اگر مسکنند  
ان مریا را جذبات حب الهی جذب میفرماید و اگر مسکنماید  
دون حب نازل میشود بر عین آن مریا غباری که حایل میشود  
مابین ان مرآت و بین عرفان امر پروردگار قادر علیم بقولسه  
جلّ وعزّ ان الخلق مریا لطیفه ان یمسها حب یجذب و ان  
یمسها دون حب ینزل عینها غبار یحولن بینه و بین امر  
ربّه " انتهى اذا تفکروا یا ملا<sup>۸</sup> الغافلین . و این بیان را  
نقطه بیان جلت عظمتہ عموما فرموده اند اگر بتخصیص ناظری

بجناب آقاسید جواد خطاب میفرماید قوله عزّ وجلّ که توحی  
 آن مرآت اولیه که لم یزل از حق حکایت نموده ای ولا یزال  
 حکایت خواهی نمود و همچنین او را علت اولیه فرموده اند  
 فوالله که این رتبه فوق کل اسماء است چه از ذات الله  
 وکینونة الله و ذکر الله و مرآت الله چه که از قبل هر نفسی که  
 این رتبه را در حق رسول الله قائل شد حکم بکفرش نموده اند  
 زیرا که علت اولیه حق را دانسته اند و همچنین درباره او  
 نازل قوله جل ذکره انا جعلناک نبیا علی العالمین حال  
 باجمیع این مراتب و وصف که فوق آن در بیان ذکر نشده  
 اگر العیاذ بالله از حق اعراض نماید جمیع اقرب من آن از او  
 مرتفع خواهد شد و اگر ببصر منیر ملاحظه نمائید کل اشیا را در  
 بیان بکل اسماء حسنی نامیده اند ولكن لن یقلها الا  
 المخلصون و این کلمات ذکر میشود که همچو ندانند که او را  
 منزله در بیان مخصوصی نفسی درون نفسی بوده بلکه در کل  
 ثابت مادامیکه در ظل حق مستقر باشند و بعد از خروج کل  
 محروم و ممنوع و همچنین در رتبه جناب قدوس روح العالمین  
 فداه میفرمایند عز ذکره که بعد دهشت واحد از مرآت الله  
 بر مقعد خود بوده و از شدت ناراحتی که کسی قدرت بر  
 قرب بهم نرسانده" انتهى .

حال ملاحظه نمائید که هشت واحد از مرآت الله در نفس

مبارکشان ذکر فرموده اند فتفکروا یا اولی الافکار و در این  
 بیان کنائز علمیه مستور است و این عبد مذکورند داشت خوفاً  
 من نمرود الظلم و فرعون الجهل و همچنین در جمیع مقامات  
 از ظلم عز نازل که مرآت بنفسه لنفسه تحقیق نداشته الا بتقاً  
 بالشمس و شمس را لم یزل ولا یزال واحد فرموده اند و احدی  
 را به این اسم موسوم نفرموده جز ذات قدم را در هر ظهوری  
 مع ذلك نوشته مقام شمسیت تحت رتبه مرآتیت است و شمس  
 از مرآت مشرق میشوند فوالله یا قوم ما نطق عن الهوی که  
 اگر در همین قول تفکر نمائید بیقین شهادت میدهید که  
 این اقوال از جهل صرف و بیفضای بحت ظاهر شده اقسامکم  
 یا قوم بالله الذی خلقکم و سویکم که در اول بیان فارسی  
 ملاحظه نمائید که میفرمایند قوله عز ذکره اگر مرآت بگوید  
 در من شمس است در نزد شمس ظاهر است که شبح اوست که  
 او میگوید \* انتهى مع ذلك نوشته که مرآت فوق شمس است  
 و شمس در ظل مرآتند اگر مراد از این شمس که ذکر نموده  
 شمس حقیقت مقصود است فتعالی عن ذلك چه بیک تجلی  
 از تجلیات شمس حقیقت صد هزار مرآت اقل من حین مبعوث  
 میشوند و من دون ذلك ان المرآت خلقت لانطباع تجلی  
 من تجلیات الشمس علیها ان کانت صافیه و من دون ذلك  
 یحکم علیه حکم الحجر چه که بر هر ذی بصری مشهود است

که مرایا از برای اخذ عکس اشیا خلق شده اند چنانچه ذکر شده و اگر مقصود شمس اسما و دون آن بوده این مخصوص بنفسی نه چه که در کل این شمس موجود و بیطهر منه فسی حین الذی قدر الله له و من فتح عین فواده ليشهد فی کل ذر شمساً ثم فی هذه الشمس شمساً ثم فی شمس الشمس شمساً بحیث لا نهایة لها ولكن حکمة الله ذکر این مقام ننموده لئلا یزل اقدام المارفين فی الله یاقوم من هذا الظلم الذی ورد علی جمال القدم من الذی یفتخر ان یقوم بین یدیه فلما اشتهر اسمه کفر بالله المهیمن القیوم و چون ظهور قبلم عالم بود بر اینکه مرآت در ظهور بعد دعوی شمس مینماید لذا این حکم از قلم عزّ بعد و ریافت و بشأنی در حرکت و غرور مستغرق شده که بکلمات قبلم در علو شأن خود تمسک جست و بر منبسط و معدن و مظهر و موجود و منزل آن مضرر شده فی بعد اللقوم الطالمین و همچنین خود را شجره عظمت نامیده فوالله جمیع این کلمات نظر بان است که ناس را احمق یافته و اگر از شجره عند الله محسوب شود من شجرة التي ینبغی لها ان تقع و تلقی فی النار الا بان یتوب الی الله و یتفرد عما فعل و یتكون من التائبین و بر جمیع واضح است چه از مهاجرین این ارض و چه بر فطن بصیری که ببصر الله در امور ناظرند که این کلمات غروریه از لسان معموله کذب شرکیه جاری نشده مگر



آنکه چون این شمس بدیع ابداع اعلی را از افق فجر بقاط السع  
 وبنغمه اننی اناحق فی افق الابهی بین ارض و سماء ناطق  
 دیده لذا تعجیل نموده و من حیث لا یשמع باین کلمات  
 تکلم کرده که شانی فوق شأن اللّٰه از برای خود ثابت نماید  
 و هذا لم یمكن اهدا لان مادونه مخلوق بالمره و منجمل  
 بارادته و متحرك باذنه و ما بعده الاعدده و رعیته و خلقه  
 و بریته و عبادہ . هل یكون فوق شأن اللّٰه شأن لیهتبه احد  
 لنفسه و انه قام بنفسه لنفسه فی علو نفسه مقام الذی لا لیه  
 فوق ولا تحت ولا یمن ولا یسار ولا امام ولا خلف و انه قد  
 خلق الجهات لا من جهة بمشیته و الاشیاء لا من شمال  
 بارادته و انه لخالق کل شأن و منزل کل امر و یستحق لدونه  
 بان یفتخر بنفسه و انه لا یفتخر باحد من الموجودات و انه  
 له و المقدس المنزه المقتدر المطاع . ای قوم بشنوید ندایم  
 را و برجالم وارد نیماورید آنچه را که در کل الواح ممنوع شده اید  
 تالّٰه این است ید قدرت منبسطه الهیه که احاطه فرموده کل  
 من فی السموات و الارض را و این است لسان حقیقت ربانیه که  
 بر اعلی سدره عزّ احدیه تغنی میفرماید و این است قلم قدم که  
 در ایام و لیالی بحور اسرار و معارف الهی از اوجاری و ساریست  
 و این است مخزن لثالی حکم بالغه و معدن علوم الهیه و لیهزل  
 و لیزال در افاضه بوده و خواهد بود زینهار که خود را از رشحات

فضلش محروم نمائید و متابعت در نفس بی بصری را واجب  
 مشمرید و همچنین در رساله خود مذکور داشته که بمحض  
 دانستن چند کلام و عبارت مهمی این دعویها نموده و مقصود<sup>ش</sup>  
 از این کلمات مزخرفه این هیکل قدس صمدانی بوده فوالذی  
 تفرد بالقدرة والاقتدار که در کل لیالی و ایام مثل آنکه  
 معلمین اطفال را حروف هجائیه تعلیم مینمایند بهمان قسم  
 در تعلیمش جهد بلیغ مبذول شد فیالیت قومی یعلمون ما صفر  
 حده و حقر شأنه و کثر غروره و کبر قوله و این بهره رزی بصری  
 واضح و مبرهن است احتیاج بذکر و تفصیل نداشته و ندارد  
 و از جمله نسبت داده که این عبد نسبت بنقطه اولی بخلاف  
 ادب تکلم نموده و حال اینکه این عبد ناطق است در مابین  
 سموات و ارض باننی امانفسه و ذاته و روحه و هیکله و بهائسه  
 ومع ذلك چگونه میشود بآن جوهر اعلی و سازج ابهی روح من  
 فی ممالک البقاء فداه بفریضه الله تکلم نمایم باری بعینه  
 مثل ملائکه الفرقان که در اول فجر ظهور نسبت میدادند که این  
 طایفه حب ندارند که شاید باین مزخرفات عباد را از عرفان  
 نفس الله فی یوم المعاد محروم نمایند چنانچه نموده و مینمایند  
 الا لعنة الله علی المقرین با آنکه جمیع عالم را آثار بدیهه  
 احاطه نموده و جمیع اهل بیان بر این شاهد و گواهند و  
 معادل مانزل فی البیان از این ظهور بدیع نازل و از اهل بیان

نفسی نه که اثر الله نزدش موجود نباشد و من دون ذلك آنچه در این ارض موجود کتاب از تحریرش عاجز مانده اند چنانچه اکثری بسی سواد مانده مع ذلك نوشته بمجرد عبارت فهمی و چهارگانه این دعویها نموده اند حال شما انصاف دهید قولی که کذبش مثل شمس در وسط السماء مشرق و لایح و واضح است مع ذلك بچه جرئت و جسارت تکلم نموده اگرچه فوالله الذی لا اله الا هو که این عهد ابد اراده نداشته که آنچه از سما مشیت بدعا نازل شده به بلاد اشتها ریابد چه که انظر مطهره بسیار قلیل مشاهده میشود که قابل ملاحظه آثار الله باشند لذا لزال مستور میداشتم و چه مقدار آیات الله که در عراق نازل و جمیع در شرط محوشد و حال معادل صد هزار بیت در این ارض موجود و هنوز سواد نشده تا چه رسد بجلد چه که این امور متعلق بخود نمائی بوده لزال این عبد از او مقدس بوده و خواهد بود و چند مرتبه بعضی خواسته اند که آنچه موجود است مجلدات نموده باطراف ارسال دارند و هنوز اذن داده نشده اند چنانچه نقطه اولی روح ماسواه فداه خود بنفسه اعتنا باین امور نفرموده و فرموده اند که بعد باحسن نظم منظم شود و میفرمایند عز ذکره :

"قطوبی لمن ینظر الی نظم بها" الله ویشکر ربّه فانه یظهر  
 ولا مردله من عند الله فی البیان " انتهى .

و همچنین از قبل رسول الله بعد از ارتقاء آن ذات قدس  
قرآن جلد شد و من قبله انجیل و با آنکه آیات عزّ قدس  
شرق و غرب عالم را احاطه نموده باین کلمات تشبث بسته اند  
و چهارگانه تعبیر نموده اند چنانچه اعمال حج در سنه قبل  
متعدّد از قلم عزّ صد دریافت و معذک ارسال نشد مگر یک  
سوره که بسوره حج معروف است هرگز این عهد در اشتهار  
اینگونه امور اوقات صرف ننموده و نخواهد نمود شأن نزول  
شأن حق است و انتشار شأن خلق و آنه لنا شر امره بید  
الناشرات من ملائكة المقربين لا بد از خلف سرادق عصمت  
ربانی عبادی روحانی ظاهر شوند و آثار الله را جمع نمایند  
و با حسن نظم منتظم سازند و هذا حتم لا ریب فیه و دیگر  
آنکه بعضی عبارات نوشته اند و نسبت بنقطه بیان روح ماسواه  
فداه داده اند هذا کذب صراح و حینئذ یرى نقطۃ البیان  
منهم و من کلماتهم و کان الله یشهد بذلك ان انتهم  
لا تشهدون وجه مقدار باسماء افتخار مینمایند والله الذی  
لا اله الا هو که شبه این نفوس در ابداع دیده نشده شب و روز  
اوقات صرف نموده که کلمه ای در کتاب الله بیابند و بخود  
تفسیر نمایند و این عهد در حین تفریق از اخوی یک جمعیه  
از خطوط و دوائر و هیاکل که بخط نقطه اولی بوده نـزـد  
اخوی فرستادم و پیغام نمودم که چون تو بسیار مایلی که بعد از

اعراض از حق بآثار آن افتخار نمائی لذا نزد تو ارسال شد که این همیاکل را بجهت بعضی از اهل دیار مختلفه ارسال داری و اظهارشان نمائی و یا آنکه هر نفسی نزدت حاضر میشود انتشار دهی چنانچه الیوم بهمان عمل مشغولی و بلکه بعضی کلمات معموله خود را بآن کلمات منضم ساخته لعل یزل بها اقدام العارفين. باری ای عباد از این مراتب چشم بردارید و دل را مقدس نمائید چه که الیوم فضلی ظاهر شده که درینک یوم ولیل اگر کاتب از عهده برآید معادل بیان فارسی از سما<sup>۵</sup> قدس ربانی نازل میشود و كذلك بشأن الایات علی لسان عربی بدیع فاحضروا بین یدی العرش لتشهدوا بصیونکم و لا تقاسوا کلمات اللّٰه بکلمات دونه و تکونن علی بسمیرة منیر یا قوم فاشهدوا بما شهد اللّٰه و لا تلتفتوا الی دونه و لا تکونن من المریبین شهد اللّٰه انه لا اله الا هو و ان نقطه الا ولی عبده و بهائه كذلك نزل من قبل من قلم اللّٰه العلیّ العظیم و اگر بمعنی ۵ مین آیه بتمامه فائز میشدید ابد از صرا اعظم الهی محتجب نمیگشتید چنانچه الیوم اکثری از اهل بیان شهادت میدهند و چون باین اسم مبارک میرسند اذا تسود وجوههم و تضطرب قلوبهم و تنزل اقدامهم و یكونن من المتوقّفين تالّٰه الحق ۵ هیچ عطی نزد حق مقبول نه مگر اقرار باین اسم مبارک مطهر فطویب للذاکرین و للراسخین

و دیگر آنکه در رسائل افتخار نموده که جناب طاهره و عظیم  
 با و مدعن شده اند اگرچه این عبد افتخار باینگونه امور را  
 مفقود صرف و معدوم بحت می شرم و این نه از غرور و استکبار  
 است چه که این عبد در خود شأنی ندیده و نخواهد دید  
 ولکن نظر باظهار شأن الله ذکر شده چه که کینونات حروف<sup>ت</sup>  
 باصلها و اسرها بقولی مبسوط بوده و خواهد بود حق  
 را لایق نه در اثبات ظهورش بغير نفسه و مایظهر من عنده  
 استدلال فرماید چه کل دلیل بانتسابه الیه محکم بوده و  
 خواهد بود و کل سبیل بنسبته الیه مستقیم ولکن چون ناس  
 ضعیف مشاهده میشوند و غیر بالغ لذا این عبد ذکر مینماید  
 که آنچه از کلمات الهی که مخصوص این امر نازل شده خارج  
 از احصای این نفوس بوده و خواهد بود و اگر ناس ببصر الله  
 ناظر باشند همین یک بیان نقطه بیان جل شأنه جمیع را  
 کافی است که میفرمایند اننی انا حق فی الافق الابهی  
 چنانچه الیوم از افق ابهی ظاهر و لایق و مشرقند و حینئذ  
 یسمع و یری کل مایقال و یرتکب به الخلائق اجمعین و من دون  
 ذلك شهادتیکه در الواح ذکر فرموده اند و جمیع را بقرائت آن  
 امر نموده اند دلیل واضح لمن کان ناظر ابعین الله ربه  
 قوله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو وان نقطة الالی  
 عبده و بهائه و این آیات دلیلی است واضح و برهانی است

قاطع و لكن لا يزيد المتوهمين الا خسارا چه كه متوهمين جميع آيات را بوهم تفسير نموده اند و همچنين مي فرمايد عز ذكره و اننى انا العرش البهاء بالحق الاكبر قد كنت فوق مطلع يا قوته السيال فوق الطور و مقصود حق در اين آيه منزلت مباركه اگرتفكر رود بر علو ظهور ارفع امنع اقدس مطلع ميشويد و همچنين مي فرمايند قوله عز شأنه و لقد خلق الله في حول ذلك الباب بحورا من ماء الاكسير محمرا بالدهن الوجود و حيوان بالثرة المقصود و قدر الله له سفنا من يا قوته الرطبة الحمراء و لا يركب فيها الا اهل البهاء باذن الله العلى و الله قد كان عزيزا و حكيمًا حال سفن يا قوته رطبة حمرا بر بحر كبريا جارى و سارى است اى اهل بها مقظع از ماسوى الله شده در فلك احديه و سفينه عز باقيه در آئيد و راکب شويد كه هر نفسى كه تمسك جست باين فلك عند الله از اهل اثبات و نجات و عليين و رضوان مذکور و هر كه تخلف نمود از اهل نار و هلاك و سجين و او به محسوب زينهار دين را بدينار مدهيد و يوسف عز احديه را بالآء دنيا و آخرت . مبادله ننمائيد عن قريب آنچه مشهود مفقود خواهد ييد پس بكمال جهد و اجتهاد بظل رب الايجاد بشتابيد كه مكن امنى جز ظلش نبوده و نخواهد بود و قوله عز كبريايه و اما الغلام فهو من نار شجرة الخضراء الموقدة من هذا

العین الصفراء قد قتلناه فی هیکل المرثی لما قد قدر الله فی الكتاب حظا من ابویه فخشینا ان یرمقهما خلال النار فی جمال البهاء طغیاننا بلاعظما حال بسی واضح است که کل براین جمال اطهر انور ابهی طفیان نموده بشأنیکه جز علم الله احدی محصی آن نه وکاش بطغیان واستکبار کفایت مینمودند بلکه در کل حین در انهدام بیت الله وحرمه مشغول بوده و خواهند بود ولکن لا یسکن قلوبهم الا بشرب رمی بعد الذی خلقناهم و حفظناهم لا علاء امری ونصره جمالی فلما اشدّ ظهروهم وجدوا الاطمینان من انفسهم قاموا علی قتلی بطغیان عظیم فلما بلغت الی ذلک المقام ناد المناد عن خلف سرادق البقاء ان یاقلم الاعلی لا تجعل امرک محدودا بذکر دون ذکر قل تالله قد نزل البیان کله لا امری البدیع المنیع ولولاک ما نزل حرف من البیان ولا صحائف عزّ کریم دع الموتی لان الذینهم ما امنوا بک اموات غیر احباء لا یسمعون ولا یعقلون ولویلقى علیهم کلمات الا ولیهم والاخرین والذین احیاهم الله بک اولئک فی حبک قرئوا کل الکتب ولن یحتاجوا بشئی سواک لان ظهورک بنفسه جملة الله حجة علی العالمین فلما سمعت النداء اکتفیت بما رقم من اصبع قدس منیر باری آیات عزّ احدیه دراین اسم و ظهور زیاده از آن است که احضاء توان نمود و معذلک این



همچو رعا ع این اسم مبارک را بارض طاف تفسیر نموده اند چه که حضرت اعلیٰ روح ماسواہ فداه اورا از ارض بہانامیدہ و آنقدر شمورند اشته کہ ادراک نمایند کہ مقصود حضرت آن ہنودہ اخبار فرماید از ظہور جمال مقدس در آن ارض ای ارض یمشی علیہا البہاء و سکن فیہا ہذا الاسم المشرق المنیر چنانچہ این اسم مبارک را در کل مراتب اسبق از کل اسماء ذکر فرمودہ و ہنچنین در دعای قبل ملاحظہ نمائید کہ اقدم اسماء این اسم مبارک ذکر شدہ بقولہ اللہم انی اسألك من بہائك بابہاء و ہنچنین شہور کہ باسماء جدید نامیدہ اند اول آنرا باین اسم منسوب فرمودہ اند در ہر شئی اگر ملاحظہ نمائید احسن آنرا باین اسم مذکور نمودہ اند و معذ لک ملاحظہ نمائید کہ بفضا ہجہ رتبہ رسیدہ کہ این اسم مبارک را بارض تفسیر نمودہ اند کہ ذرۃ من ترابہا خیر منہم و من ذواتہم و حقایقہم فاآ لہم و بما فی صدورہم من نار الحسد و البغضاء و یحرقون بہا فی کل حین و لا یشمرون .

و دیگر جناب قدوس جل ثنائہ الواحی چند در ارض بدشت مرقوم فرمودہ و ارسال داشتہ ابدا این عبد اظہار نمود ہواز جملہ در این امر بدیع اخبار فرمودہ اند تصریحاً من غیر تلویح قولہ جل ثنائہ و اذا اظہر الرب سرّاً من افق البہاء فی ارض او ادنی فقد کان ذلک الطلعة المتلاممۃ من نقطۃ

البها طرزیا واذ اقامت السموات الجذبية با سطر السر  
 السطريه فذلك من امرنا لا هل العما قد كان ظلهما وأن  
 الواح مبارکه الآن موجود است و جميع در ذکر این امر با صرح  
 کلمات شاه و گواه فورب العرش والعما که حیا مانع است  
 از ذکر این کلمات چه که این عبد لا زال اراده نموده که  
 بکلمات قبل شانی از برای خود ثابت نماید لان شانی شانه  
 وانه مشهور فی وسط سما الاستقلال و مامن ذی بصیر  
 الآ وقد يشهد ویری و للحميا لیسر له من نصیب قل تالله  
 شانی شأنه و قدرتی قدرته و سلطانی سلطانه و طهوره  
 حجتی و ماجری من قلمه برهانی کما ان ظهوری حجتی  
 و ماجری من قلمی برهانی ولكن نظر بحفظ عباد نابالغ  
 تحریر میشود و از جمله نقطه جذبه جناب دایا علیها بها الله  
 الا بهی مدتها با این عبد بوده و آنی لقا این غلام بملک دنیا  
 و آخرت مبادله نمی نمود و ما ارادت ان تفارق عنی اقل من آن  
 ولكن قضی ما قضی و چه مقدار از آیات و اشعار که در این امر  
 بدیع ذکر فرموده از جمله در وصف طلعت اعلی غزلی گفته  
 ویک فرد آن اینست :

"گر براندازد بها از رخ نقاب

صد هزاره همچون ازل آید پدید"

و همچنین در دون این عبد هم بسیار وصف نموده و فوق جمیع

این بیانات کتاب مکنون نقطه اولی روح ماسواه فداه که کل در این امر بدیع نازل شده و از انظار مستور گشته از خدا بخواهید تا بان فائز شوید فوالذی نفسی بیده که اگر مدعی جمال الهی الیوم از اینگونه دلائل در کتاب خود مذکور نمیداشت و تمسک نمی جست که باین ادله سبب اضلال خلق شود هرگز این عبد باین ادله استدلال نمینمود بهاری ای عباد ندای علیّ اعلی را در ظهور اخرای او بشنوید و جمیع این دلائل را از قلب محونمائید چه که اگر بکلمات و اشارات و صحف و کتب در این ظهور بدع رحمانی تمسک جوئید ابدًا بجوهر عرفان طلعت رحمن و سلطان امکان فائز نخواهید شد بلکه ناظر باشید بهمان حجتیکه نفس نقطه اولی جلّ و عزّ بان اتیان فرموده و امر خود را ثابت نمود و همچنین از قبل آن جمال قدم محمد رسول الله و من قبله ابن مریم و من قبله کلیم فوالذی نفسی بیده که یک حرف از آیات الله اعزّ است نزد این عبد از کل من فی السموات و الارض و اینک زکر شده که در حین ظهور ناظر بکلمات و اشارات و دلالات و اسماء و صفات نشوید این حکمی است که خود نقطه اولی روح ماسواه فداه فرموده و مقصود آن جمال الهی آنکه مبارک در حین ظهور اهل بیان بمثل اهل فرقان باحادیث و آیات تمسک جویند و بمظهر و موجد و منزل آن اعتراض نمایند . بهاری

اگر قدری در این ظهور ابداع ابداع تفکر نمائید بر اسرار لا یحصى مطلع شوید و مشاهده نمائید که از اول ابداع تا حین چنین ظهوری ظاهر نشده اگرچه نظر بعدم استمداد اعباد اسباب منع هم موجود لیفصل به الجوهر عن المرز والروح عن الطین تالله الحق الیوم اگر زره ای از جوهر در صده زار من سنگ مخلوط باشد و در خلف سبمه ابحر مستور آینه دست قدرت الهی اورا ظاهر فرماید و آن زره جوهر را از او فصل نماید . ای قوم نسمة الله در هبوب است و روح الله در اهتزاز و جذب الله از افق مشرق جمال رحمن طالع سراز نوم نفس و هو ی بردارید و مشاهده کنید که چه ظاهر شده در ابداع زینهار گوش بمزخرفات قوم مدهید چه که الیوم اگر سمع ظاهر یافت شود میشوند از این طایفه آنچه از اهل فرقان می شنید و آنچه از اهل توریة و انجیل استماع مینمود و من دون اقوال بلکه همان افعال را بعینه ببصر ظاهر و باطن مشاهده مینماید چنانچه الیوم کسی که بنفس حق محاربه نموده و استکبر علی من خلقه در کلماتش مذکور داشته که اگر حق ظاهر شود چه از اهل بیان وجه غیر آن چه عبد و چه حرّ چه سیاه و چه سفید این عبد مطیع است حرفی ندارم حال ملاحظه نمائید این سخن را در وقتی میگوید که در همان حین بمحاربه با جمال الله مشغول است و در کمال اعراض

معرض حال شما تفکر کنید و ملاحظه نمائید که حجت حـق چه بوده و علامت ظهور حق چه این ظهور باین مشهوری که انوارش عالم را احاطه نموده از آن معرض و برقتش ایستاده و بعد باین کلمات مشغول شده لا جل توهـم ناس مثل اول ظهور که علمای فرقان سبـحه هـا بر دست و در کمال خضوع و خشوع در مهابـد بمعبـدات مشغول و بشأنی اظهار زهد مینمودند که چون اسم حق مذکور میشد برمیخاستند و بکمال خضوع و تواضع مینمودند و در دهـمان حین تواضع و خضوع برقتش فتوی میدادند و حکم دون ایمان در حقش جاری مینمودند و بزبان متکلم که چگونه میشود ما معرض از حق باشیم و حال آنکه شبها آمل بوده ایم و روزها از حق سائلیم هر وقت ظاهر شود مطیعیم و منقاد حال معرض بالله فوالله الذی لا اله الا هو رأس مظهر نفس حق را بسکین بغی و فحشا و سیف غل و بفضا قطع مینمایند و در آن حین باگردن خاضع باین کلمه نادان که حق هر وقت ظاهر شود من مطیعم فوالله یا قوم شمارا نابالغ یافته که باین گونه ۵ زیانات تکلم مینمایند و اینقدر شمارا متوهم یافته که حقی که بجمیع ظهورات ظاهر شده فتوی برقتش داده و در کل حین بمحاربه با جمالش مشغول و معذک باین اقوال تکلم نموده حسرتا و اسفا علیکم بما غفلتم عن الذی کان اظهر من کل ظهور و اشتغلتکم

بالذی فوالله لوکنتم مطلما علیه لتفرن منه الف منازل  
 ونسئل الله بان یفصل بینی و بینہ و یطہرارضی التي اکون  
 علیها عن رجس هؤلاء الفاسقین او یسکننی فی دیار اخری  
 وانه لہذو فضل علی العباد وانه لعلی لکشی قدی۔۔۔۔۔  
 بگو ای جاهل نفس محبوب ظاہر است و چون شمس لایح و تو  
 بمرفان او الیوم فائز نشدہ ای بلکه اورا با جمیع حجج و براهین  
 کہ عالم را احاطہ نمودہ از اہل ایمان نمی شمری معذک  
 بکلماتش تمسک جستہ ارادہ نمودہ ای کہ ریاستی برای نفس  
 خود ثابت کنی تالله الحق از یکذ بکم کل الاشیاء ولکن انتم  
 لا تشمرون مثل شما عند الله مثل اہل فرقان است کہ بقول  
 رسول ریاست خود را ثابت نمودہ اند و بر اعراض عزت و حکم  
 جالس و بنفرا و وارد آورده اند آنچه را کہ ہین بصری در ابداع  
 ندیدہ و ادراک نمودہ ای مست خمر نفس و وی از سلطان  
 معلوم چشم پوشیدہ و بموہوم خود تمسک جستہ ہمین ذلت  
 تو را کافی است کہ انکار نمودہ ای آیاتی را کہ باین دینت ثابت  
 شدہ و با و افتخار مینمائی و از برای خود شأن ثابت میکنی  
 و معذک شاعر نیستی اذالم یکن لک شأن عند الله الا کشان  
 الذینہم اعرضوا بعد ما آمنوا و انکروا بعد الذی اعترفوا  
 ان انت من العارفين تالله الحق عرّ روح الامین راسہ عن  
 فمک و انک ما استشمرت بذک و کنت من الغافلین۔۔۔۔۔

و جلوسن حوريات الفرفرات على الرماد من ظلمك وانك تكون  
 فى نفسك من الفرحين تالله الحق ينوح كلشئى فى نفسه  
 ويبكى ولكن انك غفلت و كنت من الممرضين و انت الذى  
 تذكر المحبوب بلسانك لتشهد على الناس وتقتل محبوب  
 الاولين والآخرين لويفتح الله بصرك لتشهد بان بظلمك  
 قد علق المحبوب فى الهواء و ترميه فى كل حين برمى الحسد  
 والبغضاء ثم بسهام الفل والعناد ثم برصاص الاعراض  
 وكان الله على ذلك لشهيد وعليم اذ اينوح محمد فى الافق  
 الاعلى ويبكى الروح فى الرفيق الابهى ثم الكليم عند  
 سدره المنتهى ثم عيون النبيين والمرسلين . اى مست  
 باده غرور اقل من حين بشمور آى درخود و افعال خيود  
 تفكرنا گيرم براين گروه نابالغ امرالله رامشبه نمودى و جميع  
 هم تورا من دون الله ساجد شدند چه نفسى براى تو حاصل  
 لا فورب العالمين جز خسرات دنيا و آخرت حاصلى ندا<sup>شته</sup>  
 وندارد و اگر اليوم بر سرير ياقوت جالس شوى عند الله بر ارض  
 ۵. اويه ساكنى فوالله اگر بسمع فذارت استماع نمائى ميشنوى كه  
 ۵. مان ارضى كه بر آن جالسى پناه ميبرد بخدا از تو و ميگويد  
 اى غافل بچه حجت و دليل حق خود را ثابت مينمائى و حق  
 من له الحق و به حقق الحق را انكار ميكنى فاق عليك و  
 على الذين اتخذوك لا نفسهم من دون الله حبيب بحق مؤن

نشدی دیگر چرا بر قتلش قیام نمودی آخر بیست سنه در حفظ  
 تو سمی نمود مع آنکه عالم بوده بمافی قلبك واگر آنسی اراده  
 میفرمود موجود نبودى مع ذلك متنبه نشدی و با طرف عالم  
 فعل خود را بحق نسبت داده ای تالله نیست در این قلب  
 مگر انوار تجلیات فجر بقا و بر ضرّ نفسی راضی نه . ان یا اخی  
 اسمع نداء ذذا الذی وقع من ظلمك فی هذا البئر الذی لم  
 یکن لها من قصر و کان قمیصه مرشوشا بدم صادق من غلک  
 و فی قصر البئر ینادی و یقول یا اخی لا تفعل باخیک کما  
 فعل ابن آدم باخیه یا اخی اتق الله ولا تجادل بآیاتسی  
 ولا تحارب بنفسی ولا تقتل الذی جعل صدره محلا لسیف  
 الاعداء لئلا یرد علیک من ضرّ و کان ان یحفظک فی کبیل  
 اللیالی و الا یام و فی کل بکور و اسمیل یا اخی تالله الحق ما  
 انطاق عن الهون ان ذذا الا وحی یوحی علمنی شدید الروح  
 عند سدرۃ المنتهی تالله یا اخی ان هی من تلقاء نفسی بل  
 من لدن عزیز حکیم کما اقبلت الیک لئلا تحدث من فتنۃ  
 لیفتنن بها العباد حقیلاً لا مر ربّک تالله رمیت نحوں رمی  
 الشقاق و کما تقربت بک لمل تسکن بذلک نفسک قمت علی  
 بالنفاق و یشهد بذلک اركانک ان انت من المنکرین تالله  
 یا اخی کما کنت صامتا عن بدایع ذکر ربی رون القدس  
 اقامنی علی امره و روح الاعظم ایقظنی عن رقدی و انطقتنی



بالحق بين السموات والارضين ان كان هذا ذنبى فلست  
انا اول من اذنب فقد ارتكب ذلك الذينهم كانوا من قبلى  
ثم الذى سقى بعملى فى ملكوت الاسماء ثم بمحمد فى جبروت  
القصى ثم بابنى فى الملاء الاعلى ثم بالكليم فى هذا السيناء  
المقدس المبارك المميز الرفيع يا اخى فانظر فى كتب  
النبيين والمرسلين ثم فى ايامهم من حجج الله وبرهانه  
ودلائله وآثاره وظهوراته وآياته ثم انصف فى اخيك ولا تكن  
من الذينهم ظلموا نفس الله ثم استظلّموا ليدخلوا الشك والر<sup>يب</sup>  
فى قلوب المؤمنين تالله لما عرف اخيك بانك قمت عليه ولن  
تسكن نار الحسد فى صدرك وخرج بنفسه واهله وحده ودخل  
بيتا اخرى وغلّق على وجهه باب الدخول والخروج وكان فيه  
لمن السالكين ومع ذلك انك انت يا اخى ما سكنت فى نفسك  
وكتبت وارسلت ما ارسلت تالله ان القلم يستحي ليجرى  
على ما ذكرت وبما افتريت على اخيك تالله بذلك ضيّمت حرمتى  
وحرمة الله بين العباد فسوف تشهد وترى وان تكلمون  
حينئذ لمن الفاقلين اذا قم عن رقد نفسك وهواك وقصص  
شارب الحسد و قلم اظفار البغضاء ثم تطيب من طيب الوفاء  
ثم غسل بمياه القدس وضع وجهك على التراب بخضوع وخشوع  
وانابة ورجوع محبوب وقل اى ربّ انا الذى فرطت فى جنب  
اخى فى هذا الليالى والايام و كنت غافلا عن بدايع ذكرك<sup>لحكيم</sup> ا

اذا يا الهى فارفع الحجاب عن بصرى لا عرف نفسك واقسوم  
بثنائك و انقطع عما سواك و اقبل الى وجهك الكريم ثم  
اجعلنى من عبادك الذين جعلت لهم مقعد صدق عندك ثم  
ارزقنى من تسنيم عنايتك و كوشر افضالك ثم الحقنى بعبادك  
المخلصين الذين ما التفتوا بالدنيا ولا برياساتها ولا بما  
فيها وعليها و انقطعوا بانفسهم و اموالهم فى سبيل بارئهم  
وكانوا من المنقطعين اى رب لا تدعنى بنفسى ثم خذ يدي  
بيد قدرتك ثم انقذنى من غمرات النفس والهوى ولهيبتها  
ثم اجعل تلك النار على برد اوسلاما و روحا وريحانا ثم  
اكتبنى من عبادك المنقطعين اى رب وفقنى لخدمتك وتبليغ  
آياتك ثم اجعلنى ناصرا لامرك و حاكما لدينك و ناطقا  
بثنائك و معيننا بدايح افضالك و اكرامك و انك انت المقدر  
على ما تشاء و انك انت المميز الكريم . اى رب لا تخيب من  
تمسك بحبل عنايتك ولا تطارد من علق سبابه الرجا على جل  
جودك و افضالك . اى رب لا تحتجبني عن منبع رضاك  
ثم ارزقنى بالاقرار بما رضيت و نزلته عن غمام فضلك و سحاب  
عز مكرماتك و انت المصطفى فى كل الاحوال و انك انت الغفور  
الرحيم . اى رب لا تعسر جسدى عن قميص الانصاف ولا قلبى  
عن برد الاعتراف بنفسك الرحمن الرحيم . اى رب فاجعل  
قدمى ثابتا على صراطك بحيث لا انكر ما دعوتنى به فى كل

آیاتك و الواحك و زبرك و كتبك و اسفارك و صحائف قدسك  
 المنيع اى ربّ فاجعلنى ناظرا الى شطّر مواهبك و راجعا  
 الى بحر غفرانك فلا تعرنى عن جميل ثنائك و انك انت القادر  
 على ما نشاء و انك انت المقتدر على ما تريد و ايدنى بان لا انكر  
 ما حقق به ايمانى و ثبت ذكرى و رفع اسمى و بصت كينونتى  
 و ذوّت حقيقتى و كنت من المؤمنين . اى ربّ لا تحرم من  
 وقف تلقاء مدين رحمتك و تشبث بذيل احسانك و فضلك  
 اى ربّ اكتب لى كلمة من عندك لا كون متذكرا بها فى  
 العشىّ و الاشراق و فى كل حين كذلك تنطقك لسان المظلوم  
 فى قصر الجبل لملّ تتخذ الى شطرا الانصاف من سبيل اذا  
 يخاطب الله نسيم قدسه الذى يهبّ عن شطرا العرش و جعله  
 رسولا من عنده على العالمين لانه لم يجد فى تلك الايام  
 من رسول يرسله الى العباد ببشارات امره و يجعلهم من  
 الذاكرين و المستبشرين لانه وقع فى سجن الذى انقطعت  
 عنه ايدى المرّيدين و ارجل القاصدين و من دون السجن  
 وقع فى بئر الحسد التى ما اطلع بقصرها الا نفسه المحصى  
 العليم الخبير كذلك قضى الله من قصص الحق بلسانه  
 الصادق المتكلم العليم الامين . اى نسيم صبا چون  
 قاصدى ملاحظه نميشود تو براهه قميص بها از رضوان بقا  
 بر مرّيدين از احبابم مرور نما و بنفثات روح و آيات ظهور

جمیع را آگاه کن که شاید بعضی از نفوس از جمیع —  
 علی الارض و تعلق بان پاک و مقدس شده بفردوس اعظم  
 راجع شوند و لکن ای نسیم بانقطاع تمام مرور نما بشأنیکه اگر  
 ضرر عالمین بر تو وارد شود صابرشوی و اگر نعمت آن بر تو  
 نازل گردد توجه نمائی چه که اگر از جهات حسد و بغض  
 ورت و قبول و سکون و اضطراب جمیع من علی الارض مقدس  
 نشوی قادر بر تبلیغ این امر بدیع و فائز بحمل اسرار ربانی  
 نگردی کذلک یا أمرک لسان ربک لتکون من العاملین —  
 بگو ای احباب وای اولی الالباب آخر قدری نظر را از توجه  
 بدنیا و شئون آن مقدس نمائید و بدیده بصیرت در امورات  
 ظاهره و شئون لامعه که از شدار عرش ابهی ظاهر و پدید  
 است ملاحظه نموده تفکر نمائید که شاید در این ایام که سکر  
 غفلت جمیع اهل سموات و ارض را احاطه نموده خود را بمذنبه  
 احدیه الهی کشانید و از بدایع رحمت بی زوالش محروم نمائید  
 که مباد نمون بالله از مقصود اولیه رحمانی محجوب گردید  
 و از معرضین در کتاب ربّ الالباب محسوب شوید من دون آنکه  
 شاعر باشید فنمون بالله عن ذلك یا اولی الالباب جمیع  
 انبیاء و رسل ناس را بسبیل عرفان جمال رحمن دعوت  
 نموده اند چه که این مقام اعظم مقامات بوده و خواهد بود  
 قدری ملاحظه نموده در ارسال رسل الهی که بچه سبب

وجهت این هیاکل احدیه از غیب بصره<sup>۱</sup> شهود آمده اند و  
 جمیع این بلایا و رزایا که شنیده اید جمیع راتحمل فرموده اند  
 شکی نیست که مقصود جز دعوت عباد بعرفان جمال رحمن  
 نبوده و نخواهد بود و اگر بگوئید مقصود او امر و نواهی آن بوده  
 شکی نیست که این مقصود اولیه نبوده و نخواهد بود چنانچه  
 اگر بمبادات اهل سموات و ارض قیام نماید و از عرفان الهی  
 محروم باشد هرگز نفسی بماطمین آن نبخشیده و نخواهد  
 بخشید و در جمیع کتب سماویه این مطالب مشهود و واضح  
 است و اگر نفسی عارف بحق باشد و جمیع اوامر الهیه را ترک  
 نماید امید نجات دست چنانچه نزد اولی البصر واضح  
 و مبرهن است پس مقصود اولیه از خلق ابداع و ظهور اختراع  
 و ارسال رسل و انزال کتب و حمل رسل مشقتهای لا یحصی<sup>۲</sup>  
 جمیع بعلت عرفان جمال سبحان بوده پس حال اگر نفسی  
 بجمیع اعمال مشغول شود و در تمام عمر بقیام و قعود و ذکر  
 و فکر و مادیون آن از اعمال مشغول گردد و از عرفان اللّٰه  
 محروم ماند ابد اثمری با و راجع نخواهد شد و عرفان اللّٰه  
 هم لا زال عرفان مظهر نفس او بوده در میانه خلق او چنانچه  
 در جمیع کتب خاصّه در بیان که در جمیع الواح آن این مطلب  
 بلند اعلی و این لطیفه اعزّ قصوی مذکور گشته و مبرهن آمده  
 فطوی للمعارفین .

و اگر بهصراط پهر ملاحظه شود مشهود میگردد که جمیع هیاکل  
 احدیه که جان و مال و ننگ و نام را در سبیل محبوب انفاق  
 نموده اند در رتبه اولیه مقصودی نداشته اند جز آنکه عباد را  
 بشریمه عرفان کشانند حال ملاحظه در انبیا<sup>ع</sup> نمائید که چقدر  
 بلا یای لایحسی حمل نموده اند که شاید ناسر حجابات و هم را  
 خرق نمایند و از کوثر یقین مشروب گردند و چون حجابات<sup>غلیظه</sup>  
 و همیه در انظار بسیار بزرگ و مهیمین بود لذا هر رسول که از  
 جانب حق ظاهر شد جمیع بر اعتراض بان نفعه ربانیه قیام  
 نموده اند تا آنکه ارسال رسل منتهی بهادی سهل در سنه  
 ستین شد ملاحظه شد که چقدر ناس بوه میات انفس خود از  
 شاطی<sup>ق</sup> قدس یقین دور مانده اند بشأنی که از خدا جز هوی  
 از یقین جز ظن مبین در مابینشان مذکور نه و چون جمال علی<sup>ع</sup>  
 اعلی امر بخرق احجاب فرمود جمیع بر اعتراض قیام نمودند  
 تا آنکه معدودی قلیل باصل مقصود عارف شده جمیع حجابات  
 و همیه و سبحات غنونیه را بنارسدره ربانیه محترق نموده  
 بعرفان جمال رحمن فائز گشتند تالله الحق اگر نفسی در آنچه  
 بر آن جمال مبارک وارد شده از اعراض علما و بلا یای لا تحصی  
 تفکر نماید در تمام عمر بناله و نوحه و ندبه مشغول گردد تا  
 آنکه اهل کین آن جمال مبین را در هوا معلق نمودند و  
 بر صاص شرك و بغضا<sup>ع</sup> آن سدره<sup>ع</sup> غز<sup>ع</sup> منتهی راقطع نمودند و آن

جمال مبارك در حینی که معلق بهوا بود در سرّ سرّ بلسان  
 ناطق مبین باین کلمات محکم و متین تکلم میفرمودند که  
 ای اهل بیان قدری تفکر در این خلق نمائید که جمیع خود را  
 عارف بحق میدانند و سالک سبیل یقین می‌شمرند و در کل احیان  
 باز کار و کلمات رحمن مشغول شده اند بقسمیکه یوصی از ایّام  
 او امر ملیک علام را ترك ننموده اند و اگر هم از نفسی ترك شده  
 خود را نادم مشاهده نموده و معذک جوهر رحمن و سازج  
 سبحان را که بحر فان او متمسک بوده اند معلق داشته و شهید  
 مینمایند و ابدا عارف باونگشته و خود را از جمیع فیوضات الهیه  
 و عنایات عزّ رحمانیه محروم داشته اند در قمر نارند و خود را  
 از اهل جنّت می‌شمرند در بحر عذاب مستغرقند و خود را از احباب  
 ربّ الارباب میدانند و در منتهی بعد از حق خود را از اهل  
 قرب فرض گرفته اند پس شما ای اهل بیان در کل حین توکل  
 بجمال ربّ العالمین نمائید و باو پناه برید که مباد ابر جمال  
 در ظهور اخرایم وارد آورید آنچه این گروه در این حین وارد  
 آورده اند ای اهل بیان فئه فرقان حجتی در دست  
 نداشتند مگر فرقان که فارق بین حق و باطل بوده در آن ایام  
 و چون جمال عزّ رحمانیم از افق قدس سبحانیم طالع و مشرق  
 شد بهمان حجّت و دلیل بل اعظم نفس خود را ظاهر فرمودم  
 که شاید از حجّت قبل بحجّت بعد آگاه شده خود را از حرم

تصدیق جمال یقین محروم نسازند ومع ذلك در کُلّ ایام آیات فرقان را تلاوت مینمایند و از این آیات بدیعه که حجّتش چون شمس مابین سما<sup>۱</sup> ظاهر و لایح است ممنوع و محروم گشته<sup>ند</sup> چنانچه در حین ظهور آیات عزّیه الهیّه جمعی مذکور نمودند که این آیات از کتب قبل سرقت شده و بعضی لسان غافلشان باین تکلم نموده که این آیات از معدن نفس و هوی ظاهر کذلک اشهدناهم ان انتم من الشاهدین تا آنکه امر بمقامی رسید در حینی که بذکرم توسل میجستند جسد م را مجروح نمودند و در وقتیکه بعرفانم افتخار می نمودند بهر جمال معروفم رصاص کین انداختند این است شأن دنیا و اهل آن تا آنکه روح لطیفم از آلایش نفس مشرکه فارغ شده بمقرّ اعزّ ارفع<sup>۲</sup> اعلی و رفیق اقدس امنع ابهی طیران نمود و بعد از ارتقای روح مبارکم بافق ابهی بطرف عنایت و لحاظ مکرمت بمدعیان محبتم ناظرم که کدام بوصایایم عمل مینمایند و با مردم مطیعند اذا ینطق لسان القدم عن افق الابهی و یقول یا ملاء البیان هذا جمالی قد ظهر بآیاتی ثم ظهوراتی لم کفرتم به و اعرضتم عنه اذا یقنت بانکم ما آمنتم بنفسی کما ثبت فی حین ظهوری بان ملاء الفرقان ما آمنوا بمحمّد مظهر نفسی کما ظهر فی ظهور محمد بان ملاء الانجیل ما آمنوا بابنی کما ظهر حیسن الذی جاء الروح بان امة التوریه ما آمنوا بالکلیم اذا فارجموا



ثم انظروا الى ان ينتهي الامر الى ظهور الاول وكذلك تلقى عليكم من اسرار ما كان لعل تكونن في انفسكم لمن الشعاريين واز شهادتم ايامي نگذشته که عنایت جدید از شطر قدس سوابهی ومکرمات منیع از افق عزّ اعلی اشراق فرمود وسانج قدم بجمال اعظم اکرم از رضوان غیب ظاهر شد بهمان حجتی که من حجت قرار دادم وبهمان برهان که عند الله مقبول بوده بلکه بجمیع شئونات احدیت وظهورات عزّ صمدیت وبطونات غیب لایدرک و دلالات عزّ لا یصرف ظاهر شده مع ذلك شما ای ملاء بیان از کل جهات باسیاف غل و اشارات بر حول عرش اعظم جمع شده اید و در کل حین از سهام کین بر این جمال عزّ منیع وارد آورده اید قسم بجمال اگر حال ملاحظه نمائید وبطرف حقیقت بر فیق اعلی متوجه شوید ملاحظه مینمائید که از جسد مبحور دم جاری و از ارکانم آثار اسیاف کین ظاهر آخر تفکر ننموده اید که بچه سبب نفسم را انفاق فرمودم و اینهمه سیوف فحشاء و رصاص و بغضا براو وارد آید و این بسی واضح است که مقصودی جز عرفان مظهر نفسم نبوده و چون مظهر نفسم بتمام ظهور ظاهر شد اینگونه معمول داشته اید که مشهور شده حال اگر در موقف حشر اکبر از شما سؤال شود و از آنچه بآن عامل شده اید استفسار رود در جواب ربّ الارباب چه خواهید گفت لا والله ابد ا قوت تکلم نخواهید داشت چه که

ایامی از غیبتم نگذشته و جمیع حجت ظهور و اسرار و آیه را بر چشم خود مشاهده نموده اید و معذک از جمالی که بقول اوکل شئونات قبلیه و بعدیه محقق شده غافل شده اید و بحجبات نفس و هوی از منظر اعلیٰ محجوب مانده اید ای قوم در تمام اوراق بیان کل را باین ظهور قدس صمدانی بشارت دادم و فرمودم که مبارک در حین طلوع این نیر اعظم بشری از آنچه خلق شده ما بین سموات و ارض مشغول شوید و از جمال قدم متعجب بمانید و همچنین تصریح فرمودم که ای کام ای قوم اگر در حین ظهور بواحد بیان محتجب شوید و این معلوم بود که واحد بیان اول خلق بیان عند الله محسوب و هر کل سبقت داده ام و همچنین بنص صریح فرموده ام که ای کام ای قوم اگر حین ظهور محتجب شوید بآنچه نازل شده در بیان و حال شما ای قوم بوصفی که در بیان نازل شده و نمیدانید که مقصود چیست و در باره کیست چه که ابدان نفسی از مقصودم مطلع نبوده معذک از موجد وصف و منزل و مظهر و محقق آن که بقولی از او اینگونه هیاکل خلق شده و میشوند معرض شده اید و کاش باین اکتفاء مینمودید بلکه بر قتلش فتوی داده اید و الله در کل احسان مثل شعبان این جوهر رحمن را ازیت نموده اید مؤمن نشدید و بحق عارف نگشتید دیگر بر قتل و ضررش چر اراضی شدید قسم بجمال که از کاس انصاف ننوشیده اید و از بحر رضایم نچشیده اید بیمن عدل قلاً

نگذارده اید و درکوی متبصرین مرور ننموده اید ضلالت را  
نفس هدایت شمرده اید و صرف شرك را جوهر توحید  
دانسته اید و جمیع شما بمین ظاهر دیده اید نفسی را که  
بہست سنہ حفظ فرمود و الآن موجود است و با قدرت ہر او  
و اطلاع بما فی سرّ او در کف حفظ رحمانیش حفظ فرمود  
معذک ہرقتلش قیام نمود و چون ارادہ و فعلش بین مهاجرین  
انتشار یافت لذا محض ستر اعمال شنیعہ خود و القای شبہہ  
در قلوب متوہمہ بمفتریات مجعولہ مشغول گشت و افعال و  
اعمال خود را ہسازج قدم نسبت دادہ کہ شاید عباد را از زمین  
یقین بشمال وہم کشانند و شما آنچه را ببصر دیده اید و  
ادراک نمودہ اید انکار نمودہ و بمفتریات مجعولہ از ظلمت  
احدیہ محتجب مانده اید قسم ہجما ل عزّ تقدیسم کہ آنچه  
در بارہ این جمال مبین نوشتہ اند حجت است بر کل در کذب  
قائلین و اثبات این امر مبین چہ کہ نسبتہائی ذکر نمودہ کہ  
کذبش اظہر از شمس است در وسط سما چہ کہ جمیع با این جمال  
عزّ اعلیٰ معاشرت نمودہ اید و بقدر ادراک خود ادراک نمودہ  
و معذک با این کلمات مجعولہ از منزل آیات احدیہ مصرّف شدہ  
و سلمنا کہ صادقند آیا حق را یفعل مایشاء ندانستہ اید  
و ہائہ بحکم ما یرید موفق نشدہ اید از جمیع این مراتب گذشتہ  
این جمعی کہ در این سفر مع اللہ ہجرت نمودہ و اکثری از

امورات را ببصر و فؤاد خود ادراک نموده اند و شهادت میدهند  
 که حق جل شأنه بجمیع شئونات از کل ماسوا<sup>۱</sup> ممتاز بوده و  
 خواهد بود مع ذلك این نفوس را کاذب دانسته اید و کسانی  
 که اصلاً مطلع بر امر نبوده و نخواهند بود و در منا هج و هم و  
 ظنّ سالکند صادق دانسته و میدانید فاق لکم یسأل  
 ملاء المتوهمین قسم بجمال که حجت بالغه الهی بر کل تمام  
 شده و کلمه تامه اش از افق صدق مشرق گشته و الیوم پناهی  
 جز پناهنده و ظلّی جز ظلّش مشهود نه و بشنوید ندای محبوب  
 خود را و آنچه ببصر دیده اید متمسک شوید و از عروه و هم  
 بگسلید و اگر ببصر حقیقت ملاحظه نمائید تالله اهل ملاء اعلی  
 در نوحه و ندبه مشغولند و جمیع حوریات غرفات در حنین و ناله  
 اوراق سدره منتهی از ظلم این ظالمان پژمرده گشته تالله  
 الحق اریاح رحمت رحمن از شطرا امکان مقطع و اشراقات  
 انوار وجه سبحان از اهل اکوان ممنوع تالله الحق ظلمی  
 نموده اید که کل اشیا<sup>۲</sup> از حیات خود منقطع شده اند و الیوم  
 خلقی باقی نه چه از اهل ملاء اعلی و چه از اهل مداین بقاء  
 و چه عاکفین لجه اسما<sup>۳</sup> مگر آنکه کل لطائف را بحزن تبدیل  
 نموده اند و قمیص سود پوشیده اند و جمیع ملاء کروبیین و  
 حقائق انبیا<sup>۴</sup> و مرسلین در غرفات عزّ تمکین بنوحه مشغول و شما  
 ای غافلین ارض سرورید و در ارض هاویه بکمال فرح سیرمینمائید

جوهر دین را کشته اید و بگمان خود بر سر دین و ایقان جا  
 فوالله یا قوم شبه این ظهور ظاهر نشده و چشم امکان ندیده  
 بشنوید ندایم را و نباشید از احتیاط کفندگان که در ملاء فرقان  
 بودند بشانیکه احتیاط از دم بموضه مینمودند و بر سفک  
 دم الله فتوی میدادند ذکر مشغول بودند و چون آیات  
 سلطان ذکر بر آن گروه القامی شد صیحه میزدند که این از کار  
 رابگذار و ما را از ذکر الله غافل مکن این بوده اعمال و افعال  
 آن گروه که مشهود گشت و شما ای اهل بیان در این ایام  
 بجوهر آن اعمال مرتکب و عاملید و خود را از حق شمرده و  
 میشمیرید اذا شهد الله و ملائکته و انبیائه و رسله و الذینهم  
 یطوفن فی حول عرشه و کل ما خلق فی السموات و الارض بانسی  
 ما قصرت فی تبلیفی ایاکم و بلفتم رسالات الله حین ظهوری  
 و حین ارتقائی و هذا الحین الذی اظهرت نفسی عن افق  
 الابهی و القیت علیکم الحکمة و البیان و عرفتم جمال الرحمن  
 و اتممت الحجة لکم و الدلیل علیکم و البرهان فیکم و ما بقی  
 من ذکر الا و قد القیکم اذا یا الهی انت تعلم بانسی ما قصرت  
 فی امرک بلفتم هؤلاء ما امرتنی به قبل خلق السموات و الارض  
 و بینت لهم مناهج عدلک و اظهرت لهم مسالک رضائک اذا یا  
 الهی فارحم علی هؤلاء و لا تجعلهم من الذین اعرضوا عنک  
 و انکروا حقی و جادلوا بآیاتی الی ان سفکوا می و قطعوا

جوارحی اذا یا الهی ایدهم علی امرک ثم انصرهم بنصرتک  
 ولا تجعلهم محروما عن هذه النفحات التي هبت عن هذا  
 الرضوان الذي خلقته في قطب الجنان ولا تمنعهم عن  
 فوحات التي ارسلته عن افق اسمک الرحمن اذا فاحدث یا  
 الهی فی صدورهم من نور کلماتک نار انجذابک لیقلبهم من  
 قدرة المحضه الی یمن عرش رحمانیتک ثم اشتمل یا الهی  
 فی قلوبهم مشاعل عشقک و اشتیاقک لیحترق بها حجابات  
 التي منعتهم عن ساحة قربک ولقائک ثم خذ یا الهی ایدیهם  
 بایدی القدرة والاقتدار ثم انقذهم عن غمرات الوهم  
 والهوى وبلغهم الی مقرالذی قدسته عن اشارات کما خلق  
 بین الارض والسماء ثم الق علیهم کلمة التي بهاتجذب  
 افئدة المارفين الی سماء عز الطافک وقلوب المقربين الی ۵۰ و  
 قدس افضالک ثم اجعلهم یا محبوبی من الذین ما منعتهم کل  
 من فی السموات والارض عن التوجه الی شطرنعنايتک والاستقرار  
 علی امرک والاعتراف بحضرتک والايقان بلبقائک انک انت  
 الغفور الرحیم المعطى العزیز الناصر الکریم .

### بَاب د و م

لوح مبارک در جواب سائل که کیفیت ادای  
 حقّ الناس در عالم بعد چگونه است؟

قوله تعالی :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الذی وفى بما اوحى على كافة انبيائه ورسله وبشر  
الكل بايامه و منها يوم الذی وعدنا به فى محکم کتابه  
بقوله جل سلطانه يوم يغنى الله كلا من سمته وانه هو يومنا  
هذا اذ ارى بانّه اغنى فيه كل من دخل فى ظله من سمة  
علمه و حكمه بحيث قد اودع فيه زمام العلوم فى قبضته اقل  
عبيده وفى صفقة ازل رعيته اذ تمسك بحبل حبه فى ايام  
ظهوره و الحمد لله الذی يلهم من يشاء بجنود وحيه و يقذف  
فى قلب من يريد نور علمه لا اله الا هو و الظاهر بظهور نفسه  
بحيث ما بقى له حجاب الا نور جماله و لا سحاب الا فرط ظهوره  
ثم الصلوة و السلام على اشرف صفوته و سيد بريته و على اله  
و عترته ثم على اوليائه الذین قاموا بامرهم و استقاموا فى حبه  
و بعد معروض ميرود كه مكتوب ان محبوب مشهود رفت و ما يسه  
بهجت و سرور شد انشاء الله . همیشه این توفیق رفیق باشد  
و این تائید مستدام ماند که گاه گاهی از حال آوارگان بیدای  
نالامی و گمنامی آگاهی خواهند و تفقد نمایند فجزاك الله  
احسن الجزا و وفقك لما يحب و يرضى و اينکه سئوال نموده  
بوديد که چگونه احقاق حق در عالم بعد موت و اداى حقوق  
الناس در قيامت كبرى که بيوم الجزاء تعبير شده بتصوير آييد

وامکان بپذیرد و حال آنکه این زخارف و اموال و حقوق که در حیات باطله مطلوب و مشهود در عوالم بعد موت وجودی ندارد و بر فرض وجود به صاحبان حقوق نفی نمیدهد و ثمری نمیبخشد پس چگونه در آن عوالم احقاق حقوق گفته میشود چنانچه در السنه معروف که خداوند رحمن گاه میشود که از حق خود میگذرد و عفو نماید ولیکن از حقوق الناس نمیگذرد تا آنکه ادای حق آنها شود .

یا حبیب قلبی از امری سؤال نمودی که بغایت صعب و مستصعب است چه که فهم این مقام موقوف بفهم و ادراک ایام بعد موت و عرفان یوم القیام است و ادراک ایند و مقام قلب فارغ میخواهد و گوش ظاهر لازم هرگوشی لایق اصفا این سرور نه گوش که نمره صور و نمره ناقور را از سما ظهور اصفا ننماید دیگر چگونه زمزمه طیور را شنود ولی چون در اجابت فرمان آن حبیب مکرم ناچارم لهذا باختصار مجملی اظهار میدارم و بدکرم بعضی اشباح و امثال اقتصار مینمایم و لا حول و لا قوه الا بالله الواحد القهار پس عرض مینمایم که آنچه در این عالم ناسوت و عالم حدود بهر اسم و رسم و بهر صورت و وصف دیده و شنیده در هر عالمی از عوالم الهی ظهوری و شهودی مناسب و ملایم با آن عالم دارد و با اسم دیگر و رسم دیگر و صورت و وصفی دیگر جلوه مینماید و رخساره میگذراید این فنائی که از عالم شنیده



راجع بصورت و قمیص است نه بحقیقت و ذات والبتة حقایق  
اشیا جلوه های مختلفه و ظهورات متغایره حقایقا بعد  
حقایق دره عالمی جلوه نمایند و رخساره گشایند حکمای  
بالغین که از رحنی معانی آشامیده اند بتجسم اعمال قائل  
شده اند ولله درمن قال حضرت ذوالجلال میفرماید :

سیجر بهم و صفهم مطلع وحی رحمن فرموده الناس مجزیون  
باعمالهم ان خیرا فخیر وان شرّا فشرّ پس معلوم میشود که  
عمل باقی خواهد بود و هر وصف هستی خواهد داشت تا آنکه  
بنفس و صفی عمل جزا داده شوند پس هر وصفی و هر عطی از هر  
عاطی ظاهر شود دره عالمی صورتی دارد و جلوه مینماید  
لیجزی کل نفس بما کسبت و انه سریع الحساب و هرگاه بخوا<sup>هیم</sup>  
از برای تفهیم این مطلب و تشریح کیفیت ظهورات اشیا را در  
عوالم لا تحصی زکری نمایم و مثلی آرم که اقرب بفهم و اد راک  
باشد بهتر از عالم نوم مثلی بنظر ندارم تا ذکر نمایم النّوم  
اخ الموت گفته شد تا برادر را بمشابهت برادر شناسی پس  
ملاحظه نمائید که در عالم رویا اموری مشاهده میکنید و بعد از  
بیداری در این عالم او را با سمی دیگر و صورت و وصفی دیگر  
تعبیر میکنید و تفسیر مینمائید و بعد هم برور ایام همان قسم  
که تعبیر گشته و تفسیر شده مشهود می رود پس ای برادر هرگاه  
خسود از اهل رویا بوده و در عالم رویا چنین امری دیده ای که

در آنجا اسم دیگر و وصف دیگر داشت و در اینجا هم اسم دیگر و وصف دیگر دارد پس در عالم بعد از عالم موت هم همین اختلاف صور را تصدیق نما و یقین بدان که حقیقتاً ذات واحدیت و صورت و وصف مختلف و هرگاه خود این مقام را بعین شهود ندیده رجوع به تعبیرات عارفین از معبرین نما که از هر فعل و هر قول تعبیری کرده اند و از هر شئی تفسیری نموده اند اصدق القائلین بذکر روای حضرت یوسف علی ولی عصرنا و علیه السلام و بذکر تعبیرات و تفسیرات آن حضرت از روای نفسین مذکورین در کتاب ناطق است حال تفکر نمائید که آن چه عالمی است که در آن عالم پدر و مادر بصورت شمس و قمر دیده میشود و برادر بصورت کوكب بنظر میآید و این چه عالمی است که بعکس دیده میشود چنانچه شمس و قمر بصورت پدر و مادر مشهود رفت و کوكب بصورت برادر مطحوظ شد قوله جل سلطانہ انی رأیت احد عشر کوكبا و الشمس والقمر رأیت ہم لی ساجدین و تعبیر این روای وقتی ظاهر شد که آنحضرت بر سریر عزت جالس گردید و حضرت یعقوب علیه السلام با یازده برادر هر قدم او افتادند پس بعد که این مسئله ثابت و محقق شد احقاقی در هر عالمی بصورتی که در آن عالم داده خواهد شد و البته اگر غیر این باشد احقاق حق نشده مثلی برای تو میزنم شاید بتعداد امثال آنچه عرض

شده بفهم نزدیک گردد و مطالب تصدیق شود ملاحظه کن هرگاه نفسی در فصل ربیع حبه وهسته از نفسی غصب نماید و درستان خود بذرافشانی کند تا آنکه سبز و خرم شود و بالاخره در فصل صیف بمقام ثمر و پاشجر برسد و بعد سلطان عادل اراده فرماید که در این فصل که صیف گفته شد اخذ حق مظلوم نماید چه نحو معمول میدارد آیا در عوض حبه و پاشسته اخذ میفرماید و یا آنکه نفس شجر را با ثمری که با اوست اخذ میکند و تسلیم میدهد البته خواهی گفت شجر را و حال آنکه اینصورت غیر آنصورت است و این اسم و وصف غیر آن اسم و وصفی است که در فصل ربیع داشت بلکه آن حبه وهسته در فصل صیف بزعم تو وجود ندارد و بر فرض وجود اگر بعضی اد اشود برای صاحب ثمری نمیدهد و نتیجه ندارد چه که فصل ربیع که هنگام بذرافشانی بود منقضی شد و حبه وهسته آلت معطله خواهد بود و این بنظر ظاهر قاصر است که گفته شد که وجود ندارد و ثمر نمیدهد و لکن در حقیقت و واقع این حبه وهسته موجود و بصورت شجر و ثمر که اعلی و اغلی است مشهور و بسا میشود که احقاق حق در همین عالم شده باشد و تو آگاه نباشی چنانچه گاه میشود که زخارف و اموال قمیص قضایا و هلا یا میشود و هلا و قضا بصورت مال جلوه مینماید چنانچه تلف اموال گاه میشود که سبب و علت رفع بلا میگردد و

شد  
 در این مقام فرق نمیکند که این تلف اموال با سباب سماوی یا  
 و یا آنکه نفسی ظلم کند و بعد آن اخذ نماید پس چنین مالی  
 هر که غصب کند و اخذ نماید قضا و بلا را از تو رفع نموده و بر خود  
 وارد آورده آیا احقاق حق بهتر از این متصور است لا ورب  
 العالمین و اگر بخواهم از ظهورات اعمال و افعال و اقوال که  
 بصورت های مختلفه غیر محصوره در عوالم الهی جلوه مینمایند  
 شرح دهم و پرده بردارم بیم آنست که از طرفی نفوس قدسیه  
 ابدان را بگذارند و بمقاعد عزّ الرحمن عروج نمایند و نفوس شزیره  
 ظالمه خوفا عما عطوا فی حیات الباطله قالب تهی کنند فیما  
 شوقا الی اخلاق روحانیه و اعمال طیبه و اقوال صادقانه نافع و  
 مایظهر منهامن سماء مرفوعه و ارض مهسوطه و شمس مشرقه و  
 اقمار لائحه و کواکب درّیه و عیون صافیه و انهار جاریه و هـ سوا  
 لطیفه و قصور عالیه و اشجار رفیعہ و اثمار جنّیه و قطوف دانیه  
 و طیور متفردہ و اوراق محمّره و اوراد معطره ثمّ اقول الا مان  
 الا مان یا ربّی الرحمن من اخلاق سیّئه و اعمال شریّـره  
 و افعال غیر مرضیه و اقوال کذبه مضرّه و مایظهر منها که در امکان  
 بصورت نیران و جحیم و زقوم و ضریع و بصورت تمامی خبائث  
 و مکاره و اسقام و احزان و سموم و سیوف و سهام و سنان ظاهر  
 میشود اللّٰه اکبر بیش از این کشف اسرار جانشین و اقول العظّمه  
 ثمّ العظّمه ثمّ الکبریا لّٰه الواحد القهار .

مثلی دیگر از عالم تشریح الهی که مقابل عالم تکوین است برای تو میآورم و بشرایع الهی مثل راتمام مینمایم شاید بقدری که برعوامل الهی آگاهی داری تشابه عالم را بدانی و بیاهمی تاتوانی درعوامل لایتناهی جاری نمائی مثل بشرع اسلام و شرع قبل او میزنم که خود آگاهی داری و نمیتوانی قبول ننمائی هرگاه یکی از نصاری بحسب قانون و زاکون گوئی از شراب و یا مقداری از لحم خنزیر از مثل خود مطالب باشد و همسد هر دو بشرف اسلام فائز شوند و نواب شرع اقدس بخواهند احقاق حق مظلوم نمایند چه نحو معمول میدارند و اخذ حق میکنند و حال آنکه در شرع اسلام شراب و لحم خنزیر بکار نمیخورد و قیمتی هم ندارد و برای صاحب حق ثمری نمیدهد چاره نداری الا آنکه بگوئی باید از آنچه در شرع اسلام حلال است عوض بدهد و یا آنکه گوئی قیمت او را مطابق آنچه در نزد مستحلین او مقرر و معین است بدهد چنانچه مثل این حکم در بعضی موارد در کتب فقها<sup>۱</sup> مذکور و مسطور است و اگر بخواهم صد هزار مثل دیگر عارفانه و عامیانه برای تو بیاورم بحول الله و قوتة عجزی ندارم و لکن از آن میترسم که بطول انجامد و تو را کسالت اخذ نماید و از آنچه معروض رفت مانسی فاختم القول و اقول الحمد لله الذی هدینا الی عرفان اسمہ الاعظم و عرفنا ما لا عرفه الامم \* انتہی

## باب سوم

لوح مبارک در جواب سائل از اخت و مسیح  
و نیز از خضر و غیره که شامل سیزده مطلب  
است از اینقرار :

### مطلب اول :

مقصود از مسیح و اخت که در لوح مبارک نازل شده جمال قدم  
جل جلاله در لوحی میفرمایند قوله تعالی :  
" اینکه از فقره لوح اضع اقدس که میفرماید مسیح فی الری سؤال  
نمودید مقصود حضرت حاجی میرزا مسیح نوری علیه بها اللہ  
و رحمته بوده بکرات ذکر ایشان را از لسان قدم اصفا نموده ام  
در سفری که مقصود عالمیان بشرط خراسان توجه فرموده اند  
ایشان ۵۰ مراه بودند در سبیل الهی حمل شدائد نموده اند  
و در لیالی و ایام از کوثر وصال میآشامیدند و بخدمت قائم  
بودند و بعد صعود نمودند و ما بین حضرت عبد العظیم و  
شاهزاده حمزه مدفونند وقتی از اوقات این کلمه از لسان  
عظمت اصفا شد عظیم و حمزه علیهما بهائی بلقاء من فزاز  
بلقائی فائز شدند " انتهى

حاجی میرزا مسیح خواهرزاده میرزا آقاخان نوری است جناب  
نبیل زرندی درباره ایشان مضامین ذیل را ذکر فرموده :

میرزا مسیح پسر خواهر وزیر لشکر بوده که بعداً بصدارت رسید چون جمال ابهی از طهران عزیمت خراسان فرموده از شدت حبی که بهیکل مبارک داشت تحمل فراق ننموده از طهران حرکت کرده ببلقاعی محبوب رسید و تادریه گز در موکب مبارک بود و در آنجا اجل محتوم رسیده در قدم سلطان قدم جان سپرد و جسدش را بطهران نقل نمودند و مادرش در آن روز حالتی از زاری و سوگواری داشت که خلقی را منقلب کرد و اخلاق و احوال روحانیه میرزا مسیح و جمال و کمالش مشار بالبنان بود و در علو قدرش همین بس که قلم ابهی در حقش چنین فرمودند ( من زار الاخت والمسیح فی الری کمن زارنی ) و مرقد وی در جنب مرقد عبد العظیم مکنون و مرقد مطهر اخت در بقعه شی که بین طهران و شاه عبد العظیم است واقع " انتهى مطلب دوم "

مقصود از خضر در لوح ملاطی بجستانی نازل قولسه  
تمالی :

" معلم کلیم تائیدات الهیه بوده که نفس تجلیات امریه الهیه است که الان نطق میفرماید و آن در ره عالمی با سمی از اسماء مذکور و در کتاب الهی بخضر نامیده شد " انتهى

مطلب سوم

راجع به ایام رضوان در لوح ملاعلی بجستانی نازل قولش  
تعالی :

"..... اگر اهل ارض طرا اراده کنند ذکر ایامی که در بستان  
نجیب پاشاکه برضوان نامیده شده نمایند هرآینه کل قاصر  
و برعجز مقرر فی الحقیقه چشم عالم شبه آن رانندیده و بصر ام  
بمشاهده نظیر آن یوم فائزنگشته توجه مقصود عالمیان و ورود  
در آن بستان و استقرار بر عرش بیان و ماخرج من فم المشیه  
فی ذاک الان خارج از انکار عالمیان بوده کل الاوصاف من  
کل واصف و کل الثنایا من کل مثنی لم یصل الی التراب الذی  
تشرف بقدمه فکیف عرشه العظیم و استوائه المبین و بیانسه  
النافذ المحیط باری اشراقات و تجلیات آن یوم خارج اوهرقان  
و ادراک عالم است و مخصوص آن بستان باسم دربان مذکور  
شده که رضوان باشد و کانت ایام تجلی الرحمن بکل اسمائه  
علی من فی ارضه و سماءه جمعی از اولیا بمشاهده و لقا آن  
یوم و عاظهر فیها فائز گشتند و در ورود و خروج جمال قدم  
آیات و بینات الهی ظاهر و باهر و هویدا و نور تجلی ساطع  
و لائح ..... انتهى"

### مطلب چهارم

در لوح ملاعلی بجستانی خطاب به سرمرزا احمد از غندی  
نازل قوله تعالی :



" یا بن ازغند ..... طوبی لا بهک ثم طوبی له انه اخبر عبادى بظهورى قبل اظهارى ان ربك لا يعزب عن علمه من شئبى انه هو العزيز العلام انا ذكرناه فى الصحيفة الحمراء من قلمى الاعلى ما يبقى به ذكره بين الازكار وروحه بين الارواح ان ربك هو العزيز الفضال ....."

و نیز میفرمایند قوله تعالى :

" انا بعثنا من الخاء من بشر الناس بهذا الظهور الذى به نادى المناد الملك لله العزيز الحميد قد اظهرنا الاحمد الا زغندى وبعثنا المحمد الفروغى ليبشر اهل الارض والسما بهذ النور الساطع المبين انا ذكرناه ما من قبل آيات قررت بها ابصار العارفين " انتهى .

### مطلب پنجم

جمال قدم جل جلاله در لوح مبارك باعزاز احبای اشتهارد میفرمایند قوله تبارك وتعالى :

" يا سمندر عليك ثنائى اوليائى الف و شين را از قبل مظلوم سلام و تكبير برسان و ارد شد برايشان آنچه كه بر نفس حـق و ارد شد انا نأمرهم بالصبر و الا صطار و ندعوا الله ان يخلصهم من شر الا شرار الذين نقضوا ميثاق الله و عهده اولئك عباد زينوا رؤسهم بكرة الخضراء و البيضا و افتوا على الذى ناحوا فى فراقه و كانوا ان يسألوا الله فى الليلالى و الا يمام

لقاءه لعمري الله تجسم اقوالهم و اعمالهم و عقايدهم و جعلهم  
من اصحاب السعير" انتهى .

### مطلب ششم

ابراء ابرص و اكمه

جمال قدم جل جلاله در لوحى ميفرمايند قوله تعالى :

" قل يا قوم قد جاء الروح مرة اخرى ليتم لكم ما قال من قبل  
كذلك و عدتم به فى الالواح ان انتم من المعارفين انه يقول  
كما قال و انفق روحه كما انفق اول مرة حبا لمن فى السموات  
والارضين ثم اعلم بان الابن حيا الذى اسلم الروح قد  
بكت الاشياء كلها ولكن بانفاقه روحه قد استعد كل شئ كما  
تشهد وترى فى الخلايق اجمعين كل حكيم ظهرت منه  
الحكمة وكل عالم فصلت منه المعلوم و كل صانع ظهرت منه  
الصنایع وكل سلطان ظهرت منه القدرة كلها من تائيد  
روحه المتعالى المتصرف المنير و نشهد بانه حيا الذى اتى  
فى العالم تجلى على الممكنات و به ظهر كل ابرص و  
دا الجهل و الممى و بر كل سقيم عن سقم الغفلة و الهوى  
و فتحت عين كل عمى و تزكت كل نفس من لدن مقتدر قد يبر  
و فى مقام تطلق البرص على كل ما يحتجب به المبد عن عرفان  
ربه و الذى احتجب انه ابرص ولا يذكر فى ملكوت الله العزيز  
الحميد و اننا نشهد بان من كلمة الله طهر كل ابرص و بر"

كل عليل و طاب كل مريض و انه لمظهر العالم طوبى لمن  
 اقبل اليه بوجه منير ثم اعلم بان الذى صعد الى السماء قد  
 نزل بالحق و به مرت روايح الفضل على العالم و كان ربك  
 على ما اقول شهيد قد تعطر العالم برجوعه و ظهوره و الذين  
 اشتغلوا بالدنيا و زخرفها لا يجدون عرف القمص و انما  
 وجدناه م على غفلة عظيم قل ان الناكوس يصيح باسمه  
 و الناكور يذكره و يشهد نفسه لنفسه طوبى للمعارفين انتهى .  
مطلب هـ فتح

صورت صلاتى كه براى برآورده شدن حاجات مشروعه مهمه  
 از قلم اعلى نازل شده است :

در هنگام شستن دست بگويد :

" ايرب طهرنى عن سواك ثم استمدنى للقائك فى يوم ظهور  
 جمالك و قيام نفسك ثم قد سنى عما احتجبنى عن جمالك  
 المنير و خلصنى يا الهى لمرقان نفسك الملى العليم "

در حين شستن صورت بگويد :

" اى رب هذا وجهى اغسله كما امرتنى بهذا الماء ازايا  
 الهى اسئلك باسمك الذى احتجب عنه العباد الا الموحدون  
 من برقتك بان تغسل وجهى بما رحمتك الذى جرى عن  
 يمين عرش عظمتك ليكون خالصا لوجهك المقدس المشرق  
 اللامع اى رب فاحفظه عن التوجه الى غيرك و الاقبال الى

الذین هم کفروا بآیاتک الکبری فی ظهورنفسک العلی الا علی  
باسمک الا قدس الا منع الا بدع الا بهی ولا تجعلنی یا الهی  
محروما عن لحظات اعین عنایتک ولا ما یوسا عن نفعات  
قدس الطافک وانک قد کنت لمن دعاک مجیبا ولمن طلب  
لقاک قریبا و انک انت ذوالفضل العظیم ای رب فاجعله  
مستضیئا فی یوم الذی تسود فیہ الوجود ومشرقا بانوار  
وجهک الکریم\*

پس از آن خود را معطر نماید و روی بقبله بایستد و هر دو دست  
بدرگاه خدا بلند کند و بگوید :

\* ای رب اسئلك باسمک الذی به تجلیت علی الممكنات و<sup>ستعملیت</sup>  
علی الکائنات بانک کما عطرتنی بهذا عطرنی من نفعات  
رضوان قدس رحمانیتک و فوحات التی تأتي بهار ارحمة  
قمیص نفسک المزیز المنیر لئلا یجد منی الا روائح قدس فضلك  
واحسانک و اكون بکلی مقبلا الیک و منقطعا عن دونک وانک  
انت المقتدر علی ما تشاء\* وانک انت الکریم الرحیم ای رب یا  
محبوبی و مقصودی و رجائی و مالک ذاتی و نفسی فانزل  
حینئذ علی عبدک ما ینبغی لسلطان عنایتک و اکرامک و ما یلیق  
لبدائع فضلك و امتنائک و لا تحرمنی یا الهی عما قدرته فی  
سما\* مشیتک و هوا\* ارادتک لا صفیاءک الذین اختصصتهم  
لنفسک المزیز الجمیل ای رب انا الفقیر قد تمسکت بحبل

عنايتك وانا الذليل قد تشبثت بخيط عزك واجلالك وانا  
الضعيف قد استقرت الى خيام عز اقتدارك وخباه مجد  
حكومتك و سلطانك فما انا يا الهى قمت بين يديك راجيا  
فضلك و ناسيا سواك وهاربا عن دونك ومقبلا الى حرم  
وصلك وكمبة رضائك هل لدونك من وجود لا توجه اليه  
اولسوائك من ظهور لا قبل اليه لا فوجمالك بل كل ذى ظهور  
ممدوم عند ظهورات انوار قدس كبريائك و كل ذى علوم مفقود  
لدى شئون عز طوك وارتفاعك فانزل يا الهى على عبدك  
ما يجعله غنيا عما خلق بين السموات والارضين وانك انت  
ارحم الراحمين "

دستهای خود را بزر آورده و بیک قدم بسمت قبله همیشه رود با  
و بگوید :

" ای ربّ تجلّ علی فی هذا المقام ما تجلیت به علی الکبیر  
فی فاران حبک و حوریب عنايتک و سینا " عز رحمانیتک المیز  
المنیع ثم انقطعتنی یا الهی عن الاسماء و ملکوتها لئلا  
احتجب بها عن الذی خلقها با مر من عنده و انک انت علی  
کل شیء قدير ثم اسمعنی یا الهی نداءک عن کل الاشجار  
كما اسمعته من سدره امرک عبدک الذی اصطفیته و ارسلته  
علی العالمین "

یک قدم بیشتر برود و بگوید :

" اى ربّ تجلّ علىّ فى هذا المقام كما تجليت على السروح  
 لا قوم على ثناء نفسك وانطق بآياتك بين عبادك الغافلين  
 لعل بذلك يظهر قلوبهم عن الشك والريب فى امرك الذى  
 به انصمق كل من فى السموات والارضين الا معدود قليل  
 ايرب قدّسنى فى فملك المقام عن الصفات و خبروتها التى  
 يكون حائلا بينى وبين مشاهدة انوار الذات ثم اسقنى يا  
 الهى لأسى البقاء من ايدى ذكر اسم ربى الملى الاعلى  
 فى هذه الكرة الاخرى وانك لذو فضل عظيم ايرب ذقنى  
 من كوشر الحيوان لاشتمل من حرارة حبك على شأن يشتمل  
 منى عبادك ثم اجر من فى سلسبيل الصرفان فى عرفان  
 نفسك الرحمن لاستدل به على بريتك الذين اضطربوا على  
 صراطك الواضح اللائح المستقيم "

قدم سيم را برداشته پيشتر برود بايستد وبگويد :

" اى ربّ تجلّ علىّ فى هذا المقام كما تجليت على انبيائك  
 واصفيائك المقربين ثم انقط عنى يا الهى عن الدنيا والاخرة  
 ثم ادخلنى فى جنة لقاءك وفى رضوان بهائك المميز المنير  
 اى ربّ فامح عن قلبى كل ذكر لا قوم على ثنائك بين السموات  
 والارضين اى ربّ فاغفر جريراتى الكبرى و خطيئاتى المعظمى  
 وما فرطت فى جنب ربى الملى الاعلى وتوقفت على صراطه  
 الذى احاط العالمين اى ربّ فالبسنى ثوب الغفران

وخلع الايقان و انك قاضى حوائج الطالبين \*

به سجده برود و در سجده بگوید :

" لك الحمد يا الهى على بدائع احسانك و ظهور الطافك  
فى حقى بحيث علمتنى سبل عرفانك و مناهج هدايتك اذ ايا  
الهى اسئلك بنور وجهك الذى به استضاء الممكنات و استنار  
الكائنات بان لا تجعلنى من الذين سمعوا نداءك و ما اجابوك  
واظهرت لهم نفسك باعلى ظهورك و ابهى طلوعك و ما اطاعوك  
ثم اجعل لى مقعد عز فى جوار اسمك الرحمن فى رضوان  
الذى خلقته فى قطب الجنان ثم الحقنى بعبادك المقربين  
ثم ارزقنى كل خير فى علمك ثم ابتعثنى يوم القيمة بين يدي  
مظهر نفسك المتعالى العلى القدير " انتهى

پس از آن سر از سجده بردارد و حاجت خود را از خداوند  
بخواهد . انتهى

### مطلب هشتم

قبل از اظهار امر :

" بسمى الذى به فتح باب العطاء على من فى الارض و السماء  
ذرات كائنات شاهد و حقايق ممكنات گواه كه اين عبد از ظهور  
واظهار امر مقصودى جز نجات عباد و اطفا نارضفينه و عناد  
نداشته و ندارد . در ليالى ندايش مرتفع و در اسحار حنينش  
و در ايام ضجيجش . در كتب سماوى از قرارى كه بعضى از

احزاب ذکر نموده و مینمایند حَرَقُ کتب و قتل نفوس و منع از اتحاد که سبب اعظم است از برای ترقی عباد و ارتقاء بلاد بوده و لکن در فرقان و بیان اعظم از آن مذکور و مرقوم اینمظلوم در طفولیت در کتابیکه نسبتش بمرحوم مغفور ملا باقر مجلسی بوده غزوه اهل قریظه را مشاهده نمود و از آن حین مهموم و محزون بود بشأ نیکه قلم از ذکرش عاجز اگر چه آنچه واقع شده امر الله بوده و مقصود جز قطع دابر ظالمین نبوده و لکن چون در بای عفو و فضل بیکران مشاهده میشد لذا در آن ایام از حق جل جلاله میطلبید آنچه را که سبب محبت و الفت و اتحاکل من علی الارض بوده تا آنکه در دویم ماه مولود قبل از طلوع جمیع اطوار و ذکر و فکر منقلب شد انقلابی که بشارت عروج میداد این انقلاب تا دوازده یوم متتابع و متوالی نازل و ظاهر بعد امواج بحر بیان مشهود و تجلیات نیرالظمینان مشرق و موجود الی ان انتهی الامر الی حین الظهور از افزت بما جعله الله مبداء فرح العالمین و مشرق العطاء لمن فی السموات و الارضین و بعد از قلم اعلی آنچه سبب زحمت و مشقت و اختلاف بوده بامر مبرم محتوم برداشتم و آنچه علت اتفاق و اتحاد نازل و جاری لاینکر فضل هذال الظهور الّا کل غافل محجوب و ظالم مبعوض . الواح نازله مقدسه و لوح فدا شاهد و گواه طوبی للمنصفین و طوبی لكل صادق امین



انك اذا سمعت ندائی من لوحی و رأیت ملاح من افقه  
 فضلا من عندی قل الهی الهی لك الحمد بما اسمعتنی  
 ندائك و عرفتنی ما كان مكنونا فی علمك و مستورا من اعین  
 عبادك اسئلك یا سلطان الوجود و الحاکم علی الغیب و الشهور  
 ان توفقنی علی ذكرك و خدمتك و خدمة اولیائك ثم ایدنی  
 علی استقامة لا تبدلها شعونات خلقك و شبهات عبادك انك  
 انت المقتدر المزیز الوهاب "

### مطلب نهم

در باره سرزمین شام در لوح ملا علی بگستانی نازل  
 قوله تعالی :

" بسمی المظلوم فی دیار بارک الله ارضها و لمن اهلها  
 فی کتب انزلها من قبل علی النبیین و المرسلین " انتهى .

### مطلب دهم

در لوح ملا علی بگستانی راجع به وراثت کلیم نازل قوله تعالی :  
 " ابنا خلیل و وراثت کلیم را محض فضل و عنایت از ارض غیرا  
 بافق اعلی کشیدیم و از شمال و هم بپیمین یقین راه نمودیم ....  
 یا اعلی از حق بطلب وراثت کلیم طرا را بامانت و دیانت و تقدیس  
 و تنزیه مزین فرماید بعضی در اطراف بمابینبغی عاظمند از  
 حق بطلب کل را موید فرماید بر آنچه سبب ارتفاع و ارتقا است.  
 انتهى .

مطلب یازدهم

تعلیمات مبارکه و اعراض نفوس . در لوح ملاعلی هجستانی  
نازل قوله تعالی :

" یا علی ازوضای غافلین و زماجیر مشرکین محزون باشید  
عنقریب رایات عدل و انصاف در اطراف باس حق مرتفع شود  
جميع ملوک الیوم این طایفه را اول فساد میدانند چه که  
فی الحقیقه در اوائل اعمالی از بعضی از این طایفه ظاهر که  
فرائض ایمان مرتعد در اموال ناس من غیر از آن تصرف مینموند  
ونهب و غارت و سفک بوما را از اعمال حسنه میشمرند حقوق  
هیچ حزبی از احزاب را مراعات نمینمودند و آن نفوس  
همچه گمان میکردند که این اعمال مقبولست مع آنکه بطر از  
محبت الهی مزین و بافسر انقطاع مکلل از غایت سادگی  
و عدم ادالاع باین اعمال مرتکب و جمیع را من عند اللّٰه  
میدانستند و این اعمال سبب اجتناب ناس و وضو و اعراض  
خلق از حق شد حال ازید از سی سنه نارفاسد و محاربه  
و نزاع و جدال در جمیع اطراف و اقطار افسرده و مخمور  
مع ذلك هنوز در شک و ریبهند سبحان اللّٰه در الواح الهی  
آنچه سبب حزن است نهی شده تا چه رسد باعمالی که علت  
جزع و فزع ناس گردد . انتهی

مطلب دوازدهم

در تفسیر بیان مرحوم سید کاظم رشتی در خطبه کتاب شرح  
 قصیده . در لوح ملا علی بگستانی نازل قوله تعالی :  
 " الحمد لله الذی تجلی علی الکائنات بالنقطة التي كانت  
 مقدسة عن الجهات والنقاط وانها لهي التي لا يرى فيها  
 الا الله منزل الآيات وتنطق في كل الاشياء لا اله الا هو  
 المهيم على من في الارضين والسموات وانها لهي التي  
 طرزت بها اللوح في ملكوت الانشاء وزينت جبـروت  
 الاسماء والصفات وحكت عن تلك النقطة في مقام الاسماء  
 نقطة تحت الباء البارزة عنها الهاء واخبر عنها الكاظم  
 بقوله الحمد لله الذی جعل ديباج كتاب الكينونة بسر  
 البنيونة بطراز النقطة البارزة عنها الهاء بالالف بلا اشباع  
 ولا انشقاق وانه قد اراد من النقطة الباء وانها اتصلت  
 بالهاء ظهر الاسم الاعظم الذی به ارتعدت فرائض الامم و  
 تزلزل من في العالم وبه انصعق من في السموات والارض الا  
 من شاء الله مظهر البينات وانه لمكلم موسى من الشجرة في  
 السينا وينطق من افقه الابهي ظاهرا باهرا انه لا اله  
 الا انا المقدس عن الازكار انتهى .

مطلب سیزدهم

راجع بکتاب مبارک ایقان در لوح بگستانی ملا علی  
 میفرمایند قوله تعالی :

اینکه در باره کتاب مبارک ایقان مرقوم داشتند این سنه و سنه  
 قبل حسب الامر مجدد در حضور عرض شد و بطراز بدیع  
 مزین انشاء الله يك جلد از آن ارسال میشود تا طالبین  
 و مقبلین از روی آن بنویسند اگرچه کل مآظهر من عنده هو  
 حق لا ریب فیه ولكن اکثری از آنچه نازل شده مان نسخه  
 اول با طرف رفت من غیر ملاحظه<sup>۱</sup> انتهى .

### باب چهارم

لوح مبارک در جواب سائل از بسط الحقیقه

قولہ تمالی :

هو الله تعالى شأنه المظمة والكبرياء

" وما سئل السائل في قول الحكماء بسط الحقیقه كل الاشياء  
 قل فاعلم ان المقصود من الاشياء من هذا المقام لم يكن الا  
 الوجود وكمالات الوجود من حيث هو وجود ومن الكل الواجد  
 وهذا كل لا يذکر عنده بعض ولا يقابله جزء والحاصل ان البسيط  
 الحقیقه لما كان بسیطاً من جميع الجهات انه واجد ومستجمع  
 بجميع الكمالات لا حد ولا نهاية لها چنانچه فرموده اند  
 ليس لصنمه حد محدود بلسان پارسى ذکر میشود مقصود  
 حکیم از اشياء در عبارت مذکورہ کمالات وجود من حيث هو  
 وجود است و از کل دارائی یعنی واجد ومستجمع جميع

کلمات نامتناهی است بنحو بساطت و امثال این بیانات در مقامات ذکر توحید و قوت و شدت وجود ذکر کرده اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود منحل بوجودات غیرمتناهی شده سبحانه سبحانه عن ذلك چنانچه خود حکما گفته اند بسیط الحقیقه کل الاشیا و لیس بشئی من الاشیا و فی مقام آخر ان انوار بسیط الحقیقه تری فی کل الاشیا و این ببصر باصر و نظر ناظر منوط است ابصار حدیده در کل اشیا آیات احدیه را مشاهده مینمایند چه که جمیع اشیا مظاهر اسما الهیه بوده و هستند و حق لم یزل و لا یزال مقدس از صعود و نزول و حدود و اقتران و ارتباط بوده و خواهد بود و اشیا در امکانه حدود موجود و مشهور چنانچه گفته اند لماکان وجود السواجب فی کمال القوة والشدة لو یجوز ینحل بوجودات غیرمتناهی و لکن لا یجوز فما انحل در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکما اگر بهتمامه اظهار رود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار لطیف و رقیق مشاهده میشود لذا قلم مختار باختصار اکتفا نمود در مقام در توحید مشاهده میشود توحید وجودی و آن این است که کل را بلانفی میکنند و حق را بالا ثابت یعنی غیر حق را موجود نمیدانند باین معنی که کل نزد ظهور و ذکر اوفنای محض بوده و خواهد بود بود کل شیء هالك الا وجهه یعنی

مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمیشود  
 چنانچه فرموده اند **كان الله ولم يكن معه شيء والا ن يكون**  
**بمثل ما قد كان مع آنکه مشاهده میشود که اشیا موجود بوده**  
**و هستند مقصود آنکه در ساحت او هیچ شیئی وجود نداشته**  
**و ندارد در توحید وجودی کل هالك و فانی و وجه که حنیق**  
**است دائم و باقی و توحید شهودی آن است که در کل شیئی**  
**آیات احدیه و ظهورات صمدانیه و تجلیات نور فردانیسه**  
**مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی نازل سنر بهم آیاتنا**  
**فی الافاق و فی انفسهم در این مقام در کل شیئی تجلیات آیات**  
**بسیط الحقیقه مشهور و هویدا مقصود حکیم این نبوده که**  
**حق منحل بوجودات نامتناهییه شده تعالی تعالی من**  
**ان ينحل بشئی او یحد بحد او یقترن بما فی الابداع لم یزل**  
**كان مقدسا عن دونه و منزلها عما سواه نشهد انه كان واحدا**  
**فی ذاته و واحدا فی صفاته و کل فی قبضة قدرته المهیمنه**  
**على العالمین و در مقامی کل ما ذکر او یذکر یرجع الی الذکر**  
**الا ول چه که حق جل و عزّ غیب منیع لایدرک است در این**  
**مقام کان و یكون مقدسا عن الازکار و الاسماء و منزلها عمل**  
**پدر که اهل انشاء السبیل مسدود و الطلب مردود لکن**  
**آنچه از کار بدیمه و اوصاف منیمه که از لسان ظاهر و از قلم**  
**جاری است بکلمه علیا و قلم اعلی و زروه اولی و وطن حقیقی**

و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود اوست مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید در این مقام کل اسما<sup>ء</sup> الحسنی والصفات العلیا ترجع الیه و لا تجاوز عنه کما ذکر ان الفیض هو مقدس عن الاذکار کلها و مقر نور توحید اگرچه در ظاهر موسوم باسم محدود محدود مشاهده میشود ولیکن در باطن بسیط مقدس از حدود بوده و این بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من کل الجهات در این مقام معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیه و مطلع نور احدیه مری کل اشیا<sup>ء</sup> است و دارای کمالا لا تحصى و از برای این کلمه در این مقام بیانی در کائنات عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور لا ینبغی ذکره فی الحین عسی<sup>۱</sup> ان یأتی به انه لهو العلیم الخبیر.

و دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک ننموده اند فی الحقیقه نمیتوان بظاهر قول کفایت نمود و بشماتت برخاست مگر در کلمات نفوسیکه متجاهر بکفر و شرک باشند قول چنین نفوس قابل تأویل نه و حکما<sup>ء</sup> فرق مختلفه بوده هستند بعضی آنچه ذکر نموده اند از کتب انبیا<sup>ء</sup> استنباط کرده اند و اول من تدرس بالحکمة هو ادریس لذا سمی بهذا الاسم و او را هرص نیز گفته اند در هر لسان با سمی موسوم است و در هر فنی از فنون حکمت بیانات وافیه و کافیه فرموده اند و بعد از او بلینوس از السواح

هرسبه استخراج بعضی علم نموده و اکثر حکما از کلمات  
 و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیه و حکمتیه نموده اند  
 باری این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو  
 بوده و هست و بعضی از بالفین حفظا لا مرالله در ظاهر رد  
 فرموده اند و لکن این عبد مسجون لا یذکرا الا الخیر و دیگر  
 الیوم یومی نیست که انسان مشغول با دراک این بیانات شود  
 چه که علم باین بیان و امثال آن انسان را غنی ننموده و نخواهد  
 نمود مثلا حکیمی که باین کلمه تکلم نموده لوکان موجودا  
 والذین اقرواله فیما قال ثم الذین اعترضوا علیه کل در صقع  
 واحد مشاهده میشوند هر یک بعد از ارتفاع ندا مالک اسما  
 از زمین بقمه نورا بکلمه بلی فائز شد مقبول و محمود و درون  
 آن مردود چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی زروه حقایق  
 و عرفان مشاهده مینمودند علی شأن ظنوا بان ما خرج من  
 افواههم انه قسطاس توزن به الا قوال واسطرلاب یؤخذ عنسه  
 تقویم المبدء والمآل مع ذلك در ایام ربیع رحمن و بسوب  
 اریاح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال ولا من اقرار اگر  
 نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقف  
 کند لدی الحق مذکورنه و از اجهل ناس محسوب چه مقصود  
 از علوم عرفان حق بوده هر نفسی از این طراز امنع اقدس  
 ممنوع ماند از مبتین در الواع مسطور ای حسین مظلوم میفرما<sup>پسند</sup>



قول عمل میخواد. قول بلا عمل کنحل بلا عمل او کسب بلا شمر  
 در حکیم سبزواری مشاهد کن در ابیات خود شمیری ذکر نموده  
 که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه والا زمزمه  
 انی انا الله در هر شجری موجود در مقام بیان باین کلمه تکلم  
 نموده و مقصود آنکه عارف بالله بمقامی صعود مینماید که چشمش  
 بمشاهده انوار تجلی مجلی منور و گوشش باصفا نداء او از کل  
 شیئی فائز این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه  
 اظهار نموده اند این مقام قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود  
 ندای سدره الهیه را که بر اعلی البقعه مابین بریه تصریحاً  
 من غیر تأویل مرتفع است و باعلی النداء کل راندا میفرماید  
 ابد اصفا ننموده چه اگر اصفا شده بود بذکرش قیام مینمود  
 حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده  
 و یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم  
 مانده او عرف و ستر او عرف وانکر باری بسا از نفوس که تمام  
 عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده اند و در حین اشراق  
 انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم محروم مانده اند الا سر  
 بید الله یعطی من یشاء ما یشاء و یمنع من یشاء ما اراد انه  
 له و المحمود فی امره و المطاع فی حکمه لا اله الا هو العلیم  
 الحکیم " در این ایام در یکی از الواح نازل :

"کم من ذی عمامة منع و اعرض و کم من ذات مقنعة عرفت و اقبلت

وقالت لك الحمد يا الله العالمين كذلك جعلنا اعلاهم  
اسفلهم واسفلهم اعلاهم ان ربك لهو الحاكم على ما يريد  
يا حسين قل لمن سئل دع الفدير والبحر الا عظم امام  
وجهك تقرب اليه ثم اشرب منه باسم ربك المليم الخبير  
لعمري انه يبلغك الى مقام لا ترى في العالم الا تجلى حضرة  
القدم وتسمع من السدرة المرتفعة على العلم انه لا اله الا هو  
المقتدر العزيز القدير هذا يوم ينبغى لكل نفس ان اسمع  
النداء من مطلع البداء يدع الوري ورائه يقوم ويقول بلسى  
يا مقصودى ثم لبيك يا محبوب العالمين قل يا ايها السائل  
لو ياخذك سكر خمريان ربك الرحمن وتعرف فيه من الحكمة  
والتبيان لتضع الا مكان وتقوم على نصرة هذا المظلوم الغريب  
وتقول سبحان من اظهر الجارى المنجمد والبسيط والمحدو  
والمستور المشهود الذى اذا يراه احد فى الظاهر يجده  
على هيكل الانسان بين ايدى اهل الطفيان واذا يتفكر  
فى الباطن يراه مهيمنا على من فى السموات والارضين استمع  
ما تنطق به النار من السدرة المرتفعة النوراء على البقعة  
الحمراء يا قوم اسرعوا بالقلوب الى شطر المحبوب كذلك قضى  
الامر واتى الحكم من لدن قوى امين يا ايها السائل قد  
ذكر ذكرك لدى الوجه فى هذا السجن المبين لذا نزل  
لك هذا اللون الذى من افقه لا تحت شمس الطاف ربك

العزیز الحمید اعرف قدرہا و اغل مہرہا انہا خیر لک ان کنت  
 من العارفين نسل اللہ ان یؤیدک علی امرہ و ذکرہ و یقدر لک  
 ما ہو خیر لک فی الدنیا والاخرہ انہ مجیب دعوة السائلین  
 وارحم الراحمین یا ایہا العبد اذا انجذبت من نفحات  
 اشارات مالک الاسماء و استنورت بانوار الوجه الذی اشبرق  
 من مطلع البقاء توجه الی الافق الاعلیٰ قل یا فاطر السماء و مالک  
 الاسماء استئذک باسمک الذی بہ فتحت ابواب لقاءک علی  
 خلقک و اشرقت شمس عنایتک علی من فی ملک ان تجعلنی مستقیما  
 علی حبک و منقطعا عن سوائک و قائما علی خدمتک و ناظرا  
 الی وجہک و ناطقا بثنائک ای رب ایدنی فی ایام ظہور مظهر  
 نفسک و مطلع امرک علی شأن احرق السبحات بفضلک و عنایتک  
 و احرق الحجابات بنا رحمبتک ای رب انت القوی و انا الضعیف  
 و انت الفنی و انا الفقیر استئذک ببحر عنایتک ان لا تجعلنی  
 محروما من فضلک و مواہبک یشہد کل الاشیا بعظمتک و  
 اجلالک و قوتک و اقتدارک خذ یدی بید ارادتک و انقذنی  
 بسلطانک ثم اکتب لی ما کتبتہ لاصفیائک الذین اقبلوا الیک  
 و وفوا بعهدک و میثاقک و طاروا فی هوا ارادتک و نطقوا  
 بثنائک بہن بریتک انک انت المقتدر المہین المتعالی العزیز  
 الکریم .

## باب پنجم

لوح مبارك در جواب عریضه جناب

ابوالفضائل گلپایگانی

علیه رحمة الله وبهائسه

قوله تعالى :

در عریضه جناب میرزا سید ابوالفضل علیه ۶۶۹ سؤال شده است : " اینکه در باره جناب فرزانه صاحب علیه عنایة الله مرقوم داشتند حالت ایشان و ما عنده معلوم و واضح است و آنچه هم ارسال نموده اند شاهد و گواه و اما سئوالات ایشان مصلحت نبود که واحدا بعد واحد ذکر گردد و جواب عنایت شود چه که مغایر و مخالف بود با حکمت و ما عند الناس و لکن در آنچه از سماء عنایت مخصوص ایشان نازل اجوبه بکمال ایجا و اختصار که از اعجاز است ذکر شده است ایشان گوید درست ملاحظه ننموده اند چه اگر مینمودند شهادت میدادند که حرفی از آن ترك نشده و بکلمه ان هذا البیان محکم مبین ناطق میگشتند . سئوالهای ایشان این بوده :

نخست آنکه شت و خشوران به آبادی با شت زرتشت بیست و هشت تن بودند و همگی آئین و کیش یکدیگر را بر افراشتند و از میان برنداشتند و هر تن که پدیدار گشتند

بدرستی و راستی پرمان و آئین پیش‌گواه بودند و سخنی در  
 نابودن آن آشکارا ننمودند و میفرمودند از خدا بهما رسیده  
 و ما بهندگان رسانیم چند تن از کیش‌آوران هند و گفته اند  
 ما خدائیم و باید آفریدگان اندر پرمان ما باشند و هنگامیکه  
 آشوب و جدائی در آفریدگان پدید آید بیائیم و آنرا از میان  
 برداریم و هر یک پدید آیند گویند من همانم که اندر نخست  
 بودم آئین انگیزان و اسپین چون داود و ابراهیم و موسی و  
 عیسی میفرمودند و خشوران پیش درستند آن زمان پرمان  
 چنین بود و اکنون چنین است که من میگویم کیش‌آورتازی  
 فرمود در پیدایش من همگی پرمانها نادرست و پرمان پرمان  
 من است از این گروه کدام را میپسندند و به کدام راه‌پیران  
 برتری میدهند ؟

اولا آنکه در یک مقام مراتب انبیا از یکدیگر فرق داشته مثلا  
 در موسی ملاحظه فرمائید صاحب کتاب و احکام بوده و جمعی  
 از انبیا و مرسلین که بعد از آن حضرت مبعوث شدند بر اجرای  
 شریعت او مأمور بودند چه که آن احکام منافی آن زمان نبوده  
 چنانچه در صحف و کتب ملحقه بتوریه واضح و مبرهن است  
 و اینکه ذکر نموده که صاحب فرقان فرموده در پیدایش من همگی  
 پرمانها و آئینها نادرست و پرمان پرمان من است آن معدن  
 و منبع حکمت ربانیه چنین کلمه نفرموده بلکه تصدیق فرموده

آنچه که از سما مشیت الهی بر انبیا و مرسلین نازل شده  
بقوله تعالی :

"الم الله لا اله الا هو الحی القيوم نزل عليك الكتاب بالحق  
مصدقاً لما بين يديه و انزل الفرقان الى آخر قوله تعالی  
و فرمود کل از نزد خدا آمدند و بخدا راجعند در این مقام کل  
نفس واحده بودند چه از خود پیامی و کلمه و امری نگفته اند  
و ظاهر ننموده اند آنچه گفته اند از جانب حق جل جلاله بود  
و جمیع ناس را بافق اعلی دعوت فرموده اند و بحیوة جاودانی  
بشارت داده اند در این صورت بیانات مختلفه جناب صاحب  
بحروفات متفقه یعنی بکلمه واحده راجع میشود و اینکه مرقوم  
داشته اند از این گروه کدام را میپسندند و بکدام راه بران  
را برتری میدهند در این مقام شمس کلمه لا نفرق بین احد  
من الرسل طالع و مشرق است و مقام دیگر مقام و فضلنا  
بعضهم علی بعض است چنانچه از قبل ذکر شده آنچه جناب  
صاحب سؤال نموده اند در این کلمه مبارکه جامعه محکمه  
علیامکنون و مستور است قوله تبارک و تعالی :

اینکه از نامه ۵۱ آسمانی پرسش رفته بود رگ جهان در دست  
پزشک دانا است درد رومی بیند و بدانای درمان میکند  
هر روز را رازی است و هر سر را آوازی درد امروز را درمانی  
و فردا را درمان دیگر امروز را نگران باشید و سخن از امروز

رانید \* انتهى .

هرمنصفی گواهی میدهد که این کلمه از مرایای علم الهی محسوب و جمیع آنچه سؤال نموده بکمال ظهور و بروز در او منطبع و آشکار طوبی لمن اوتی بصر من لدی الله العلیم الحکیم و سؤال دیگر صاحب یگانه جهان طائفه در طائفه هستند طائفه میگویند جمیع عوالم مشهود از زره تاشمس حق مطلقند و غیر حق مشهود نیست طائفه دیگر میگویند ذات واجب الوجود حق است و انبیا و اسطه مابین خدا و خلق را راه نمائی بسوی حق نمایند طائفه دیگر میگویند کواکب خلق حضرت واجب الوجودند و بقیه اشیا تماما اثر و فواید آنهایند بشهود میآیند و میروند مانند حوضی که پر آب میشود گرمها از او تولد میگردد میآیند و میروند طائفه دیگر میگویند حضرت واجب الوجود طبیعتی خلق فرموده که از اثر و فواید او زره تاشمس بشهود میآیند و میروند اول و آخری ندارند چه حسابی و چه کتابی مانند آنکه باران میآید گیاه میروید و تمام میشود سایر چیزها مثل بان پیغمبرها و سلاطین که قانون و نظمی قرار داده اند بجهة نظم مملکتی و تدابیر مدنی بوده انبیا بقسمی و سلاطین بطور دیگر سلوک کرده اند نبی گفته که خدا فرمود مردم مطیع و منقاد شوند سلاطین با فو و شمشیر با خلق رفتار کرده اند

از این چهار طایفه کدام مقبول حق است ؟

جواب :

جمیع این فقرات در بیان اول که از لسان رحمن جاری شده بود لعمرا لله اوست حاوی و دارای آنچه ذکر شد چه که میفرماید امروز رانگران باشید و سخن از امروز رانید چه که امروز سلطان ظهور ظاهر و مکنم طور ناطق هر چه بفرماید اوست اساس متین از برای بناهای مد این علم و حکمت عالمیان هر نفسی با تشبیت شد او در منظر اکبر از اهل بصر مذکور این کلمه علیاً از ظم اعلی جاری قوله جل و عز :

" امروز روز بصر است چه که وجه الله از افق ظهور ظاهر و لایح و امروز روز سمع است چه که ندای الهی مرتفع کل بایسد امروز آنچه از مطالع کتب و مشرق وحی و مظهر علم و معدن حکمت ربانی ظاهر شد بآن تشبیت نمایند و بآن ناطق گردند پس معلوم و محقق شد که جواب سئوال در ملکوت بیان از مطالع علم رحمن نازل و ظاهر طوبی للمارفین "

و این چهار فقره که ذکر شده این بسی واضح و معلوم است که فقره دوم اقرب بتقوی بوده و هست چه که انبیا و مرسلین و سایر فیض الهی بوده اند و آنچه از حق بخلق رسیدگی شده بواسطه آن هیاکل مقدسه و جواهر مجرد و مهابط علوم و مظاهر امر بوده و فقرات دیگر راهم میتوان توجیه نمود چه که



در مقامی جمیع اشیا<sup>۱</sup> مظاهر<sup>۲</sup> را سما<sup>۳</sup> و صفات الهی بوده و هستند  
اینکه از سلاطین مرقوم داشته اند فی الحقیقه ایشان مظاهر  
اسم عزیز و مشارق اسم قدیر حق جل جلاله اند و جامه که  
موافق آن میاکل عزیزه است عدل است اگر بطراز آن فائز  
شوند اهل عالم براحات کبری و نعمت عظمی متنعم گردند  
و هر نفسی که فی الجمله از رحیق علم الهی آشامید جواب  
امثال این مسائل را باده های واضحه مشهوده آفاقیه  
و آیات ظاهره و باهره انفسیه بیان مینماید اگرچه الیوم امر  
دیگر ظاهر و گفتگوی دیگر لایق سئوال و جواب در اول تسم  
عهدش منقضی شد . اینست که میفرماید قوله جل و عزّ :

" لیس الیوم یوم السئوال اذا سمعت النداء<sup>۴</sup> من مطلع الکبریا<sup>۵</sup>  
قل لیبیک یا اله الا سما<sup>۶</sup> و فاطر السما<sup>۷</sup> و اشهد انک ظهرت و  
اظهرت ما اردته امرا من عندک انک انت المقتدر القدیر  
انتهی .

آنچه صاحب یگانه نوشته اند جواب کل واضح و مشهود است  
و آنچه از سما<sup>۸</sup> عنایت الهی مخصوص ایشان نازل مقصود آنکه  
ترنمات خوش حماه بقا و زمزمه ای اهل فردوس اعلی را  
بشنوند و حلاوتند ارا بیابند و باثر آن مشی نمایند  
یومی از ایام کلمه از لسان مبارک در باره ایشان شنیده که  
دلیل بر آنست وقتی موفق شوند بر امریکه نکرش بطراز خلود

هزار آمال و رجا و طلب و ابتهال از غنی متعال اولاد خواستند تا اثری از ایشان در ارض باقی بماند و حال آنکه نمیدانند آن اثر اثر صالح باشد یا دون آن و لکن در این ایام اگر نفسی بعرفان حق فائز شود و بثنایش ناطق گردد و بخد متش موفق شود ذکرش و ثنایش بدوام ملك و ملكوت باقی خواهد ماند .

مطلب یکصد و هشتاد و هشتم - سجن تبدیل

بقصر گردید

قوله تعالى : " يا سمندر ان استمع ندا " مالك القدير انه يذكر في منظره الاكبر في هذا السجن الذي بدله الله بالقصر الاظهر زعماً للذين حبسوه وانكروه ان ربك لهم والمقدر القدير ان الذي امر بسجني يصيح وينوح في العذاب وربك الوهاب في هذا المقام الكريم . "

مطلب یکصد و هشتاد و نهم - الغاية القصوى

قوله تعالى : " . . . قد فاز ذكره و ثنائه بالا صفا " في هذا المقام الذي سمي بالافق الاعلى في كتاب الاسماء و بالغاية القصوى في الجزيرة الخضراء و بسماء هذه السماء من قلس الابهى و بالسجن الاعظم في ملكوت الانشاء ان

رَبِّهِ الرَّحْمَنِ لَهُوَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ .

مطلب يكصد و نودم - هذا يوم اللـه

در لوح خواجه كمال الدين نراقى مورخ ١٢٩٥ هـ

ق . نازل قوله تعالى : " . . . منهم من قال انه ادعى  
 الالهية قل اى ورى هذا يوم الله وانه قد اتى والملك  
 صفا صفا واخبر به الفرقان بقوله الملك يومئذ لله وانه فى  
 هذا الحين ينطق بالحق لا اله الا انا المقدر المتعالى  
 الغفور الكريم قل اتقوا الله و لا تتبعوا اهوائكم ان اتبعوا ما  
 امرتم به من لى الله رب العالمين قل تالله قد اتى الرب  
 وهذه آياته اما سمعتم ما انزلناه من قبل يوم ياتى ربك او  
 بعض آيات ربك فانصفوا و لا تكونن من الغافلين قل انى  
 لهو الذى اخبر به منزل البيان قال و قوله الحق انه لم يزل  
 و لا يزال ينطق انى انا الله لا اله الا انا ان يا خلقى اياى  
 فاعبدون ان يا كمال انا اردنا ان نصعد هم الى ملكوت -  
 البيان و جبروت الافعال انهم تفهقروا الى ان رجعوا الى  
 مقرهم فى اسفل الجحيم انهم قد اتبعوا اهل الفرقان بعد  
 اعراضهم عنه و تمسكوا بذكر الخلافة و اختها بعد الذى انا  
 اردنا ان نقدس القلوب عما حجبها و منعها كذلك نقص  
 لك لتكون من العارفين قل لا ينفعكم اليوم شئ لو تمسكون

باسباب السموات والارض الا بان تتوبوا و ترجعوا الى الله  
 المعزیز الحمید ای کمال بگوای بی انصافان آخرامت  
 فرقان که هزار و دوست سنه باین حرفها مشغول بودند  
 چه صرفه بردند و ثمر ایشان چه شد بگو بترسید از حق  
 یکتا و نباشید از نفوسیکه کافر شدند بحجت الهی و برهان  
 او . . . نفوسیکه از این امر اطلاع نداشته و ندارند حال  
 ادعای اطلاع نموده در صد اغوای عباد افتاده اند .

مطلب یکصد و نود و یکم - چگونه میشود داعی

مدعی شود

در لوح طیب مورخ محرم سنه ۱۲۹۷ هـ ق نازل  
 قوله تعالی : " و اینکه مرقوم داشته بودند که عالیجاه  
 مذکور فرمودند که چگونه میشود داعی مدعی شود ایشان  
 فی الحقیقه با فطرت بودند و هنگام اشراق نیر آفاق از افق  
 عراق اظهار محبت مینمودند یومی از ایام محبوبانام و  
 جمعی از اصحاب بسلمان پاک تشریف بردند در مراجعت  
 جناب ملا شیخ علی که از علماء بودند و در کاظمین علیهما  
 السـتـحیة والسلام مجاور بودند در آن روز حضور  
 داشتند بایشان تکلم میفرمودند جناب مذکور یعنی ملا  
 شیخ علی عرض نمودند که ابن مرحوم مغفور خان یعنی میرزا

محمد علیخان خوابی دیده اند و آن خواب را ذکر نمودند و مذکور داشت که بسیار محزونند و در این اثنا فرمودند برو و او را بشارت ده زود است که امورشان منتظم و بآنچه میخواهد فائز شود و اظهار رضامندی از او فرمودند یعنی از خان مذکور این بنده چون این کلمات را شنید بسیار مسرور شد چه که والد مرحوم ایشان در ایام حیات بکلمه که سبب حزن شود تکلم فرمودند و او هم حسب الامر رفته و بآنچه مأمور بود رسانید چه که در یوم دیگر آمد و ذکر مینمود که خدمت خان رسیدم و مراتب را ذکر نمودم حال باید ایشان یعنی سرکار خان خود را حفظ نمایند از وساوس تا ثمرات آن بشارت بتمامه ظاهر شود و اما میرزا حسین قمی شما میدانید که ابدًا از این امر اطلاع نداشته و هر هنگام که ضرری واقع میشد او اوّل من کفر بوده و چون مقام امن میشد خود را اول من امن میشمرد نعوذ بالله ثم نعوذ بالله انه سوالذی تغل علی وجه القدوس فی ارض الطّف بظلم مبین خطایائی از او ظاهر شد که قلم شرم مینمایسد از ذکرش و بعد در حضور مبارک اظهار توبه مینمود تفصیلاً او معلومست احتیاج بذکر نیست یتکلم بما یأمره عواء آن کلمه را که سرکار خان بآنجناب ذکر نمود از ملقیات او بوده والله الذی لا اله الا هو که از هیچ امری مطلع نبوده و

نیست گاهی بحضور مبارک مشرف میشد و نزد اینعبید میآمد و اصل امر از او مستور بود چه که لازال با او میفرمودند که دو عیب در تو مشاهده میشود و سرد و عظیم است یکی اینکه اختیار لسانت با تو نیست و دیگر اختیار پایت بهرجا میروی و بهر چه میخواهی تکلم میکنی رفتار و کردار و گفتار او واضح است احتیاج بعرض نیست و اما در باره آن کلمه اولاً آنکه لم یزل و لایزال نفس ظهور ناطق بوده بآنچه باو مأمور بوده و در آنمقام نه داعی مشاهده میشود و نه مدعی این دو لفظ از الفاظ مستعمله در مدرسه بوده و حق از آن مقدّس و منزّه و مبرّأ مقصود از مدرسه مدرسه ایست که مصدر و ساوس نفسانیه است معلّم آن وهم و متعلمین آن ظنون اگر نفسی در آنچه ظاهر شد فی الحقیقه بی شائبه غرض تفکر نماید میفهمد که مصدر امر که بوده و مظهر ظهور که همیشه میفرمودند مصدر امر الهی خود را در اثواب اسماء مستور نموده تا مطلع عدل از شرّ ظلم محفوظ ماند یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید انه لهوالمقتدرالمعتمدالعزیز المرید از معتمدالدوله مرحوم یعنی میرزا عبدالوهاب که از عرفا بود اشعاری شنیده شد از آنجمله این فرد که گفته اند:

مفتون توام من نه بدان طلعت و گیسو

آنجا که بهشت است نه صبح است و نه شام است

آری ساخت اقدس مقدس است از این اذکار و از او هامت خلق و این کلمه حسین قی بهر مسلکی صحیح نیست چه که بسیار میشود که داعی نفس مدّعی باشد و لکن اگر داعی نفس حق بوده بایتمعنی که ناس را بناطن باطن الذی لایعرفه احدا لاهو دعوت مینموده صحیح است و مدعی بوده یعنی مدعی مقام ظهور اینهم تمام است باری جهل آن سید مهمل بعقابی است که انسان متحیر میماند . . . . از این امور گذشته اینعبد در عراق بوده آن شخص را که سید ذکر مینمایسد ( یعنی یحیی ازل ) واللّه المقتدر المهیمن القیوم که قادر بر نطق نبود امام وجه و در اول امر این عبد هم ( آقا جان خادم الله ) ملتفت نبود تا وقتیکه مشاهده شد که تلقاء وجه مثل یکی از احاد ناس است و اینعبد هم این فقره رامستور میداشت اتباعا لکلمه مبارکه که از قبل عرض شد که همیشه میفرمودند که مصدر امر در اثواب اسماء خود را مستور داشته . . . . .

مطلب یکصد و نود و دوم - حین غضب بایسد

بشفقت حق ناظر بود

قوله تعالی : " اگر از یکی از احبا غضب ظاهر

شود بشمس شفقت حق ناظر باشید که از افق عنایت طالع

است و اگر از یکی از دوستان انقباض ملاحظه شود از آن مگذر نباشید بانبساط حق ناظر باشید قسم بذات قدسش اگر جمیع عالم در محضرش حاضر شوند کل را بلحاظ عنایت ملاحظه فرماید و جمیع را بطراز مکرمت مزین نماید . . \*

مطلب یکصد و نود و سوم - قلیان

قوله تعالی : " حکم قلیان در کتاب اقدس نازل نشده حق جل کبریا نه نظر بحکمت بالغه و حفظ عباد در این فقره حکمی فرموده اند تا دوستان حق مبتلی نشوند اینقدر از لسان مبارک استماع شد که اطفال را تربیت نمایند تا از اول معتاد آن نشوند جز این کلمه مبارکه استماع نشده و الیوم جمیع مأمور بکتاب اقدسند که بآن عامل شوند . . \*

مطلب یکصد و نود و چهارم - مدعی محبت باید

از مادونش ممتاز باشد

قوله تعالی : " باید مدعی محبت الهی الیوم بجمیع شئون از دونش ممتاز باشد قبول امر و اعتراف بحق محض ادعا نبوده و نیست چنانچه جمیع ناس الیوم مدعی این مقامند و لکن لسان العظمة یشهد بکذبهم و افتراءهم



و فرورهم و غفلتهم و خیانتهم ای دوستان خالصا لله حرکت  
 نمائید و لوجه الله تکلم کنید کلمهئی که لله از سماء قلسب  
 حرکت نماید و از افق لسان اشراق کند البته مؤثر خواهد  
 بود از تأثیرات اعمال غافل نباشید لعمرالله اگر نفسی  
 بتأثیرات اعمال و اقوال طیبه و خبیثه مطلع شود ابد ابھیج  
 مکروهی التفات ننماید و جز خیر محض و معروف صرف از او  
 ظاهر نشود از سطوت علمای جاهل خائف نباشید و از -  
 ثروت دنیا مسرور نگردید زود است قضای مبوم الهی سرد و را  
 اخذ نماید و فانی سازد . . . . . انتہی "

مطلب یکصد و نود و پنجم - یشاور ان فی

کل الاحیان لسفک دمی

قوله تعالی : " انا نکون جالسا فی السجن و قعد  
 المرصدين اللذان بهما منعت السحاب و سعرت النيران  
 و اذا دخل احد باب المدينة مقبلا الی الله اخبرا رئیسها  
 لذا منعت الاحباب عن منظر ربهم العزيز الوهاب کذلک  
 یخبرکم جمال القدم بعد الذی اخذته الاحزان و اذکر ان  
 دخل نبیل قبل علی و اراد ان یحضر تلقاء العرش اخذہ  
 الغافلون و اخرجوه من المدينة بذک ناحت الورقا و بکت  
 الاشیا و اصفرت وجوه الذین اقبلوا الی الله العزيز المنان

و فی کل حین ورد علینا منهما ما لا ورد علی احد من قبل  
 و منه ریک علم مایکون و ما قسکان اذا نرسل الواحا یوسوساً  
 فی الصدور لیاخذوا لوح الله و اثره لذا منع ما الحیوان  
 و غلقت ابواب اللقاء علی الذین توجهوا الی وجه ربهم  
 العزیز المستعان یشاوران فی کل الاحیان لسفک دمی بعد  
 الذی حبسنا فی السجن بما اکتسبت ایدیهما و ایدى الذین  
 اعرضوا عن الحجرة و کفروا بالبرهان اذا دخلا مقر الحکومة  
 قالا کفرنا بالله و اذا رأیا احدا مثلهما قالا نحن من الذین  
 اتبعوا بما نزل فی البیان تشهد کل الذرات علی کذب هولاء  
 و یلعنهم الملاء الاعلی ان ریک لهو العزیز العلام " انتهى

مطلب یکصد و نود و ششم - باید بقدر وسعت

صدر تکلم نمود

قوله تعالی : " حبه های حکمت و عرفان الهی را  
 در اراضی طیبه جیده مبدول دارید شما اطباءی معنوی  
 هستید و حکمای حقیقی ناس بموضهای جهل و نادانسی  
 مبتلی هستند باید مرض هر یک معلوم شود و بعد بدریاق  
 اسم اعظم علی قدره و مقداره معالجه گردد مثلا اگر یکی از  
 اهل فرقان که بمرض او عام مبتلایند و منتهی سیرو عرفانشان  
 محصور است بنقابت و ولایت در اول مرتبه ذکر الوهیت شود

البته هلاک گردد چه که از آیات فرقانیه که در ذکر قیامت و ظهور حق از سماء مشیت مالک احدیه نازل شده مقصود را ادراک ننموده بلکه عرف آنرا هم نیافته لذا باید در اول امر بقدر وسعت صدر او با او تکلم نمود تا از مقام طفلی برتبه بلوغ فائز شود و قادر بر حمل کلمه علیا که از مشرق مشیت مالک اسماء اشراق نموده گردد ۰۰۰ الخ

مطلب یکصد و نود و هفتم - حکمت و صدق و

امانت

قوله تعالی : " اگر از نفسی عمل شنیعی ظاهر شود ناس جاهل غافل آن را بحق نسبت دهند ۰۰۰ امانت و حکمت و صدق فی الحقیقه طراز الله است مابین عباد و این اثواب منیره بهر شیکلی موافق طوبی للعارفین ۰۰۰ "

مطلب یکصد و نود و هشتم - الیوم یوم عمل است

قوله تعالی : " عالم را غبار تیره ظلمانی اخذ نموده و احاطه کرده بساط معنی و عمل پیچیده شده و بساط قول و لفظ گسترده گشته بگرای احباب قسم بآفتاب حقیقت که الیوم یوم عمل است اگر از نفسی مقدار شعری الیوم عمل خیر صادر شود جزای آن بدوام ملک و ملکوت از برای اوباقی

خواهد ماند جهد نغائید تا الیم عملی از شما خالصا لله  
 ظاهر شود اتفاق و اتحاد نزد مالک ایجاد محبوبست ...  
 " انتهى "

مطلب یکصد ونود ونهم - رفتار خلاف حکمت

قوله تعالى : " اگر نفسی که بعنايت الهی فائز  
 شده و ذکرش در الواح از قلم اعلى نازل گشته از او خلاف  
 حکمتی ظاهر شود متابعت او جائز نبوده و نیست ولکن باید  
 در حقش جز بکلمه خیر تکلم ننمایند تا د و ضرر واقع نشود ...  
 " انتهى "

و نیز در لوحی میفرمایند قوله تعالى : " ۰۰۰ اعملوا  
 انّ ما یجری من القلم الاعلى انه لاحبا " الله مالک الاسماء  
 ان الذی تمسک به انه منه والذی اعرض ان الله بری منه و  
 یشهد اللوح انه بعید عن الله رب ماکان وما یكون ... "

مطلب دو یستم - شرایط تبلیغ

قوله تعالى : " ۰۰۰ ای رضا تبلیغ را چند شرط  
 است کذلک نطق لسان الصادق الامین هر نفسیکه اراد  
 تبلیغ نماید اگر متوجه بسمتی است باید ظاهر را از اشیا  
 دنیا کلها و باطن را از ذکرش مقدس و منزّه نماید لعل...

فی الجمله شود اورا بخود واگذارند هذا هو الحق و بهمد  
الحق الا مالا ینبغی .

جناب صاحب یگانه وفقه الله مرقوم داشته اند که ملت هند و  
زردشت هرکه بخواهد داخل مذهب ایشان شود راه نمیدهند  
این مخالف است با ارسال رسل و آنچه در کتب ایشان است  
چه که هر شخصی من لدی الله ظاهر شود او از برای هدایت  
عباد و تربیت ایشان فرستاده میشود چگونه میشود که طالب  
وقاصد را از مطلوب و مقصود منع نمایند آتشکده های عالم  
شاهد و گواهند و پاسوز و گداز در عرض خود من علی الارض راند  
مینمودند و بیزدان پاک دعوت میفرمودند و همچنین مرقوم  
داشته اند در مذهب عیسی هرکه بمیل خود بیاید داخل شود  
راه میدهد ولی اظهار و اصرار دارند این فخره هم مشتبه  
شده چه که بسیار اصرار داشته و دارند بر تبلیغ قریب به  
سی ملیون مصروف اداره ملیه ایشان است و مشربینشان در  
جمیع دیار منتشر و بکمال جد و جهد در تبلیغ دین عیسوی  
مشغولند اینست که عالم را احاطه نموده اند چه مقدار  
مدارس و کنائس ساخته اند لاجل آنکه اطفال بکسب علوم  
مشغول شوند و لکن مقصود باطنشان این است که هم  
تحصیل نمایند وهم در طفولیت اخبار حضرت مسیح را بشنوند  
تا در مرایای وجودشان که غباری اخذ نموده منطبق شود

آنچه را که قصد نموده اند هیچ مذهبی باصرار ایشان در  
 ترویج مذهب حضرت مسیح دیده نشده . باری آنچه  
 الیوم حق است ولدی العرش مقبول آنست که اول ذکر شد  
 انسان از برای اصلاح عالم آمده و باید لوجه الله بخدمت  
 برادران خود قیام نماید از قبول باید سرور شود باینکه  
 برادرش بنصرت جاودانی فائز شده والا از حق است او را  
 طلب نماید من دون آنکه طرف مقابل از او بغضی و یا  
 اگر اهی احساس کند الا امر بید الله یفعل ما یشاء و یحکم  
 ما یرید و العزیز الحمید از حق جل جلاله میطلبیم که بر  
 حکیم علی الاطلاق آگاه شویم و او را بیابیم و بعد از آگاهی  
 و اثبات ما علیه و علیه دیگر ظنون و اوهام اهل عالم ضری با و  
 نرساند و حکیم که نبض عالم درید قدرت اوست شاید وقتی  
 بعضی اعضای فاسده را قطع نماید تا سرایت بسایر اعضا  
 ننماید و این عین شفقت و رحمت است و بر احدی نیست بر او  
 تعرض نماید چه که اوست دانا و بینا .

سؤال دیگر ایشان در مذهب مه آبادان و زردشت میفرماید  
 مذهب و طریقه ما از سایر مذاهب برتر و بهتر است سایر انبیا  
 مذاهب آنها مه حق است مانند نزد سلطان از صدر اعظم  
 مقامات متفرقه تا سرپاز خیر در نزد خدا دارند هر کس  
 میخواهد در دین خود باشد مزاحم احدی نمیشوند و

میگوید که گوشت خور است بهر اسم و هر قسم رنگ بهشت را نخواهد دید مذهب حضرت رسول و عیسی و موسی میگویند هر که دین و مذهب ما را قبول ندارد اصلاً رنگ بهشت را نخواهد دید کدام مقبول حق جل زکره است اینکه میفرماید دین و آئین ما برتر و بهتر است از آئین و دین انبیا<sup>ع</sup> مقصود انبیای قبل از ایشان است این نفوس مقدسه در یک مقام متحدند اولهم آخرهم و آخرهم اولهم کل از جانب خدا آمده اند و باو دعوت نموده اند و باو راجع شده اند کتاب ایقان که فی الحقیقه سید کتب است و در اول این نظهور اعظم از قلم اعلی جاری شده این مراتب در او نازل گشته طوبی لمن شهد ورأی و تفرس فیہ حباً لله مالک الوری .

واینکه مرقوم داشته اند که هند و میگوید ۵ رکه گوشت خور است رنگ بهشت را نخواهد دید این مخالف است با بیان دیگر که میفرماید همه حقند چه اگر حقیقت ثابت شود عدم لقای جنت معنی ندارد و معلوم نیست که از جنت چه قصد کرده اند و چه ادراک نموده اند هر نفسی الیوم برضای حق جل فائز شد او از اهل فردوس اعلی و جنت علیا مذکور و محسوب است و در جمیع عوالم الهی ثمرات او را بیابد لعمر المقتود قلم از ذکر این مقام عاجز است و از وصف این بیان قاصر طوبی لمن فاز بالرضا و وہب للغافلین هر یک از انبیا<sup>ع</sup> که از جانب حق

آمده بعد از ثبوت این مقام بر احدی نیست که لم و هم  
تکلم نماید آنچه بفرماید باید کل قبول نمایند و اطاعت کنند  
ه. ذ. ا. ما حکم به الله فی کتبه و زبره و النواحه .

سؤال دیگر ایشان ه. ندوان بدان آواز دارند که خدا خرد را  
به پیکر آدمی آفریده است و نام آن برمه است و آن بجهان  
آمده و مایه آباری شده و ایشان از اولاد اویند زردشتیان  
گویند خداوند بمیانجی نخستین خرد مردی آفرید مه آبار  
نام اوست از اولاد اوئیم چون پیدایش جهان را از شش  
گونه بیرون ندانند و گونه آن این بود که نگاشته اند و دیگر  
گونه آفریده شدن از آب و دیگر از خاک و دیگر از آتش و دیگر  
از خرس و میمونست ه. ندوان و پارسیان گویند چون بود ما  
از خرد است آفریدگان و مردمان دیگر را بخود راه ندهیم  
این گفته ایشان درست است یانه هرگونه پسندیده دانند  
بخردانی رهبر باز نمایند جمیع عالم باراده حق جل جلاله خلق  
شده و آدم بدیع از کلمه مطاعه الهیه بوجود آمده و اوست  
مطلع و مکمن و معدن و مظهر عقل و از او خلق بوجود آمده  
اوست واسطه فیض اولیه از اول خلق علی ما هو علیه احدی  
اطلاع نداشته جز علم حق جل جلاله که محیط است بر کلشی  
وقبل وجوده و بعد وجوده و اول و آخر خلق محدود نشده  
و سر آن بر احدی پدیدار نگشته لم یزل علمش نزد مخازن الهی<sup>علم</sup>



مکنون و مخزون بوده و هست و حدوث عالم نظر بان است که مسبوق بعلمت است و قدم ذاتی مخصوص بحق جل جلاله بوده و هست و این کلمه نظر بان ذکر شد که از بیان اول گفته شد اول و آخر خلق محدود نیست احدی رایحه قدم ادراک نکند قدم حقیقی ذاتی مخصوص بحق است و از برای عالم نسبی و اضافی و آنچه از اولیت و آخریت و یافوق آن استنباط نموده اند از انبیا و اصفیا و سفرای حق اخذ کرده اند عالم زر هم که مشهور است در بعثت انبیا بوده و مادون آن موهوم و از ظنون و در حین ظهور کل خلق در صقع واحد نشد و بعد بقبول و عدم قبول و صعود و نزول و حرکت و سکون و اقبال و اعراض مختلف میشوند ملاحق جل جلاله بلسان مظهر ظهور میفرماید : **الست بر بگم** هر نفسی بقول بلی فائز شد او از اعلی الخلق لدی الحق مذکور مقصود آنکه قبل از القای کلمه کل در صقع واحد و مقام واحد مشاهده میشوند و بعد از آن اختلاف اظهار شده و میشود چنانچه مشاهده نموده و مینمایند از آنچه ذکر شد محقق و ثابت است که کسی نمیتواند بگوید که ما از عقل خلق شده ایم و غیر ما از غیر آن و حق که بمشابه آفتاب روشن و واضح است آنکه کل بارادة الله خلق شده اند و از مبدأ واحد آمده اند کل از او بوده و رجوع کل با او خواهد بود این معنی کلمه مبارکه **انا لله وانا الیه راجعون**

که در فرقان از قلم رحمن جاری شده بر آن جناب واضح و مبرهن است که آنچه ذکر شد جواب کل درین فقره از فقراتی که از قلم اعلی جاری شده بوده طویلی از برای نفوسی که مظهر را از شئون الخلق و مقدسا عن الظنون والا و هم در ریاض علم الهی تفرج نمایند تا از هر شئی آیات عظمت را مشاهده کنند باسم جناب صاحب بسیار چیزها نوشته شده خود ایشان اگر مطالع شوند و ثمرات آنرا بیابند بسیار مسرور میشوند بشأتی که احزان عالم ایشان را محزون ننماید انشاء الله این کلمه را بتمام لسان یعنی بلسان حقیقت ذکر نمایند و عمل فرمایند میفرماید قل الله ثم نرهم فی خوضهم یلمبون و در صدر آن باشند که خلق محجوب را که در زوایای تاریکی و ظلمت مانده اند بنور آفتاب کشانند باسم اعظم علمی که حکایت نمینماید مگر از ظهور بگیرند و پیشرو احزاب قبل شوند که شاید تیرگیهای عالم بر طرف شود و انوار آفتاب حقیقت عالم را فراگیرد اینست فضل اکبر و مقام اعظم اگر انسان باین مقام فائز نشود بچه دلخوش است و بچه مأنوس و بچه قائم و بچه متحرک و بیاد که میخوابد و باسم که برمیخیزد ایضا انا لله وانا الیه راجعون .

سؤال آخر ایشان الواح منزله آنچه زیارت شده اغلب بلسان عربی بوده چون در این زمان دلبر پارسی زبان آمد عربی مطرود

ومتروك است چنانچه اعراب خود هنوز معنی قرآن را نفهمیده  
 و ندانسته اند و لسان پارسی در نزد اهل ربیع مسکون مرغوب  
 و پسندیده و مطلوب است چنانچه پارسی در مقابل ممتاز  
 است فرس قدیم هم در مقابل آن ممتاز است در نزد هندیان  
 و غیره زیاده بر زیاده مرغوب افتاده بهتر آنکه حق جل ذکرة  
 بعد الا یام اغلب بلسان پارسی صرف تنطق فرمایند چون  
 جذب قلوب را بهتر میکند استعدا آنکه جواب عرایض فدوی  
 بلسان پارسی صرف عنایت و مرحمت شود . فی الحقیقه لسان  
 پارسی بسیار شیرین و محبوب است و بعد از عربی این فکرة  
 در ساحت ائمه اقدس الواح بسیار باین لسان نازل و اینکه در  
 ذکر فرقان نوشته اند که معنی ظاهر آنرا ادراک ننموده اند  
 باقلام مختلفه والسن لا تحصى معنی و ترجمه آنرا ننموده اند  
 و آنچه از ادراک آن عاجزند اسرار و بواطن او بوده و هست  
 و آنچه گفته و بگویند باندازه خود بوده و خواهد بود و علی شأنهم  
 و مراتبهم ذکر شده و خواهد شد و آنکه علی ما هو علیه لا یعلمه  
 الا الله الفرد الواحد الملیم امروز جهان خدا و جهان  
 که خدا و جهان باری و جهان پناه ظاهر و پدید آمده  
 آزان باید مترصد باشد که با صفا آنچه از طکوت اراده ظاهر  
 شود فائز گردد و همچنین جمیع ابصار منتظر که آنچه از آفتاب  
 علم و حکمت اشراق نماید بمشاهده آن مرزوق آید لعمر المقصود

امروز روز چشم و گوش است و امروز روز فؤاد است و امروز روز لسان است طوبی از برای فائزین و طوبی از برای قاصدین و طوبی از برای عارفین امروز روزیست که انسان میتواند کسب مقامات باقیه نماید چه که آنچه از قلم اعلی در باره هر نفسی جاری شده بطراز قدم مزین است ایضا طوبی للفائزین و اینکه صاحب یگانه نوشته اند چون این زمان در پارسی زبان آمد عربی مطرود و متروک است در این مقام این کلمه علیا از قلم اعلی جاری و نازل قوله جل عزّ اجلاله تازی و پارسی هر دو نیکو است چه که آنچه از زبان خواسته اند بی بردن بگفتار گوینده است و این از هر دو میآید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران هوید است هر چه این زبان راستایش نسائید سزاوار است "انتهی .

فی الحقیقه نور حقیقت از افق بیان الهی مشرق و لایح است احتیاج بذکر این فانی و امثال او نبوده و نیست در حلاوت لسان پارسی شك و شبهه نبوده و لکن بسط عربی رانداشته و ندارد بسیار چیزها است که در پارسی تعبیر از آن نشده یعنی لفظی که مدل بر او باشد وضع نشده و لکن از برای هر شئی در لسان عربی اسماء متعدده وضع شده و بیچ لسانی در ارض بوسعت و بسط عربی نبوده و نیست این کلمه از روی انصاف و حقیقت ذکر شد والا معلوم است امروز عالم از آفتابیکه از افق ایران

طالع و لا یشع است منور در این صورت این لسان شیرین راه رچه  
 وصف نمائید سزاوار است. جمیع سئوالات جناب صاحب ذکر  
 شد و جواب ارسال گشت اگر مصلحت باشد و حکمت اقتضا  
 نماید ملاحظه نمایند بآسی نیست و همچنین آقایان آن ارض  
 مثل جناب محبوبی علی قبل اکبر علیه بها<sup>۱</sup> الله مالک القدر  
 و محبوبی جناب آقا میرزا اسد الله علیه من کل بها<sup>۲</sup> ابه<sup>۳</sup> گاه  
 ملاحظه فرمایند محبوب است. این خادم از حق جل جلاله  
 میطلبد عالم انسان را بعدل و انصاف مزین فرماید اگر چه  
 انصاف هم از شئون عدل است و عدل سراجی است که انسان را  
 در ظلمت دنیا راه مینماید و از خطر حفظ میکند اوست  
 سراج و هاج حق امرای ارض را از نورش منور فرماید ان الخاء  
 یسئل الله بان یوفق الکل علی ما یحب و یرضی انه لمالک  
 الاخرة و الا ولی لا اله الا هو المقتدر القدير انتهى .

### باب ششم

قسمتی از لوح مبارک جمال قدم جل جلاله که  
 شرح و تفصیل نزول لوح مبارک رئیس و شریع  
 شهادت جناب بدیع و شهدای دیگر و مطالب  
 مهمه سائره در آن نازل گردیده است  
 قوله تعالی

بسم لا إله إلا الله العظيم الحليّ الأبهى

الحمد لله الذي وفي بالوعد وانزل الموعود من سما مشيئته  
واظهر ما كان مسطوراً من قلمه الأعلى في كتبه و صحفه وزبره  
والواحه قد قام القيام و اتت الساعة وظهر المرابط و سرت نسمة  
الله و فاج عرف قميصه رغماً لملاء البيان الذين نقضوا ميثاق  
الله وعهده و ارادوا ان يحمر و بيوت الظنون والا وهام  
بايادي الظلم والاعتساف كما عمروها من قبل تبألهم وسحقاً  
لهم وبعدهم ياملوا الا وهام تالله قد انار الافق الأعلى  
وظهر ما تستره حجابات انفسكم ولا اوهاكم انه قد ظهر بسلطان  
من عنده وخرق السبحات والحجبات باصابع القدرة على  
شأن سمع الملاء الأعلى صوت خرقها اتقوا الله يامعشر  
الفاقلين لا تصدوا الناس عن السبيل ولا تمنصوهم عن الدليل  
هذا يوم فيه ماج بحر العلم وهاج عرف الله المهيم من القيوم  
خافوا الله ولا تدحضوا الحق باقوالكم وافعالكم ان الخادم  
ينصحكم لوجه الله يشهد بذلك كل منصف بصير والصلوة والسلام  
والتكبير والبهاء على الذين شرهوا رحيق الاستقامه وقاموا  
على خدمة الامر بالحكمة والبيان وشهدوا بما شهد به لسان  
العظمة قبل خلق الاشياء اولئك عباد وصفهم الله في الفرقان  
وفي البيان طوبى لذي اذن سمع ولذي بصر رأى وويل لكل

خادع مکار الذی اتخذ الوه م لنفسه رباً من دون الله ویمنع  
الناس عن فرات رحمة ربهم الغفور الکریم .

عرض میشود نامه آنجناب باین خادم فانی رسید بعد از قرائت  
و اطلاع قصد مقام مالک ابداع نموده تلقاً وجه حاضر و بعد از  
ازن آنچه در نامه بود بشرف اصفاً فائز گشت و این کلمات  
عالیات از سماً عنایت منزل آیات نازل قوله جل جلاله :  
" انا المظلوم الیها الناظر الی الوجه نامه ات نزد  
مظلوم حاضر و بعد حاضر تمام آنرا عرض نمود لله الحمد  
رحیق عرفان رانوشیدی و بافق رحمن توجه نمودی در ایامیکه  
افتده و قلوب از ظلم مشرکین مضطرب و ارکان بیت از اعتساف  
علما متزلزل در اول هر ظهور از مظهر الهی و مشرق وحی ربانی  
اعراض نمودند و فتوی برسفک دماً آن نفوس مقدسه دادند  
هجرت خاتم انبیاء روح ماسواة فداه از مکه سبب که بود و  
علت چه و عمود حضرت روح بفلک چهارم از دست که ؟ بقسمی  
بر آن حضرت سخت شد که ید قدرت او را صمود داد و بفلک  
چهارم بر برد بهمامه وردا باب حق را بکمال ظلم و اعتساف  
بستند و باب عزت و ثروت با اسم آنحضرت از برای خود گشودند  
اگر نفوس مطمئنه در امورات قبل تفکر کنند لعمر الله بمشابه  
فاقدین بر مظلوم عالم نوحه و ندبه نمایند هنگام حرکت از زورا  
کل را اخبار نمودیم با ارتفاع نفاق در آفاق جمیع از خوف

واضطراب خلف حجاب ساکن وحق وحده برام قیام نمود  
 وچون اشراقات انوار آفتاب توحید پرتوافکند و عالم فی الجملة  
 روشن و منیر گشت از خلف حجاب بیرون آمده اول بر نفس حق  
 اعتراض نمودند و بمسیوف اعراض برسفک دم مطهرش قیام کردند  
 این است شأن ناس ان اهتبروا یا اولی الالباب یا ایها  
 المشتعل بنار محبة الله حمد کن محبوب عالم را که بنعمت با<sup>قیه</sup>  
 دائمه فائز شدی و آن زکری است که از قلم اعلی در باره تو  
 جاری شد آنچه دیده میشود البته اورا فنا اخذ نماید مگر  
 کلمه ای که حق جل جلاله بآن تکلم فرماید از حق بطلب تو را  
 عوید نماید بر آنچه سزاوار یوم اوست معادله نمینماید بکلمه  
 او خزائن ارض و دقائن آن ان اشکر و قل لك الحمد یا من  
 ذکر تنی و لك الثناء یا من بیدک زمام ملکوت السموات و الارضین  
 انتهى .

دیگر خادم چه عرض نماید حق شاهد و گواه است که ارکانش  
 متزلزل و قلبش مضطرب چه که دیده میشود بعضی از عباده  
 جاهل که خود را عالم فرض گرفته اند در جمیع قرون و اعصار  
 بر مطالع نور احدیه اعتراض نموده اند و بکمال عناد در اطفاء نور  
 الهی سعی و جاهد بوده اند و بعد که امر مرتفع میشد بسد و  
 دست اخذ مینمودند و با سباب زهد زمام ناس را بدست  
 میآوردند چنانچه دیده و شنیده اند و لهم الاشباه و الامثال



فی هذ الایام نفوسی که ابد ا اطلاع از این امر نداشته حال  
 بظلم و اعتساف قیام کرده و دعوی اطلاع کامل نموده اند  
 و نفوس ضعیفه را از شریعه ربانیه منع مینمایند و بحد پیرمنتنه  
 ترغیب و تحریض میکنند حق عباد را حفظ فرماید و از وساوس  
 آن نفوس محفوظ دارد یعنی منافقین از اهل بیان اعازنا  
 الله و ایاکم یا ممشرا الموحدین من شر ههولا . این خادم  
 فانی از حق جل جلاله سائل و آمل که اولیای خود را موید  
 فرماید تا از حرمانی کلمات الهی بیاشامند و از نار مشتعل  
 در آن بهشانی مشتمل گردند که هـ مزات شیاطین ایشان را از  
 مالك يوم الدين منع نماید در کاف و راه نعیق مرتفع  
 و مدلیع ظنون و نفاق بکمال مکر و حیل و کلمات جملیه نفوس  
 ضعیفه را از مالك احدیه منع نموده و بناحیه کذب دعوت  
 مینمایند و مع آنکه ابد ا از این امر اطلاع نداشته و ندارند  
 محض هوی از مالك اسما اعتراض جسته و در تیه اوهام سرگردان  
 از حق میطلبیم او را هدایت نماید و از ر حیق معانی و سلسبیل  
 راستی محروم نسازد و از دریای آگاهی قسمت عطا فرماید اوست  
 بر هر شئی قادر و توانا در کتاب اقدس که از ملکوت مقدس الهی  
 در اول ایام سجن نازل ذکر ارض کاف و راه و ما یحدث فیها  
 از قلم اعلی جاری و ثبت شد و تا حال مستور و لیکن ناعق آن ارض  
 در این سنه بکلماتی تکلم نموده که کادات السموات تتفطرن

وتنشق الارض وتخرالجباه هـ اذا حق انصاف عنایت فرماید  
 وعدل وراستی بخشد امثال آن نفوس هزارود وپست سنه  
 بل ازید ناس را بجابلقا وجابلسا دعوت نمودند وهر نفس  
 آگاهی که این کلمه را ردّ نمود و مردم را اخبار کرد که حضرت  
 قائم علیه السلام در اصلاح است و باید متولد شود فتوی برقتلش  
 دادند و خونش ریختند قسم بآفتاب افق بیان ربنا الرحمن  
 که از جمله نفوس هـ مین ناعق ارض کاف وراست چه که بر  
 قدم آن نفوس مشی عینمایند . باری چه مقدار از نفوس  
 مقدسه بفتوای آن نفوس جاهله غافله کاس شهادت نوشیدند  
 آنچه زکشد جمیع اولیاء و دوستان الهی گواهی میدهند  
 بر صدق آن . بگمان خود نصرت امر حق مینمودند و ناس را  
 بسبیل مستقیم هدایت میکردند و حال آنکه آن سبیل سبیل  
 جحیم بود نه صراط مستقیم آیا ناسرا چه سکری اخذ نموده  
 که تاحین برحیل و مکر گروه منافقین اطلاع نیافته اند .  
 آنحضرت دوستان الهی را آگاه فرمایند که خود را از مظاهیر  
 حیل و نفاق و مبالغه خدعه و فریب باسم حق جل جلاله  
 حفظ نمایند و از آن قوم مطمئن میشوند چه که مشاهده میشود  
 چون از نفسی مأیوس شوند یعنی اوها ماتشان در او تصرف  
 ننمود و تأثیر نکرد بلباس دوستی در آیند و بکمال محبت و  
 مودت در ظاهر معاشرت نمایند و مقصودشان آنکه فرصت یابند

والقا کنند آنچه را که در قلوبشان مستور است در هر حال اجتناب لازم با سبب دوستی اساس دشمنی را محکم نمایند اقبالشان اعراض و شفقتشان عداوت و صمتشان خدعه و نطقشان فریب بگوای بیخردان فوارس مضار انقطاع امروز جزحق نبینند و جزحق نشناسند و جزحق نگویند چه که یوم یوم الله است لا ینذکر فیہ الا هوالیوم اگر نفسی بغیر حق نطق نماید و ناظر با سما موهومه شود او لایق این مقام و این ذکر و این امر نبوده و نیست بگوئید ای غافلان از خدا بترسید و ناس بیچاره را بدام میندازید بگذارید بقوادم انقطاع در این هوا طیران نمایند و بکمال انبساط در این بساط وارد شوند . یالیت القوم یمرفون و یملمون چندی قبل در یکی از الواح این کلمه علیا از لسان مالک وری جاری و نازل قوله تبارک و تعالی :

" ای عبد حاضر آیا این خلق تفکر نمی نمایند در عظمت این یوم امروز روزیست که بزرگی آن در جمیع کتب الهی از قلم اعلی مذکور و مستور است اگر چه ایام ظهور مظاهر احدیه و مظالم نور الهیه در مقامی با یام الله مذکور و لکن این ایام در جمیع کتب تخصیص یافته و مخصوص است بحق جل جلاله چنانچه بخاتم انبیا میفرماید یوم یقوم الناس لرب العالمین و همچنین الملك یومئذ لله و جاء ربك والملك صفا صفا و امثال آن و بکلم

میفرماید ان اخرج القوم من الظلمات الى النور و ذکرهم  
 بايام الله جميع رسل راباين يوم مبارك بشارت میفرماید مع  
 ذلك گاهی مرآت ۵. نگامی وصی و وقتی ثمره میگویند باين  
 اسما عاكفند و شاعر نیستند يتكلمون ولا يسمرون يقولون  
 ولا يفقهون قل موتوا بغيظكم هذا يوم الله لوانتم تصرفون  
 و هذا امر الله لوانتم تنصفون قد ظهر ما كان مكنونا في  
 علم الله و مسطورا في كتبه و به ظهر كل امر محتوم و كل سر  
 مخزون " انتهى .

حال از پستی نفوس ذباب بر ربّ الارباب اعتراض نموده غراباً  
 از عالم معانی قسمتی نه و ذباب را از ترنمات الهی نصیبی نه  
 این میدان را فوارس عرفان باید تا باسم حق جل جلاله مرکب  
 همت رانند سبحان الله بعضی از نفوس محشر هوی تکلم نموده  
 و مینمایند چه که از خمر او هام نوشیده اند و غیر الله را ربّ <sup>خدا</sup>  
 کردند در بادیه های ظنون مشی نمایند و با و امانات خسود  
 ناس را گمراه کنند اگر خادم در این مقامات آنچه شنیده عرض  
 نماید البته اوراق سجن کفایت ننماید آیاتی که در اول ورود  
 سجن در کتاب اقدس نازل ذکر میشود که شاید غافلین بشمور  
 آیند و نائمین متنبه شوند و قاعدین قیام نمایند قوله عزبیا نه  
 و جلّ مقامه ان يا ارض الكاف والرا انا نريك على ما لا يحبه  
 الله و نرى منك ما لا اطلع به الا الله العليم الخبير و نجد

ما یرمک فی سر السرّ عندنا علم کل شیء فی لوح مبہم  
 لا تحزنی بذک سوف ینظہر اللہ فیک اولی ہاس شدید  
 یذکروننی باستقامۃ لا تمنصہم اشارات العلما ولا تحجبہم  
 شبہات العربیین اولئک ینظرون اللہ باعینہم وینصرونہ بانفسہم  
 الا انہم من الراسخین انتہی .

وقتی این آیات نازل کہ ذکر ناعق آن ارض نبودہ و کتاب  
 اقدس دہ سنہ قبل آن نازل وکل مطمئند لا زال نفوس جاہلہ  
 خود را ہر داء و عمامہ میآراستند و در لباس علم ہاب آن راسد  
 مینمودند آیا کد امیک از روایات و احادیث و اخبارشان صدق  
 و مطابق بودہ عباد بیچارہ از جہل آن نفوس غافلہ قرنہا  
 در تہ اوہام و ظنون سائر ہاری لوجہ اللہ گفتہ میشود کہ  
 شاید بنیان وہم را تجدید نمایند و اساس ظنون را ہر ارض نگذار  
 امروز باید بقوت خلیل آفاق سلاسل تقلید را ہشکنند و احسنام  
 اوہام را از ہم ہریزند گوش را ہاید از آنچه شنیدہ اند مقدس  
 نمایند از گفتگوہا بگذرند از اقوال بافعال توجہ نمایند  
 بفرمائید ای غافلان من قام علی الامر ومن الذی دعا الکل الی  
 الافق الاعلی فی ایام فیہا اضطربت افئدۃ اولی النهی  
 سبحان اللہ امروز را چہ دانستہ اند و از این ظہور اعظم چہ  
 ادراک نمودہ اند ہذا یوم فیہ لا یذکر الا ہو ولا ینبغی لاحد  
 ان یتمسک بالامثال والاشباح والاسماء ہذا یوم نطقت بثنائہ

کتب الله و شهد له النبیون والمرسلون . انسان متحیر است که چه ذکر نماید حزب شیعه که خود را از اعظم واعلی و اتقی از جمیع احزاب عالم می شمردند نزد اشراقات انوار آفتاب ظهور واضح و مبرهن شد که پست ترین احزابند چه که بفتوای آن نفوس محبوب عالمیان را در ارض تا شهید نمودند الا لعنة الله على القوم الظالمین . باین هم قناعت ننمودند فتوی بر قتل جمیع نفوس مقدسه دادند چه مقدار از اطفال و نساء که از ظلم آن نفوس شهید شدند و چه مقدار که بی محل و مأوی و بی مربی ماندند حال تازه جمعی از کذابهای عالم جمع شده اند و در صد ترتیب اساس قبل بوده و هستند ناعق ارض کاف و راه و ناعقین اخری بر آنند که انوار آفتاب راستی را بغمام ظنون جدیده ستر نمایند و دوسه هزار سنه دیگر برت و قبول و اعراض و اعتراض و سب و لعن یکدیگر بر منابر و مجالس مشغول شوند قسم با آفتاب افق تقدیس این عبد از این از کار خجل و منفعل است جمیع علمای عصر که هر یک در ایران پیشوا بودند و صاحب منبر و محراب عرف حقیقت را علی قدر سمّ ابره نیافتند چه اگر یافته بودند این ظلم جدید لا مثل له در عالم واقع نمیشد محض هوی و ریاست تکلم نمودند بآنچه که سبب و علت شهادت مقصود عالم نقطه اولی روح ما سواه فداه گشت چه اگر آن از کار مجموله نبود حق و اولیا<sup>ش</sup>

شهادت نمیشدند جمیع علماء در سنه اول ذکر نمودند که جمیع  
 علما از قبل وبعد بر این بوده اند که آنحضرت باید از جاهلها  
 و جاهلسا ظاهر شود و حال این حزب میگویند در شیراز متولد  
 شد لذا جمیع حکم بر کفر و سفک دم مظهر نمودند یا حبیب  
 فوادی قدری تفکر لازم است تا بر ظلم این فئه مطلع شوید و  
 بعضی را آگاه نمائید اکثری از عباد بتقلید متمسکند و بهیوی  
 مبتلا سیل ظنون و اوهاشان بنیان ایمان را ویران نمود  
 اَفْ لَهُم وَلِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ غَفْلَةٌ بِمَقَامِ رَبِّهِمْ وَ كَثُرُوا  
 باوهامات خود شرایط از برای ظهور ترتیب داده اند  
 و باشارات و ادراکات خود او را نامحدود نموده اند و چون  
 مخالف ظنون خود یافته اند ضوضا مرتفع بگوئید این نبأ  
 عظیم در اثبات امرش محتاج بتصدیق احدی نبوده و نیست  
 فانظروا ما نطق به نقطة البيان روح من في الامكان فداه  
 قوله تبارك و تعالی وقد كتبت جوهره في ذكره وهوائه  
 لا يستشار باشارتي ولا بما ذكر في البيان الي قوله جل و عز  
 انه اجل و اعلى من ان يكون معروفا بدونه او مستشيرا باشارة  
 خلقه و اننى انا اول عبد قد امنت به و باياته واخذت من ابكار  
 حدائق جنة عرفانه حدائق كلماته بلى و عزته هو الحق لا اله  
 الا هو كل بامر قائمون انتهى .

این الاذان الواعیه و این الابهصار الحدیده تا اشراقات

انوار آفتاب بیان را مشاهده نمایند و ندای جل جلاله را استماع کنند اگر جمیع من فی البیان در همین یک فقره از روی عدل و انصاف ملاحظه و تفکر نمایند کل بشر اقدس توجه کنند و از ماعند الناس غافل و بما عند الله متمسک گردند و لکن چه فائده که آنان را قطن اغرائر از اصفاء منع نموده و ابهسار را حجابهای ظنون و اوهام از مشاهده باز داشته وقتی از اوقات این کلمه علیا از مشرق وحی مالک اسما ظاهر و نازل قولسه تبارک و تعالی :

ای عبد حاضر ملاحظه کن پلک باین رقیقی که مشاهده میشود اگر حجاب گردد چشم از مشاهده آسمان و زمین و آنچه در اوست از اشجار و انهار و بحار و جبال و اثمار و السوان و ما عندهم محروم و ممنوع ماند حال اگر حجاب غلیظ ظنون بر قلب وارد شود چه خواهد نمود ای عبد حاضر از حق بطلب کل را از حجابات مانع مقدس فرماید که شاید بمقصود از خلقت خلق بی برند و بهرفان کنز مکنون محتوم فائز شوند و از این رحیق مختوم بیاشامند \* انتهى

باری جوهر بیان بتصدیق محبوب عالمیان آنکه مشرق آیات و مطلع بینات با اشاره آن سلطان وجود و پمانزل فی البیان منوط نه و کل مأثورند او را بنفس او بشناسند در این مقام بعضی از اسرار از لسان مطلع اسما شنیده شد که این عبد



من غیر از آن جسارت بر عرض آن ندارد یالیت القوم یعلمون و  
 یصرفون طوبی از برای نفسی که ببصر خود بافق اعلی توجیه  
 نماید و انوار وجه را من غیر سحاب و اشارات ادراک کند  
 سکر باده غرور و غفلت اکثری را محجوب نموده سازد قدمی را  
 که نقطه بیان روح ماسواه فداه میفرماید اننی انا اول عبد  
 قد آمنت به و بآیاته در باره اش گفته اند آنچه را که آسمان  
 از او منظر و ملکوت اسماء از آن مضطرب فی الحقیقه اگر نفسی  
 در این کلمات مبارکه که از مشرق بیان حق جل جلاله اشراق  
 نموده تفکر نماید و بر لثالی بیان مطلع گردد خود را غنی  
 و مستغنی از کل مشاهده کند بهره ای اطمینان در او باشد  
 رحمن طیران نماید و از کوشش استقامت بیاشامد امروز اگر نفسی  
 اقل من آن توقف کند از اهل نار محسوب عند ذکرش جمیع  
 از کار مفقود و عند بیانش جمیع بیان خاضع وقتی از اوقات  
 فرمودند یا عبد حاضر امروز ملکوت بیان لدی الرحمن خاضع  
 و خاشع جمیع کتب و الواح باراده منوط و معلق و جمیع من  
 فی البیان باین ذکر اعظم و نباء عظیم و عرفانش مأمور طوبی  
 از برای نفسی که سلاسل او هم و ظنون را با اسم حضرت قیوم  
 شکست و از ما عند الخلق گذشت بما عند الحق تمسک جست  
 انتهی .

امثال آن نفوس معرضه لا زال بوده اند اگر نفسی بمسدا از

ارتقا، حضرت عسکری علیه سلام الله در امورات واقعه و  
 دسائس علمای زنادقه تفکر نماید شهادت میدهد بر اینکه  
 جمیع فساد عالم از آن نفوس بوده و هست لعمر ربنا اگر  
 کذب رؤساء نبود ربّ اعلیٰ بظلم اعداء شهید نمیشد حضرت  
 موهومی بر سریر موهومی ممین نمودند و بروایات موهومی  
 ثابت کردند آنچه را که سبب سفک دم سید عالم و جواهر امام  
 شد گاهی تواقیع جعلیه ظاهر مینمودند و نسبتش را بمبید  
 وجود میدادند الا لعنة الله على القوم الكاذبین در باطن  
 مقنود اعلاء علو و سمو خودشان بوده و لکن در ظاهر جزایر  
 اشاره مینمودند گاهی جابلقا و هنگامی جابلسا و وقتی  
 ناحیه کذب که بمقدسه مینامیدند سلفان لایزالی را که نقطه  
 بیان رون ماسواه فداه در ذکرش میفرماید قوله عزّ ذکره انه  
 اجل و اعلیٰ من ان یكون معروفا بدونه او مستشیرا باشارة  
 خلقه حال نفوس غافله بر اعراض قیام نموده اند و بقول این و  
 ان تمسك جسته اند امروز لسان عظمت میفرماید قوله عزّ  
 اجلاله ان یاقلم هل ترى الیوم غیرى این الاشیا و ظهوراتها  
 و این الاسماء و ملکوتها و البواطن و اسرارها و الظواهر و آثارها  
 قد اخذ الفناء من فی الانشاء و هذا وجهی الباقى المشرق  
 المنیر" انتهى .

حال ملاحظه نمائید بچه متشبهند و بچه حبال متمسك

اراده دارند يك اسباب موهومه جديده مثل اوهمات قبل  
از برای ناس بیچاره برپا نمایند مکرر عرض مینمایم اعاننا الله  
ومعشر الموحدين من شر هؤلاء . باری الیوم هیچ کتابی از  
کتب و هیچ لوحی از الواح و هیچ صحیفه از صحف کفایت  
نمینماید سبحان الله عما یقولون الظالمون . الیوم کل باید  
بافق ظهور و مایظهر من عنده ناظر باشند اگر با و اماتو  
ظنونات و روایات انسان مشغول شود البته عاقبت آن بر  
هلاکت است چنانچه دیده شد سبحانک یا اله البر والبر  
ترانی قائما بین یدیک و ایادی رجای مرتفعه الی سما جودک  
و فضلک اسئلك بسلطانک المہيمن علی الکائنات واسمک  
الذی به سخرت الممكنات بان تؤید عبادک علی العدل  
والانصاف و وفقهم علی التوجه الیک ببصرک والنظر الی شطرك  
بنورک انت الذی باسمک ماجت بحور الفضل والعطاء لا اله  
الا انت المقتدر المختار اگر الیوم نفسی بفیرحق و بیان حق  
ناظر باشد البته از صراط منحرف شود و البته بسقر مقرر  
میفرماید جمیع بیان ورقی است از اوراق جنت او اگر بقبول  
فائز شود . سبحان الله امر درجه مقام و خراطین درجه طین  
این خادم فانی متحیر و الله المہيمن القیوم از اول امر تا  
حین خیالی جز رضای حق نداشته وندارم حال پیر شده ام  
وقوی ضعیف گشته مع ذلك ومع شغل عظیم خالصا لوجه الله

باین نوشته مشغول شده ام حق آگاه و گواه که جز رضایش  
 را طالب نبوده و نیستم لوجه گفته و لوجه میگویم من شاء  
 فلیقبل و من شاء فلیعثر ان ربنا الرحمن لهوالفنی الحمید  
 و همچنین در این کلمه علیا که از مطلع بیان مالکاسما یعنی  
 نقطه اولی روح ماسوا فداه نازل شده تفکر نماید و فی الحقیقه  
 این کلمه از جوهر بیان محسوب است قوله تبارک و تعالی :  
 وَفِي سَنَةِ تِسْعٍ أَنْتُمْ كُلَّ خَيْرٍ تَدْرِكُونَ وَفِي سَنَةِ التَّسْعِ أَنْتُمْ  
 بِلِقَاءِ اللَّهِ تَرْزُقُونَ \* وَمَخَاطِبًا لِحَضْرَةِ الْعَظِيمِ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ  
 بَهَا \* ابهاه و من كل علاء اعلاه میفرماید قوله تعالی :  
 هَذَا مَا قَدْ وَعَدْنَاكَ مِنْ قَبْلِ حِينِ الَّذِي أَجْبَنَّاكَ أَصْبَحْتَ  
 يَقْضَى عَنِ الْبَيَانِ تَسْمَعُهُ فَإِذَا قَلَّ فَتُبَارِكُ اللَّهُ أَحْسَنَ الْمُبْدِعِينَ  
 انتهى . حال انصاف رعید در سنه تسع که ظاهر شد این  
 الاذان و این الابصار باری مفری از برای احدی نبوده و نیست  
 الا ان يتوب و يرجع الى الله المهيم القيوم مگراز سما برهان  
 و شمس ایقان و بحراعظم و نباء عظیم چشم پوشد از برای چنین  
 نفسی آیات الهی و بینات ربانی شمری نداشته و ندارد ۵ -  
 صاحب انصافی شهادت میدهد که امر الله باین ظهور اعظم  
 ظاهر در ایامی که جمیع بحفظ جان مشغول و در زاویه ها  
 مستور و محجوب حق جل جلاله بنفسه قائم و ناطق چنانچه  
 رشحات بحر بیان شرع عالم را اخذ نموده و آثارش آفاق را احاطه

فرموده طوبی از برای منصفین و سامعین و همچنین نقطه  
 اولی روح ماسوا<sup>۱</sup> فدا میفرماید قل هونبیا<sup>۲</sup> لم یحیط  
 بعلمه احد الا الله ولكن انتم یومئذ لا تعلمون مع ذلك این  
 قوم بی انصاف گفته اند آنچه گفته اند . این آن نباء عظیمی  
 است که در جمیع کتب مذکور و مسطور است و احدی جز نفس  
 حق بر حین ظهور مطلع و آگاه نه این است آن ساعتی که  
 حضرت روح از او اخبار نموده میفرماید واما ذلك الیوم  
 وتلك الساعة فلا یعلم بهما احد ولا الملائكة الذین فی السماء  
 ولا الابن الا الاب و این است آن یومی که حضرت یوئیل  
 در کتاب خود میفرماید لانّ یوم الرب عظیم و مخوف جدا  
 فمن یطیقه و همچنین حضرت ارمیا میفرماید آه لان ذلك  
 الیوم عظیم و لیس مثله جمیع آنچه ظاهر شده در کتب  
 مرسلین مذکور حتی ذکر حصن که حال مقررش است چنانچه  
 داود میفرماید من یقودنی الی المدینة المحصنة ومدینه  
 محصنه عکاست و حصنش معروف و مشهور این است آن حصنی  
 که میفرماید انوار آفتاب حقیقت بر او تجلی فرموده و از افکش  
 اشراق کرده و همچنین بشارت داده اند یکدیگر و عباده  
 این ارض را که حق در آخر ایام در این اراضی ظاهر میشود  
 و تجلی میفرماید . حضرت اشعیا<sup>۳</sup> میفرماید علی جبل عال  
 اصعدن یا مبشرة صهیون ارفعی صوتک یا مبشرة اورشلیم

ارفضی لا تخافی قولى لمدن یهودا هودا الهك هودا السید  
 الرب بقوة وذراعه تحکم له انتهى .

صهیون واورشلیم در این اراضی است و میفرماید باسم جدید  
 نامیده میشود چنانچه در ارض سرّ از لسان عظمت بسواد النہیل  
 موسوم گشته و این است آن وادی که ندا " جمیع انبیاء " در او  
 مرتفع و بلبیک اللهم لبیک ناطق حضرت خلیل و کلیم و  
 روح و خاتم انبیاء و انبیاء بنی اسرائیل در این اراضی ظاهر  
 چه که این ارض بارض بطحا و حجاز متصل میشود اینست که  
 میفرماید طوبی لمن هاجر الی عکا قسم بآفتاب افق بیان  
 که مقصود این فانی اظهار علم و فضل و اطلاع نبوده و نیست  
 بلکه لوجه الله عرض میشود که نفوس غافلہ سبب احتجاب خلق  
 نشوند چنانچه از قبل شده اند باری اینست اراضی مقدسه  
 که در فرقان و کتب قبل مذکور و در کتاب عاموس نبی میفرماید  
 ان الرب یزمر من صهیون و یعطی صوته من اورشلیم فتنسوح  
 مراعی الرعاة و یبیس رأس الكرمل و کرمل مقابل عکا واقع و در کتب  
 قبل بکوم الله موسوم و ذکر آن از قلم اعلی جاری البتہ بمضی  
 بآن فائز شده اند از جمله امور محتومه آنکه باید خباء مجد  
 بر او مرتفع شود و لله الحمد مرتفع شد و از صهیون فرات معانی  
 جاری رغما لمن نبذ الانصاف و اخذ الاعتساف عظمت ظهور  
 بمقامی است که حضرت داود در ذکرش میفرماید علوالسرب

الهناء واسجدوا عند موطنی قدمیه قدوس هو موسی وهارون  
 بین کهنته و صموئیل بین الذین یدعون باسمه حال باید  
 در این آیه مبارکه بسیار تفکر نمود امروز جمیع اشجار منجذب و  
 سخور و احجار مهتز و متحرک و جبال از فرج اکبر در مرور  
 چه که ساعت موعود آمده و مکنون مخزون ظاهر گشته اگر این  
 کلمه علیا از کتب برداشته شود دیگر بیانی باقی نه و ذکری  
 مشهود نه لکن این بیان از برای متبصرین و عارفین است نه  
 از برای هر هرج و مرجی که قاعد او هم وطن است امروز  
 آفتاب یقین اشراق نموده روز دیگر است و ایام دیگر لا تقاس  
 بغيرها و لکن اهنار مریخ و مرمود و آذان مسدود از حق  
 میطلب فرج عطا فرماید و خلق را از این فرج اعظم محروم  
 نسازد و همچنین میفرماید یأتی الهناء ولا یصمت اگر این عبد  
 بخواهد از کتب قبل و بیانات منزله در آن ذکر نماید قارئین  
 شاید از طول کلام افسرده شوند لذا بمنتهای قوه در اختصار  
 عزم جزم شده و از نفوس مطمئنه راضیه مرضیه طلب ذکر مینمایم  
 شاید بدعا ایشان و ذکر ایشان از عهده آنچه بآن مأمورم  
 برآیم و از خدمت اولیای حق باز نمانم فآه آه امر باین  
 بزرگی و این قدرت ظاهره و قوت باهره که عالم را احاطه نموده  
 خلق از مشاهده اش مجبوب و از معرفتش غافل اوست مقتدری  
 که حضرت عاموس نبی در باره اش میفرماید فاستمد للقاء الهک

یا اسرائیل فانه هو الذی صنع الجبال و خلق الريح و اخبر  
الانسان ما هو و فكره الذی یجعل الفجر ظلاما و یمشی علی  
مشارف الارض یریهوه اله الجنود اسمہ لعمر محبوبنا و محبوبکم  
و مقصودنا و مقصودکم در این آیه عظیمه اسرار عظیمه مکنون چه  
که اخبار مینماید از ظهور ثمانین و همچنین صبح کاذب را که  
میفرماید او را اله الجنود تاریخ مینماید و پهلندیهای ارض  
میخرامد که اشاره بسفر مدینه کبیره و همچنین این اطراف  
است این عبد متحیر که ناس از قبل بچه قانع شده اند و حال  
بچه قانع میشوند اگر آیات میطلبند انها طشت الافاق و اگر  
بینات میخواهند علی العبد اثباتها و اظهارها قسم بنفس  
حق روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداه که امورات عظیمه  
عجیبه در این ظهور ظاهر و آنچه در سنین متوالیه از بعد واقع  
از قبل از قلم اعلی جاری و نازل من غیر رمز و اشاره بل بکمال  
تصریح هر منصفی عرف راستی از این عرایض استشمام مینماید  
چه که آنچه عزیز شده و میشود با بیینه و پرهان است و این عبد  
اگر بخواهد در جمیع را ذکر نماید البته بیان بطول انجامد و لکن  
بعضی از آنرا مختصر ذکر مینمایم لوجه الله اگر چه در رسائل  
متعدده ذکر شده و چون از قرار مسموع بعضی از آن دست  
اعدا افتاده و بعضی از آن مستور مانده لذا این خادم مکرر  
ذکر مینماید و اجره علی الذی خلقه و فطره و رزقه و کبره و علمه



وارشده و در راه الی صراط المستقیم . هنگامی که آفتاب  
 حقیقت از افق ارض سر مشرق یومی از ایام هفتة بیست را  
 احاطه نمودند و ذکر تفصیل آن حال لازم نه مختصر عرض میشود  
 مدتی ناس را از خروج و دخول منع نمودند و لکن بعد احزاب  
 مختلفه که بدول اخوی منسوب بودند وارد و تلقا و جبه  
 حاضر و فی کل الحین نطق لسان الغظمة بما عجزت عن ذکره  
 السن العالم قناسل د ول بر حسب ظاهر باعانت قیام نمودند  
 و بین یدی حاضر و لکن ابی الله عن اظهار ما ارادوا و بعد  
 حضرت ذبیح علیه بهاء الله وارد و قلم اعلی بسوره مبارکه  
 رئیس ابتدا فرمود و در عرض راه تمام شد و در اسکله بحر بر  
 شخصی مأمور قرائت فرمودند این عبد چند آیه آن را ذکر مینماید  
 که شاید غافلان آگاه شوند و نائمین بیدار گردند و مردگان  
 بحیات جدید فائز شوند الا امر بید محبوبنا و محبوبکم و مقصودنا  
 و مقصود من فی السموات و الارضین قوله جل مقامه بسمه الا بهی  
 ان یا رئیس اسمع نداء الله الملك المهیمن القیوم انه ینادی  
 بین الارض و السماء و یدع الکل الی المنظر الا بهی ولا یمنعه  
 قباعک ولا نباح من فی حولک ولا جنود العالمین قد اشتعل  
 العالم من کلمة ربک الا بهی و انها ارق من نسیم الصبأ  
 قد طهرت علی هیئة الانسان و بها احی الله عباده المقبلین  
 و فی باطنها ماء قد ظهر الله به افئدة الذین اقبلوا الیه

وغلوا عن ذكر ما سواه وقربهم الى منظر اسمه العظيم الى ان قال عز شأنه ان يارئيس قد ارتكبت ما ينوح به محمد رسول الله في الجنة العليا وغرتك الدنيا على شأن اعرضت عن وجه الذي بنوره استضاء الملاة الاعلى فسوف تجد نفسك في خسران مبين باتحدت مع رئيس العجم في ضرى بعد اذ جئتكم من مطالع العظمة والكبرياء بامر به قرت عيون المقربين الى ان قال جل بيانه هل طننت انك تقدر ان تطفى النار التي اوقدها الله في الافاق لا ونفسه الحق لو انت من العارفين بل بما فعلت زاد لهيبها واشتمالها فسوف تحيط الارض ومن عليها كذلك قضى الامر ولا يقوم معه حكم من في السموات والارضين فسوف تبدل ارض السرّ ومادونها وتخرج من يد الملك وتظهر الزلازل ويرتفع المعويل ويظهر الفساد في الاقطار وتختلف الامور بما ورود على هولاء الاسراء من جنود الظالمين ويتغير الحكم ويشتد الامر على شأن ينوح الكتيب في الهضاب وتبكي الاشجار في الجبال ويجرى الدم من كل الاشياء وترى الناس في اضطراب عظيم " انتهى .

اي عالم آيا سمع در تويافت ميشود كه بشنود آيا بصر يافت ميشود كه ببيند باهدع واصرح بيان محبوب امكان نطق فرموده ومقصود از ارض سرّ ادرنه است كه قبل از سجن اعظم مقر عرش آن ارض بوده وعدد آن با عدد سرّ مطابق است

میفرماید ارض سرّ تبدیل شود و همچنین ماحول آن واز بسد  
 ملك بیرون می رود و ظاهر میشود زلازل و مرتفع شود فریاد  
 و ناله و ظاهر میگردد فساد در اقطار و مختلف میشود امور  
 جمیع این بلاها بسبب مصائبی است که بر این اسراء وارد شده  
 از جنود ظالمین و جمیع این امور در ظاهر ظاهر دیده شد  
 و هیچ منصف و صادق و عادل انکار ننموده و نمینماید و همچنین  
 میفرماید ویتغیرالحکم یعنی رئیس اول می رود و رئیس دیگر  
 بر مقامش جالس چنانچه مشاهده شد و همچنین میفرماید  
 یشتد الامر شدید میشود امر رمل در تپه ها و کوهها و اشجار  
 در جبال میگیرند و از جمیع اشیا دم جاری و ساری چه که بر  
 نفس حق وارد شد آنچه که بر احدی وارد نه و بعد میفرماید  
 تری الناس فی اضطراب عظیم لعمر الله اضطراب کل را احاطه  
 نموده بود جنود اسلام بر قراء نصاری وارد میشدند زن و مرد  
 صغیر و کبیر جمیع را از حیات محروم مینمودند بعد خانه ها  
 و اموال را آتش میزدند و همین معامله را عینا نصاری با اسلام  
 میکردند و حشت کل را اخذ کرده بود و اضطراب جمیع را  
 احاطه یکی از سیاحان نوشته بود که از محلی عبور نمودم شاهد  
 شد در بیست قدم اوسی سیصد نعش بر هم ریخته بود و هرگز  
 رعب آن منظر از نظر نمی رود باری آن فتنه را کل شنیده  
 و میدانند و در هیچ قرن مثل آن دیده نشده ارباب جرائد

نوشته اند آنچه را که عقل از قبول آن ابامینماید حال باید  
 اهل بیان تفکر نمایند و بیقین مبین بدانند که آنچه از بعد  
 وارد شده حرف بحرف از قبل از قلم اعلی نازل سبحان من  
 یحیی العظام وهی زمیم و سبحان من اخبر الکل من قبل وهو  
 علیم ولكن یا محبوب فوادی والمذکور فی قلبی آنچه ذکر شد  
 از برای اولیاء واصفیاء و راسخین و منصفین بشارتی است  
 بزرگ، ولكن لا یزید الکافرین الا خسارا چه که کراهیدیر  
 حماه امر محروم و کور از انوار افاق اعلی ممنوع و همچنین عز ذکره  
 وعم فضله و عظم سلطانه در سوره همیکل میفرماید مخاطبها  
 لعلک یاریس قل یا ملک یاریس نبی القسیس ان لا یصدق  
 النواقیس ..... الخ .

تفصیل این لوح مبارک آنکه در ارض سرّ یک لوح امنع اقدس  
 مخصوص ملک پاریس نازل و ارسال شد و سبب تنزیل آنکه  
 ملک در مجلس عام کلمه گفته و آن اینکه ما از برای تمشیت امور  
 متعلقه بخود نیستیم بلکه اگر مظلومی در عالم یافت شود فریاد  
 نماید جواب میگوئیم و حق او را از ظالم اخذ مینمائیم این  
 مضمون کلمه بود که از او ظاهر شد و کلمه دیگر در جواب ملک  
 روس گفته هنگامی که از او سؤال نموده که ما تو هر دو از ملت  
 واحده هستیم چه تو را بر آن داشت که حمایت اسلام نمود  
 ی  
 و با او در محاربه متحد شدی جواب گفته من اعانت اسلام

نمودم بلکه ندای مظلومانی که در بحر اسود کشتیهای آنها را شکستی و غرق نمودی مرا از خواب بیدار نمود و بر رفع ظلم قیام کردم بعد از اصفاء این دو فقره لوح نازل و در آن میفرماید و کلمه در مقام از تو استماع نمودیم که عرف عدل و انصاف از او متضوع اگر حضرت ملك خود را ناصر مظلومان میدانند چرا بنصرت این مظلومان که چشم عالم شبه آن را ندیده قیام ننمودند مع آنکه در سنین متوالیه ندای ایشان از هر ارضی مرتفع است و در این مدت تحت سیاط ظلم و غضب بوده اند بقسمیکه هر صاحب بصر میگریست و هر صاحب قلبی نوحه نمود کم من ارض صبغت من دمائهم و کم من بلد ارتفاع فیه حنینهم و ضجیحهم و بکائهم در آن لوح اکثر از مصائب وارده از قلم اعلی جاری و نازل و بعد از ارسال مدتی جواب نیامد بالاخره وزیرش عریضه عرض نمود باین مضمون من نامه شمارا با وزیر خارجه بحضور امپراطور بردیم و تفصیل راز کر نمودیم نامه را اخذ و پهلوی خود گذاشت و تا حال جوابی در این فقره از او ظاهر نهد لذا لوح ثانی از سما مشیت الهی نازل و شخصی از ملا این که باقبال فائز عرض نمود بلسان فرانسوی ترجمه نموده ارسال داشتیم العلم عند الله این است که میفرماید ای ملك ما شنیدیم از تو کلمه را که تکلم کردی بآن هنگامیکه سؤال نمودتورا ملك روس از آنچه واقع شد از حکم حرب

جواب گفتی درمهد خوابیده بودم بیدارگردم ای عباد  
مظلومی که غرق شدند در بحر اسود میفرماید شهادت میدهم  
ندا تو را بیدار نمود بلکه هوای نفس چه که امتحان کردیم  
یافتیم تو را فی معزل یعنی در کناری از کلمه الی ان قال عز  
بیانه اگر بودی تو صاحب کلمه مانبت کتاب الله وراه ظهرک  
بعد میفرماید بما فعلت بآنچه عمل نمودی مختلف میشود امور  
در مملکت تو و بیرون می رود سلطنت از کف تو جزای عمل تو  
در آنوقت میبایی نفس خود را در زبانی آشکار واخذ مینماید  
زلازل جمیع قبائل را در آنجا و از این امور مفری نیست مگر  
آنکه بر نصرت امر قیام نمائی و حضرت روح را متابعت کنی  
در این سبیل مستقیم و همچنین میفرماید آیا عزت تو تورا  
مفرور نمود لعمری این عزت پاینده نیست زود است که زایل  
شود مگر آنکه متمسک شوی بحبل محکم حق جل جلاله  
بعد میفرماید می بینیم ما ذلت را که بتمجیل از ورای تو  
حرکت مینماید و تو از نائمین هستی یعنی در خوابی و مطلع  
نیستی حال ملاحظه نمائید این امورات را بکمال تصریح  
از قبل اخبار نموده اند و اکثری ظهور این وقائع را ممتنع  
میدانستند و محال میشمردند چنانچه وقتی شخصی از این  
عبد سؤال نمود که یعنی امپراطور پاریس عزل میشود چگونه  
سلطنت از او خارج میگردد و عزت او چگونه زائل میشود

و حال آنکه رأس طوک عالم است این بنده عرض نمود که این عبد آگاه نیست و مطلع نه ولیکن اینقدر میدانم که آنچه از لسان عظمت نازل جمیع در ظاهر ظاهر واقع میشود می بینید و می شنوید باری مقصود خادم از این از کار آنکه هر چیزی بر آیات و بینات حق مطلع و آگاه شود و بعلم الیقین بداند که آنچه از بعد ظاهر از قبل از قلم اعلی نازل و چون الواح طوک که در سوره هیکل نازل و همچنین لوح رئیس نزد اکثری چند سده قبل از وقوع موجود لذا ذکر شد والا اگر این عبد بخواهد از آیات ظاهره و بینات باهره ذکر نماید در فاسد عدیله لازم و شاید بعضی در قبول آن توقف نمایند باری از کل استدعا می نمایم بهر حق در حق نظر نمایند چه که کل باین فقره مأمورند و این مخصوص باین ظهور است نقطه بیان روح ماسوا فداه میفرماید بچشم او او را به بینید و اگر بچشم غیر ملاحظه کنید هرگز بشناسائی و آگاهی فائز نشوید مشرکین بحیل و مکر ظاهر شده اند که شبه آن دیده نشده و جمیع این امورات را از قبل اخبار فرموده اند طوی از برای مستقیمی که ضوضاء و اشارات و شبهات اهل عالم را بمشابه طنین زباب داند ظهور عظیم و امر عظیم از حق میطلبم عباد را بر آنچه سزاوار است مؤید فرماید امروز فرقان بافصح بیان میفرماید ای غافلان ام الكتاب ناطق و افق ایقان منور برهان مشرق

ودلیل واضح بظنون از مطلع نوریقین محروم نمائید و باو هام  
از مالک انام ممنوع نشوید امثال این بیانات از منزل آیات  
بکرات استماع شده و همچنین این کلمات از لسان عظمت  
استماع گشت قوله تبارک و تعالی :

" امروز بیان بکمال شفقت و عنایت ند امینماید و میفرماید  
ای اهل من واصحاب من امروز مالک غیب وشهود بر عرش<sup>ظهور</sup>  
مستوی وام البیان ظاهر بظنون خود را از حقیق مختوم  
منع نمائید و از کوثر یقین محروم مسازید " و وقتی از اوقات  
لسان عظمت باین کلمه مبارکه ناطق اگر بصر بهزرگی آسمان  
باشد وبخواهد اقل عما یحصى بشطر دیگر توجه نماید قابل  
ورود این بساط نه سبحانک یا من فی قبضتک زمام المعانی  
والبیان استلک باسمک الذی به اشرقت شمس القدم من افق  
العالم بان تحفظ اصفیاءک و احبائک عن مکر الذین کفروا  
بک و بآیاتک و اعرضوا عما امرتهم به فی کتبک و صحفک و زبرک  
و الواحک . ای رب تری عبادک الجهلاء الذین جعلوا  
الخدعة سلاحهم و الکذب معازهم و ملاذهم و یفسترون  
علیک فی اللیالی و الا یام بغا ناج به سکان خباء مجسدک  
و عظمتک ای رب استلک بانوار وجهک و اسرار امرک بان تنزل  
علیهم ما یعرفهم و یعلمهم سبیلک و ما عندک انک انت  
المقدر الکافی و المهیمن الباقی العلیم الحکیم یا اولیاء الله



همت نمائید که مجد د نفوس موهوبه ناس بیچاره را بمشابه  
 قبل در بشر ظنون مبتلا نمایند این نفوسند که در حقشان  
 میفرماید بدلوا نعمة الله كفرا واحلوا قومهم دارالبوار  
 این نفوسند که لا زال نعمت الهی را تبدیل نمودند و از صراط  
 مستقیم منحرف ساختند معدودی از قبل در کور فرقان بهواها<sup>ی</sup>  
 نفسانیه در اضلال نفوس جهدها نمودند در جمیع اعصار  
 اینگونه نفوس بوده و خواهند بود در این ایام اوراقی و از بد بعد  
 از ملاحظه و مشاهده واضح و مبرهن شد که از جوهر غل و بغض  
 ظاهر گشته بیانات الهی که نعمت حقیقی است بعضی را تبد<sup>یل</sup>  
 نموده ثعبان بالوان جدید ظاهر و بکمال دوستی خواسته  
 عباد را از افق اعلی منع نماید و از بحر یقین محروم سازد  
 و بگذرد دعوت کند بگوئید ای بی انصاف اعتساف را  
 بگذار و بحبل عدل تمسک جو تو کجا بودی که ظلمت ظلم  
 عالم را احاطه نموده بود و از سطوت ظالمین کل مستور در  
 کلماتیکه ذکر نموده سم مهلك مکنون مثلا در اول نامه اش  
 ذکر اسم اعظم را نموده نوشته بسم الله الاهی الاهی لا اله  
 الا هو قل کل الیه یرجعون سبحان الله اسم حق را از برای  
 خود شرکی قرار داده و دامی گسترده باین کلمه خواسته  
 موقنین و موحدین را و مخلصین را ساکن نماید و بعد سم نافع  
 را که در انبیاب کلماتش مستور است بچشاند انسان متحیر است

از حیل و مکر امثال آن نفوس معترف باین کلمه فارغ است از ذکر عالم و وضو، امم و اقوال ناس و اختلافات قوم چه که الیوم یوم الله است لاینبغی فیه ذکرش اینست یومیکه میفرماید کل شیء هالك الا وجهه اهل بها امروز هر سفاخن حمرا راكب و این سفن بر بحر و بر جاری و ساری طوی لمن تصك بها منقطعا عن الدنيا و ذكرها و ما فیها باری شخص مذکور بعد از ذکر اسم حق جل جلاله که بگمان خود دام قرار داده بعضی ذکرها که لایق ذکر نیست نموده چه که ذکر عروج خود را بمعارج علوم نوشته از نحو و صرف و معانی و بیان و منطق و جواهر و اعراض و فقه و اصول و حکمت مشاء و اشراق و حکمت مرحوم شیخ و خدمت حاجی کریم خان و از این از کار خواسته اظهار فضیلت نماید اگر چه در ظاهر نوشته از این علوم چیزی نفهمیدم ایگاش بقدری که خود را مشغول تحریر این کلمات نموده ببصر الهی در آیاتش ملاحظه مینمود و در اسرار علم و حکمت ربانی تفکر میکرد علمای فرقان هزار و دویست سنه از این عبارات نوشتند و در رد و اثبات یکدیگر آنچه آن نفوس از زرع الفاظ حصاد نمودند و ثمر حاصل کردند این نفوس هم خواهند نمود باری در کمیان اولیاء و دوستان الهی نشسته و با سباب محبت و مهربانی و کلمات لایسمنه لا یغنیه در اضلال خلق بیچاره مشغول

تا اینکه اظهار تصدیق بشجره بیان نموده و نوشته آنچه از کلمات نقطه بیان دیدم حیرت برحیرتم افزود و باب معرفت برآیم نگشود نه اینکه العیاذ باللّٰه آنها محتوی بر مطالب عالیه نباشد بلکه من باب آن است که چون امر از قرار بیان خود صاحب بیان کنون در مقام نطفه است خیلی کسی میخواهد که احکام کلشئی را ظاهرا باهرامشهودا مشهورا از نطفه بفهمد یا آنکه بحالات و اراده بر آن برسد الا من علمه اللّٰه علم کلشئی این کلمات آن شخص غافل این خادم فانی عرض مینماید یا ملاء البیان و یا ملاء الفرقان انوار شمس ظهور عالم را احاطه نموده و اشراقات و تجلیاتش ظاهر و باهر نقطه بیان میفرماید نطفه یکساله یوم ظهور او اقوی است از کل بیان روز روزی است که جمیع کتب و صحف و زبر او را بحق نسبت داده اند و کل را بآن بشارت فرموده اند باید کل با بصار حدیده و آزان مقدسه از کل از کار بافق اعلیٰ توجه نمایند و ندائی که از زمین عرش اعظم مرتفع است اصفا کنند امروز هر نفسی ببیان تمسک نماید و بر اعتراض قیام کند بشهادت نقطه بیان روح ماسواء فداه از اهل حق محسوب نه چه که جمیع امور معلق بتصدیق آن شمس حقیقت است میفرماید جوهر بیان آنکه انه لا یستشار باشارتی ولا بما ذکر فی البیان بعد از این کلمه مبارکه منصف خبیر و بصیر علیهم

به بیان برحق اعتراض ننمایید آیانشنیده که میفرماید  
 جمیع بیان ورقی است از اوراق جنت او معلوم نیست آنشخص  
 غافل جاهل از آنچه ذکر نموده مقصودش چیست اگر  
 مقصودش این است که حال در مقام نطفه است و تکمیل نشده  
 نقطه اولی روح ماسوا فداه میفرماید قوله عزّ وجلّ من اول  
 ذلك الامر الی قبل ان یکمل تسعة کینونات الخلق لم یظهر  
 وان کل ما قدر ایت من النطفه الی ما کسوناه لحما ثم اصبر  
 حتی تشهد خلق الاخر قل فتبارک اللّٰه احسن الخالقین  
 انتهى . بگوئید ای بی انصاف ملاحظه نما و در آنچه از قلم  
 نقطه بیان روح من فی ملکوت الامر والخلق فداه جاری شده  
 تفکر کن امروز است روز خلق آخر امروز است که لسان کل  
 اشیا بکلمه مبارکه فتبارک اللّٰه احسن الخالقین ناطق بظهور  
 او میفرماید بیان تکمیل میشود و بکمال تصریح میفرماید  
 قبل اکمال تسع کینونات خلق ظاهر نشده و کل آنچه دیده از  
 مقام نقطه است الی اکتساء لحم صبرکن تا خلق آخر را  
 مشاهده نمائی قل فتبارک اللّٰه احسن الخالقین این است  
 مقام و نفع فيه اخری الی آخر قوله تعالی عظمت ظهور  
 بمقامی است که نقطه اولی میفرماید قوله عزّ وجلّ حل له  
 ان یرد من لم یکن فوق الارض اعلی منه ان ذلك خلق فی  
 قبضته و کل له قانتون احدی بر عظمت این بوم عارف نه

الآمن شاء الله این فلك را ملاحی دیگر و این بحر را  
 غواصی دیگر اگرچه جمیع ایام مظاهر حق و مهابط وحی در  
 مقامی بیوم الله مذکور و لکن این ایام بردا<sup>باید</sup> تخصیص مزین  
 چنانچه تفصیل ذکر شده جمیع اقوال مشرکین قبل در این  
 ظهور از مشرکین جدید استماع شده و میشود بلکه گفته اند  
 آنچه را که هیچ مشرکی نگفته یا ملاء الیهان اتقوا الله ولا تعتر  
 ضوا  
 علی الله باوہامکم انه یدعوکم الی النور وتدعونه الی النار  
 مالکم لا تفقهون حدیثا من الله العلیم الحکیم علم احدی  
 باینظهور احاطه نموده جمیع علوم عالم نزد بحر علمش بمثابه  
 قطره بل استغفر الله عن هذا التحدید مبین بیان روح من  
 فی الوجود فداه میفرماید قوله جل وعزّ فان لکم بعد حین  
 امر ستعلمون وان یومئذ مثل حین و لکن انتم لا تبصرون  
 تلك شجرة الطور لتنطقنک ان انتم تسمعون قل هو نبأ  
 لن یحیط بعلمه احد و لکن انتم یومئذ لا تعلمون بشهادات  
 بیان و جمیع کتب الهی علم این ظهور نزد احدی نبوده  
 و نیست در ذکر بعد حین تفکر نمائید شاید عرف بیان رحمن  
 استشمام شود و گمراهان قصد صراط مستقیم و نبأ عظیم نمایند  
 و از مفتریات خود را با آب رجوع مطهر سازند ان ربنا الرحمن  
 هو التواب الرحیم یا حبیب فوادی خادم چه عرض نمایم  
 و چه دلیل تمسک جوید لعمر مقصودی کینونت دلیل کلیل

است از ذکر این سبیل سبحان الله از آنچه گفته و میگویند  
 در قرون و اعصار این همج راع بوهمی تمسك جسته بجدال  
 قیام نمودند گاهی زکرائم اسباب جدال بود و گاهی زکر  
 ولی و وصی و نقیب و امثال آن و در یوم ظهر و شمر گفتگوها  
 و عقائد و اعمال آن بود که دیدید ما هذه التماثل التي هم  
 عليها عاكفون كاش بيك كلمه تمسك میجستند و از روی صدق  
 و حقیقت اظهار میداشتند اقلهم وبما اكتسبت ایا دریهم .  
 امروزه بین فنی از فنون و هیچ علمی از علوم و هیچ اسمی از  
 اسماء و هیچ شأنی از شئون و هیچ کتابی از کتب انسانرا  
 غنی نمینماید و کفایت نمیکند الا بما نطق به لسان العظمة  
 قوله جل جلاله هذا يوم فيه ام الكتاب ينطق وام البيان  
 ينادي والقوم لا يصفون ولا يشعرون ان النبي من آمن بنبأى  
 والرسول من بلغ رسالاتى والوصى من وصى الناس بما نزل من  
 ملكوتى من هد ايع او امرى واحكامى والولى من امر الناس بحبى  
 ودعاهم الى صراطى المستقيم " انتهى .  
 طوبى از برای نفوسى که شبهات و اشارات قوم ایشان را از منزل  
 آیات و مظهر بیانات منع ننماید و محروم نسازد جمیع اسامى  
 بقولش خلق میشود و نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید  
 قوله جل وعزّ يخلق فى قول ما يشاء من نبى او ولى او و جديق  
 او نقيب از كل ما قد خلق كل ادلاء من عنده و سفراء من

لذنه الى قوله عز وجل **واياك اياك** ان تحتجب بكلمات ما  
 نزلت في البيان الى قوله تعالى **ولا تنظر اليه الا بعينه**  
 فان من ينظر اليه بعينه يدركه والا يحتجب ان اردت الله  
 ولقائه فارده و انظر اليه " انتهى .

ای صاحبان آذان اقل من آن بانصاف نطق نمائید  
 بهشادات نقطه بیان روح من فی عوالم الامر والخلق فداه  
 امروز اگر نفسی به بیان استدلال نماید و یا باو تمسک جوید  
 نفس بیان و منزل فیہ من القلم الاعلی از اوتبری میجوید  
 از قبل ذکر شد میفرماید انه لا یتستار باشارتی ولا بما ذکر فی  
 البیان و همچنین میفرماید **ایاک ایاک** ان تحتجب بکلمات  
 منزلت فی البیان امروز بیان معلق بقبول است طوبی از برای  
 نفوسیکه فی الجملة تفکر نمایند و در ثمرات اعمال اهل فرقان  
 نظر کنند تا از جمیع آن گفته ها و استدلالها و اعتراضها  
 فارغ و آزاد شوند و با قوادم لطیف مقدس در این هواطیران  
 نمایند آیا از مفتریات مطالع نفس و هوی سیر نشده اند که  
 تازه مجرد میخواهند گفتگوی برپا نمایند و احادیثی ذکر کنند  
 ورد و قبولی احداث نمایند بگوئید بعضد یقین حجابات  
 مانعه راشق نمائید لعمر ربنا امروز مکلم طور ظاهر و ناطق  
 و سر مکنون و غیب مخزون باهر چندی بعضی از اهل بیان  
 بذکر الوهیت اعتراض نمودند که چرا حق جل جلاله باین کلمه

ناطق است مع آنکه در جمیع کتب میفرماید حضرت قیوم در آن  
 یوم بگمّه انّی اناللّه ناطق انظروا ثم اذکروا ما انزلہ الرّحمن  
 فی الفرقان قوله تبارک وتعالی یوم یأتی ربّک اوبعض آیات  
 ربّک ویوم یقوم الناس لرب العالمین و جاء ربک والطسک  
 صفا صفا وامثال آن خاتم انبیا روح ماصواه فداه میفرما  
 سترون ربکم کماترون البدر فی لیلۃ اربعۃ عشر اشعیاء نبی  
 میفرماید یسمو الرب وحده فی ذلك الیوم در عظمت یوم  
 میفرماید اید ادخل الی الصخرة واختبئ فی التراب من امام  
 هیبة الرب و من بها عظمته و در مقام دیگر میفرماید تفرج  
 البریه والارض الیابسه و یبتهج القفر و یزهر کالزجس یزهر  
 ازهاراً و یبتهج ابتهاجا یدفع الیه مجد لبنان بها کرم کل  
 و شارون هم یرون مجد الرب بها الهنا امروز صاحبان  
 ابصار جمیع ذرات کائنات را با فرح و سرور مشاهده مینمایند  
 چه که بآنچه از اول لا اول بشارت داده اند ظاهر شده لعمر  
 محبوبنا و مقصودنا اگر در قلبی اقل از سم ابره محبه الله باشد  
 و یا نور انصاف باین بیان مشتعل شود اشتعالیکه عالم را  
 بحرارت محبه الله فائز نماید ای اهل بها ایمن سست  
 عنصرهای عالم را بگذارید بحال خود شان و با انفس مشتعله  
 و ارجل مستقیمه و ایادی قویه و ابصار حدیده و آذان واعیه  
 و قلوب زکیه و السن طلّقه بگوئید و به بینید و بشنوید رغماً



للذین یدعون الایمان بالبیان ویکفرون بمنزله ومظهره ومرسله  
 این بریه که در آیه مبارکه فرموده است بریه فیحاست وایمن  
 است ارض مقدسه که در کتب قبل وفرقان مذکور است میفرماید  
 سرور میشود بریه وارضی یابسه وپیداوقفر واین سرور وفرح و  
 بهجت از چه جهت ظاهر لعمر ربنا از قد وهر بجل جلاله کرمل  
 از قبل ذکر شد که در کتب مقدسه بکوم الله معروف و امام وجه  
 عکا واقع و از جهت دیگر لبنان وهمچنین شارون باری جمیع  
 وعده های الهی که در کتب منزله از قبل وبعد مذکور است  
 در این اراضی بوده وهمچنین اشعیاء نبی میفرماید شد ووا  
 الایادی المسترخیه والربک المرتعشه ثبتوها میفرماید ایادی  
 مسترخیه رامحکم نمائید و ربک مرتعشه را ثابت ومستقیم کنید  
 قولوا الخائفی القلوب تشدد واهضوا الهکم جوهر این بیسان  
 آنکه در یوم ظهور از کلمه مبارکه اننی انا الله محجوب نمائید  
 وسست نشوید بایادی قویه کتاب را اخذ نمائید وبارجل  
 ثابته مستقیمه بر خدمت امر قیام کنید ای دوستان خود را هم  
 عند الناس وبعندکم از ما عند الله محجوب نسازید امرو ز  
 روز اقبال وتصدیق و بلی ولبیک است میفرماید قوله جل جلاله  
 لیس هذا یوم السئول ینبغی لکل نفس ان اسمع النداء  
 من الافق الاعلی یقول لبیک یا مالک الاسماء ولبیک  
 یا مقصود من فی السموات والارضین " انتهى .

این خادم نماید چه عرض نماید و بچه مشغول شود حیا  
مینماید از این انکار و سبب تأخیر این اوراق آنکه یومی تلقاء  
وجه عرض شد اصبع مبارک را حرکت دادند و فرمودند ان ربك  
لا یحتاج بدلیل ولا بحجة ولا بهرهان دون نفسه یاعبد  
حاضر هر نفسی اقل از سم ابره عرف قمیص رایافته جمیع اشیا  
را دلیل و حجت و برهان مشاهده مینماید طوبی از برای  
نفسی که بآب محبت الهی خود را از اقوال و افعال و اشارات  
و شبهات معرضین پاك و مقدس نمود و بافق اعلى و حـده  
متوجه شد اوست از اهل بها والذی منع انه فی ضلال مبین  
انتهی .

و در مقامی این کلمه علیا از مالك اسما استماع شد فرمودند  
یاعبد حاضر قلم اعلى باعلى النداء میفرماید یاملاء الفرقان و  
ملاء البیان و یا اهل الادیان امروز یوم الله است و حق بنفسه  
ظاهر و در اثبات امرش بفرمایند محتاج نبوده و نیست اگر آیات  
را حجت میدانند معادل جمیع کتب الهی از قبل و بعد بل  
ازید از سما مشیتش نازل و اگر بینات میجویند در سور منزله  
ملاحظه نمایند تا آگاه شوند و از بحر علم الهی بیاشامند  
یاعبد حاضر امروز تا از خلیج اسما عبور نمایند به بحر اعظم  
وارد نشوند و فائز نگردند هذا حق لا یریب فیه " انتهی .  
این خادم فانی خدمت کل عرض مینماید ایام را با اعتراضات

ناشایسته واقوال نالایقه و اعمال غیرمرضیه صرف ننمائید  
 عمر بسیار عزیز و عند الله از کشتی اطلی و اعلی بسیار حیفاست  
 چنین شیئی ثمنی بمشتمیات نفسانیه و اوهمات لایسمنه  
 لایغنیه صرف شود سبحان الله شخص کرمانی علومیکه ذکر  
 نموده محض افتخار بوده غافل از آنکه از هر یک از آنچه نوشته  
 باید سالها قلب را از آن طاهر نماید و بحق رجوع کند  
 ای عالم اگر در توگوشی هست بشنو نقطه بیان روح ماسواه  
 فداه میفرماید اگر یک آیه از آیات من ینظره الله تلاوت کنی  
 اعز تر خواهی بود عند الله از آنکه کل بیان را ثبت کنی زیرا  
 که در آن روز آن یک آیه تو را نجات میدهد ولی کل بیان  
 نمیدهد و اگر باز در توگوشی یافت میشود این کلمه نقطه روح  
 ماسواه فداه را اصفاء نما قوله عز وجل انی مؤمن به و بدینه  
 و بکتابه و بادلایه و بمناهجه و بما ینظر من عنده فی کل ذلک  
 مفتخرا بنسبتی الیه و متمززا بایمانی به و باز اگر در توگوشی  
 یافت میشود لله بشنو و بحقیقت بشنو و بانصاف بشنو و بدان  
 و اعیه بشنو قوله عز وجل ان یا کشتی فی البیان فلتعرفن  
 حد انفسکم فان مثل نقطه البیان یومن بمن ینظره الله قبل  
 کل شیئی و اننی انا بذلک افتخرن علی من فی ملکوت السموات  
 و الارض و قوله عز وجل لا تحتجنن عن الله بعد ظهوره فان  
 کل مرفع البیان کخاتمه فی یدی و اننی انا خاتم فی یدی

من يظهره الله وقوله جل ذكره انك انت واعداد واحد  
 الاول وكل ما يحصى الله جل جلاله ما جعل الله الا كخاتم  
 في يدى من يظهره الله جل ذكره يقلب كيف يشاء انه لهو  
 المهيمن المتعال وقوله جل شأنه فانه يجعل ما على الارض  
 نبيا ليكون انبياء عند الله وقوله تبارك وتعالى واذ ايسوم  
 ظهور من يظهره الله كل من على الارض عنده سواء فمن يجعله  
 نبيا كان نبيا من اول الذى لا اول له الى آخر الذى لا آخر له  
 لان ذلك مما قد جمعه الله ومن يجعله وليا فذلك ما كان  
 وليا فى كل العوالم فان ذلك مما قد جمعه سبحانه الله  
 از تدبيرات مدبر حقيقى و از غفلت ماعباد ما من نصح الا وقد  
 ذكره وما من تدبير الا وقد انزله بيانى فرموده اند كه هر صاحب  
 بصر و هر صاحب فؤادى ناله مينمايد ونوحه ميكند چه كه از كمال<sup>تش</sup>  
 عالم حزن رومينمايد و از بيانش عالم عالم هم و غم قولسه  
 جل جلاله فان مثله جل ذكره كمثل الشمس لو يقابلنه السى  
 ما لانهايه مراياء كهنه ليمتنعكن عن تجلى الشمس فى  
 حد هم وان لم يقابلها من احد فيطلع الشمس و يغرب الحجاب  
 للمرايا و انى ما قصرت عن نصحنى ذلك الخلق و تدبيرى  
 لاقبالهم الى الله على الارض فاذا يسركينونتى حيث كل قد  
 بلغوا الى ذروة وجودهم و وصلوا الى طلعة محبوبهم  
 و ادركوا ما يمكن فى الامكان من تجلى مقصودهم و الا يحزن فؤادى

بانی قدر بیت گلشنی لذلك فكيف تحتجب احد على هذا  
 قد دعوت الله ولا دعونه انه قريب مجيب مع تدبيرات حضرت  
 مدبر حقیقی و بیاناتی که دل کوه را میشکافد این خـلق  
 بضاللت قدیم خود باقی و برقرارند الا من شاء ربك .  
 ای آقایان و ای دوستان الهی ناله های حضرت نقطه را  
 بگوش جان بشنوید و همچنین اسرار کتابش را و در ظهورات  
 تدبیر و امتحان و افتتاشش تفکر نمائید روحی لعنایته الفداء  
 و لذكره الفداء و لتدبیره الفداء و لنصحه الفداء و لا متحانه  
 الفداء میفرماید بیان آنچه در او نازل شده او را  
 میزان معرفت آن شمس حقیقی قرار مدهید و میفرماید انه  
 لا یتشار باشارتی باشاره من معروف نمیشود و نه بآنچه در  
 بیان نازل شده و در مقام دیگر بکلمات تحذیر نصح فرموده  
 میفرماید ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد البیانیه و واحد  
 بیانیه بمنزله ائمه قبلند چنانچه خود حضرت در بیان فارسی  
 میفرمایند بلکه میفرمایند جسد این حروف بمقام روح ائمه  
 قبلند مع ذلك میفرماید باین حروف از آن شمس حقیقیست  
 محتجب نمائید و مکرر بکلمه تحذیر میفرماید آیات منزله در  
 بیان از او محجوب نمائید قسم بآفتاب افق معانی در مقامات  
 شتی این بیانات از قلم مبارکش جاری چنانچه بعضی از آن ذکر  
 شد و بنظر اولیای حق میرسد و بآن فائز میشوند مع جمیع این

وصیتها و زکرها و بیانیها بد کریک کلمه مستغاث کل را امتحان فرمود و کلمه مستغاث بیان است و میفرماید بجمیع بیان از او محتجب نشوید باین امتحان جزئی کل را متوقف مشاهده فرمود در این حین گویا منادی عظمت از افق ملکوت بیان رحمن باعلی النداء ندا فرمود و فرمود الا ان قد حصص الحق و ظهر کذب الذین یدعون الایمان بالبیان و یکفرون بالذی انزلہ و ارسلہ ایکاش بتوقف اکتفاء مینمودند بعضی بسهام اعراض و بعضی باسنه انکار و برخی باسیاف آخته بر قطع سدره مبارکه کوشیده و میکوشند چنانچه منزل بیان بکمال تصریح اخبار فرموده میفرماید بقدر اسم مؤمن هم در حق آن شجره لا شرقیه ولا غربیه راضی نمیشوند چه اگر راضی شوند حزن بر او وارد نمیآوردند باری نذر این مقامات چون مطلع حزن است این فانی باظهار شرعیش از این جسارت نمینماید سبحان الله کل بیک کلمه مستغاث مفرور و متحیر و مفتحس من آنکه این فقره هم زکر فرموده اند و تمسک بآن راهم نهی فرموده اند قوله تعالی چه که کسی عالم بظهور نیست غیر الله در وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجای آورند و مذاحق لا ریب فیه امروز کتب عالم حجاب نمیشود و منع نمینماید و کل بکلمه حق جل جلاله معلق و منوط ای صاحبان آزان بشنوید ندای مقصود

عالمیان را که امام وجوه عالم از اول امر تاحین ندا فرموده و میفرماید در یکی از الواح این کلمه علیا از فائق الاصباح ظاهر قوله عم نواله امروز روز بصراست چه که افق اعلیٰ مشرق و یوم سمع است چه که ندا<sup>۱</sup> الله در کل حین مرتفع انتهی ای دوستان آیا نفوس غافله چه گمان نموده اند اگر از ملکوت آیات الهی و سما<sup>۲</sup> ظهور ربانی محروم مانند خود را بچه امری تسلی میدهند و مؤمن میدانند امروز بنص جمیع کتب هر نفسی بغیر حق وحده ناظر باشد او از اهل ضلال بوده و خواهد بود یشهد بذلك کتب الله المہیمن القیوم بمفتریاتی تمسک بسته اند که انسان متحیر است از جمله حضرت اسم الله جناب حاج سید جواد کربلائی علیه بها<sup>۳</sup> الله الابهی رانسبت بتوقف در این امر و یا نمود بالله انکار داده اند عرایض و مکتوباتی که بخط خود نوشته اند و بساحت اقدس ارسال نموده اند موجود است بعضی از سمت ارض طا و بعضی از شطریا و خا و جمعی مطلعند در یک مکتوب ذکر متوهمین را بتفصیل نموده اند از رئیس و غیره حق شاهد و گواه که از روی راستی عرض میشود حق محتاج باین ازکار نبوده و نیست اگر باین عوالم توجه نمائیم و باین قسم از انکار دفاتر عدیده موجود سود و در هر یک عالمی مبسوط وقتی از اوقات این کلمات از مظهر اینفات نازل قوله جل جلاله و عظم شأنه

یاعبد حاضر یک ذبیح در عالم یافت شد و از آن یوم تا حین السن خلیق و کتب موجوده بذکرش ناطق و برعلو مقامش شاهد و مادر هر مقامی ذبیحی فرستادیم و کل از قربانگاه دوست زنده برنگشتند هر یک اکیل حیات را رایگان بکمال شوق و اشتیاق نثار قدم محبوب امکان نمودند . انتهى از جمله محبوب شهدا جناب آقا سید اسمعیل زواره علیه بها<sup>۱</sup> الله الاهی که بدست خود خود را مقبلا الی البیت فدا نمود اگرچه این عمل در ظاهر منکر و لکن محبت الاهی چنان اخذش نمود که از هر عرفی از عروقتش شعله نار ظاهر و باهر و همچنین حضرت ابا بصیر و آقا سید اشرف علیهما بها<sup>۱</sup> الله و عنایت از افق بیست با اسم حق جل جلاله طالع شدند و من غیرسترو حجاب بذکر محبوب آفاق ناطق مشرکین هر دو را اخذ نموده اول بسجن فرستادند ام اشرف را طلب نموده که ابن خود را نصیحت کند که شاید اقبالش را تبدیل نماید و یا امرش را مستور دارد و لکن آن امة ثابته را سخته مستقیمه بعد از ورود در سجن فرمود ای پسر در امر الله مستقیم باش مباد خوف نمائی و یا از سطوت مشرکین مضطرب شوی باری او و ابا بصیر هر دو روح را بکمال رون و ریحان در ره دوست انفاق نمودند و در جناب نجف علی علیه بها<sup>۱</sup> الله تفکر نمائید هنگامیکه او را بقربانگاه دوست میبردند باین فرد ناطق " ما بها و خون بها را یافتیم"



مکرر باین فرد ناطق تا آنکه بشهادت فائز گشت ای آقایان  
 قصه بدیع را بشنوید فی الحقیقه از هر حرکتی از حرکاتش آثار  
 قدرت الهی و شوکت صمدانی ظاهر و باهر در اول ایسام  
 سجن اعظم وارد شد هنگامی که مقررش قشله عسکریه واقع  
 در بیوم اورا در بیت مخصوص طلب فرمودند باب مسدود واحدی  
 تلقا وجه غیر او موجود نه واحدی هم مطلع نبود که مقصود  
 چیست تا آنکه فرمودند حق اراده خلق جدید نموده و خود  
 بدیع هم آگاه نه در مقامی این کلمه علیا از قلم اعلی در لوحی  
 از الواح نازل قوله عزّ بیا نه ان اشرعنا فی خلق البدیع فلما تم  
 خلقه و طاب خلقه ارسلناه لکرة النار الی آخر قوله تعالی  
 و بعد مرخص شد جناب امین علیه بها الله بالوح حضرت  
 سلطان حسب الامر بوطن توجه در اسکنه بحر حضرت بدیع از  
 لوح اطلاع یافته استدعا نمود او حامل شود و بعد کل استماع  
 نمودند که چه واقع شد شخصی من غیر صلاح و من دون  
 آلات جز قمیصی از کرباس در برنداشت بقدرت و قوت الهی در  
 مقابل سلطان لوح را بلند نمود و قال قد جئتک من السبأ  
 الاعظم بکتاب عظیم یا کلمه اخری انصاف میطلبم این یک نفس  
 مقابل عالم ایستاد باری از قدرت الهی عجیب نه که عالم  
 قدرت را در آدمی مبعوث فرماید هوالمقتدر علی ما یشاء  
 وهوالمهیمن علی ما یرید بگوئید ای بی انصافان شما شهادت

سید الشهدا<sup>۱</sup> را حجت و دلیل بهر اعظم حقیقت رسول مختار روح ماسواه فداه میدانستید و همچنین ذبیح اسمعیل را از علوم مقام آنحضرت و خلیل می‌شمردید حال در این فدائیها تفکر نمائید لعمرمحبوبی و محبوب العالم و مقصودی و مقصود الام جناب بدیع بقدرت و اطمینانی ظاهر که تزلزل واضطراب در ارکان کل ظاهر شد البته کل شنیده اند و منصفین انکار نمی‌نمایند و بعد چند یوم بکمال عذاب و شکنجه آن هیکل مقدس معذب و بکمال استقامت بذکر دوست زاکر و ناطق و این فقره سبب حیرت کل شد بشأنی در حینی که بین ایادی میرغضبها با سلاسل و اغلال مبتلا عکس او را اخذ نمودند و یکی از آنرا بعضی بساحت اقدس ارسال داشتند و حال موجود است باری در این امورات که شبه و مثل نداشته تفکر نمائید این فانی نمیداند کدام ذبیح را ذکر نماید اب جناب بدیع علیه بهاء الله را در ارض خا اخذ نمودند آنچه نواب شاهزاده و سایر نامس خواستند ستر نمایند تا او را از ضوضاء علماء حفظ کنند قبول نفرمودند و فرمودند آخر ایام من است و شهادت از هر شهدی خوشتر و شیرین تر و بان فائز شد و همچنین ذبیح ارضی در ارض تا الذی سمی بمیرزا مصطفی علیه بهاء الله الابهی و نفوسیکه با او بودند بکمال استقامت و منتهای رضا بمشهد فدا<sup>۱</sup> متوجه و اکلیل حیات را نثار قدم مالک اسماء

وصفات نمود و این نفوس نفوسی هستند که رایگان جان را فدا نمودند ان اعتبروا یا اولی الابصار حال بهتر آنکه بارض صادر رویم و در حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و انقطعت آن د و نفس مقدس از ماسوی الله تفکر نمائیم و انصاف د همیم آنچه خواستند ایشان ستر نمایند و پاکمه بگویند قبول نفرمودند بکمال شوق و اشتیاق قصد وطن اعلی نمودند و بعد لوح برهان از سما امر رحمن نازل و در باره آن د و نفس یعنی ذنب و رقصاء نازل شد آنچه هر منصفی عرف قدرت و علم الهی را از آن ادراک مینماید قوله تبارک و تعالی هوالمقدر العظیم الحکیم قد احاطت اریاح البغضاء سفینه البطحاء ..... الخ .

ای صاحبان بصر قدری تفکر نمائید شاید حلاوت بیان رحمن را بیا بید و خود را از هیماء جهل و نادانی نجات دهید از ذکر حجج و براهین و آیات و بینات مقصود آنکه شاید ابوابهای بسته بگشاید و عهد های شکسته بسته شود آنچه از قلم اعلی در باره رقصا و ذنب نازل واقع و کل مشاهده نمودند این عبد متحیر آیا شعور بالمره تمام شده و یا انصاف عنقا گشته چه شده که سکر غفلت کل را احاطه نموده آیا زائقه را چه منع نموده و شامه را چه حادث شده نیست اینها مگر از جزای اعمال از خدا میطلبم تا ئید عنایت فرماید بار الها کریم رحیم چه کفران از عباد ظاهر شده که از امواج بحر رحمت محروم مانده اند و از

اشراقات انوار آفتاب ظهور ممنوع گشته اند الهی اعمال  
جهال را با سم ستارت ستر فرما توئی کریمی که ذنوب مذنبین  
بخششت را منع نمود و باب فیضت را سد نکرد یک حرف از کتاب  
جودت علت وجود شد و یک قطره از دریای رحمتت سرمایه  
غیب و شهود با کمال عجز و نادانی و فقر و ناتوانی بدایسع  
فضلت را میطلبیم بحبلش متمسکیم و بذیلش متشبث ای خطا<sup>شو</sup>پو  
خطاه را بپوش و بطراز عفو اکبر مزین دار توئی آن توانائیکه  
بیت اراده ناتوانان را مطلع اقتدار و ضعیفان را مصدر اختیار  
نمائی لا اله الا انت العلیم الخبیر و انت العزیز الحکیم و انت  
الغفور الرحیم و الفضال الکریم. در ذبیح دیگر ارض صمد  
حضرت کاظم تفکر نمائید آن ذبیحی که انفاق آفاق را منور نمود  
و اشتعالش ابداع را حرارت بخشود جان را در سبیل دوست  
نثار نمود بشأنیکه ملاء اعلی از استقامت و انقطاع و انفاقش  
متحیر از او گذشته ذبیح جدید عالم را متحیر نمود و ذرات <sup>ثبات</sup> کا  
براقبال و تسلیم و رضا و وفا و استقامتش شهادت داده آن  
حضرت که در ارض میم مسکن داشت و بملا علیجان موسوم علم  
توحید در آن ارض بر افراخت و بحرارت محبة الله مشتعل  
بشأنیکه جمعی را مشتعل نمود تا آنکه اهل شقاق و نفاق  
میثاق الهی شکستند و قصد آن مظلوم نمودند آنچه را مالک بود  
بتاراج رفت و بعد آن وجود مقدس را با جمعی از منتسبیین

باسلاسل و قیود بارض طآ آوردند و نزد علی کندیش فرستادند  
 و بهزار حیل و مکر اراده نمودند عهد الهی را بشکنند و میثاقش  
 را محو نمایند و لکن آن فارس مضار حقیقت و برده ان از ماسوی الله  
 چشم پوشیده جز ذکر دست و وصال دست و قرب دوست  
 یاری و مطلبی و زکری نداشت باری معرضین و مشرکین بمراد  
 نرسیدند یعنی کلمه انکار از آن معدن اقرار اصفان شد تا آنکه  
 بمراد خود فائز گشت و بعد از صعود آن روح مطهر و عروج آن  
 جوهر بشر از قلم اعلی روح من فی ملکوت الامر والخلق فداه  
 و زیارت از برای او از سما<sup>ه</sup> مواهب و الطاف نازل یکی از آن<sup>د</sup>  
 ذکر میشود که شاید عرف عدل و انصاف متذوق گردد و مثل قرون  
 و اعصار قبل باو هام حرکت ننمایند و بظنون تمسک نجویند آنه  
 یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید . هو المعزی  
 من افقه الاعلی اول نور ظهر و اشرق و لاح و برق من فجر المعانی  
 علیک یا حقیف سدره المنتهی فی ملکوت الاسما<sup>ه</sup> و آیه الظهور  
 فی ناسوت الانشا<sup>ه</sup> اشهد یا مولی العباد و نور الهلاد بانک  
 کنت مطلع الاتفاق فی الافاق و باستقامتک ارتعدت فرائص  
 اهل النفاق الذین نقضوا الميثاق و کفروا بالله مالک التلاق  
 بک نصبت رایة الحق بین الخلق و ظهرت آیاته و انتشرت احکام<sup>ه</sup>  
 و برزت بیناته طوبی لمن اقبل الیک و آنس بک و زار قبرک  
 و وجد منک عرف قمیص ربک و طاف حولک و فاز بلقائک و نطق

بذكرك بك ارتفع علم التوحيد على العلم فى العالم واشرق  
 نورالقدم بين الامم بخضوعك خضعت الاعناق وبتوجهك  
 توجهت الوجوه الى وجه الله رب الارباب انت الذى كنت  
 مترجما لوحى الله ومبينا لآياته وحاملا اماناته ومهبطا لاسرار<sup>ه</sup>  
 ومخزنا للثالى علمه و مشرقا لظهور انواره و منبعا لفرات  
 رحمته ومطلعا لآثاره وعرشا لاستواء هيكلك احكامه اشهد  
 ان بقيامك قام المخلصون و بندائك انتبه الراقدون و باقبالك  
 اقبل المقربون وسرع الموحدون بك ظهر الكتاب وفصل الخطأ  
 وانت المنادى باسم ربك فى المآب اشهد فى ايامك فتوح  
 باب اللقاء على من فى الارض والسما و هطلت من سحاب  
 الكرم امطارالفضل والعطاء طوبى لك يا بهجة الاصفياء  
 ومهجة الاولياء انت الذى زين الله ظاهرا لارض بدمك  
 وباطنها بهيكلك طوبى لك يا ركن الايمان ومطلع العرفان  
 انت الذى خضعت الازكار عند ذكرك والاسماء عند ظهور  
 اسمك فآه آه يا مقصد الاقضى واسم الله مالك العرش  
 والثرى بما ورد عليك من الامراء والعلماء تالله بمصيبتك  
 ناحت كينونة السرور امام وجه الظهور وهدرت حماسة الاحزان  
 على الاغصان وبما ورد عليك سعدت زفرات المقربين ونزلت  
 عبرات الموحدين ترى وتعلم يا اله الغيب وسلطان الشهود  
 ان الارض من دماء اصفياك واولياك ولم تكن لهم منام

لتنوح عليهم ولا من مؤمن ليعزى ابنائهم ونسائهم قد ورد  
عليهم في ارض الطاء ما نأخ به الملاة الاعلى قد رأيت يا  
الهي عبدك عليا مطروحا على التراب الذي كان منجذبا  
بنفحات وحيك ومتحركا بارادتك و مشتعلا بنارحبك على شأن  
سمع كل ذي سمع من كل عرق من عروقه آيات محبتك واسرار  
ولايتك قد جاهد في سبيلك حق الجهاد وقام على خدمتك  
حق القيام الى ان صار محمرا بالدم امام وجهه العالمين  
وانفق روحه شوقا للقاءك و وصالك يا مالك القدم بذلك ناحت  
حورية البهاء في الفردوس الاعلى واهل الجنة العليا وخباء  
المجد في ملكوت الاسماء ولم يكن يا الهي من يحمله الى مقره  
المقام الذي قدرت له من قلمك الاعلى في الصحيفة الحمراء  
وحطناه امتان من امائك اللاتي وجدن حلاوة خدمتك في  
ايامك و عرفن ماغفل عنه اكثر رجالك و عبادك اي رب صل  
عليهما في جهوتك وملكوتك ثم اكتب لهما مايجد منه المخلصون  
عرف فضلك و عنايتك يا الهي واله الاسماء و فاطرى و فاطسر  
السماء استلك بدمه الشريف وقيامه على امرك واستقامته على  
خدمتك وانفاق روحه في سبيلك بان تغفر لي ولوالدي وللمن  
آمن بك و اقبل اليك ثم استلك بان تجعلني ثابتا على امرك  
ومستقيما على حبك و معروفا باسمك و غنيا بفنائك لا اله الا  
انت المهيمن على ماكان ومايكون \*

ای آقایان لله بگوئید ولله بشنوید از قبل شهادت حضرت  
 سید الشهداء علیه سلام الله را حجت عظمی و بیینه کبری از  
 برای امر حضرت خاتم روح ماسواه ذکر <sup>میرد</sup> مینمودند چنانچه عرض  
 شد حال این نفوس مشتعله مطمئنه راضیه مرضیه که با جنحه  
 انقطاع بمقر فدا طیران نمودند و جان رایگان در سبیل  
 محبوب امکان انفاق کردند بنظر غافلین و مشرکین نیامده  
 قد حجتهم اه وائهم و غشتهم او هاهم لصر الله شهادت  
 هر یک از نفوس مذکوره دلیلی است اعظم و برهانی است اکمل  
 و اتم و لکن حق جل جلاله جز بما نزل من عنده و ظهر من لده  
 در اثبات امر مبارکش بامری نطق نفرموده یا اولی النهی در آنچه  
 در باب ثامن از واحد سادس از قلم نقطه اولی روح ماسواه فدا  
 جاری شده تفکر نمائید قوله تعالی و امر شده که در هر  
 نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعل در ظهر  
 من ینظره الله محتجب نشوند بشئونی دون شأن آیات که  
 اعظم حجج و براهین بوده و هست در این باب میفرماید قوله  
 تبارک و تعالی بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر  
 او آیه ظاهر شود بر نهج فطرت و قدرت بدون تعلم و شئوتیکه  
 نزد اهل علم متصور است با وجود این امتناع که غیر از من ینظره  
 الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده در بیان که اگر  
 نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد



اورا لعل بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید الی قوله عزز  
 وجل اگر شنوید چنین امری و یقین نکنید تکسب امری ننموده  
 که سبب حزن او باشد اگرچه در واقع غیر او باشد اگرچه این  
 تصویر است محال ولی «مینقدر که ذکر اسم او کرد بر صاحبان  
 حب او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لاسمه زیرا که  
 امر از دوشق بیرون نیست یا اوست و حال آنکه غیر او ممکن  
 نیست که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید که چنانچه تکذیب  
 حق کرده باشد و حال آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد  
 و اگر بر فرض امتناع کسی خود را نسبت داد و گذارند حکم او را  
 با خدا بر خلق نیست که حکم او نمایند اجلالاً لاسم محبوبهم  
 و حال آنکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا  
 کند اگر در کور قرآن بهمرسید در این کوره هم خواهد رسید  
 آیات او بنفسه دلیل است بر ضیاء شمس و جود او و عجز کل  
 دلیل است بر فقر و احتیاج بسوی او سبب این امر اینست لعل  
 در یوم ظهور حق قدمهای ایشان بر صراط نلفزد و یا به شبحی  
 که در افئده ایشان است برمکون وجود خود بآن آیه حکمی  
 نکنند که یک دفعه کل کینونیت و اعمال آنها باطل گردد و خود  
 خبر نشوند اگر کل بر این یک اطاعت کنند بر خداوند است  
 که حق را بر ایشان ظاهر فرماید والقای حجت و دلیل در قلوب  
 ایشان فرماید باده ظاهره که از قبل او مشرق میگردد تا اینکه

توانند در حق او اظهار یقین نمود و در آنجا توانند اظهار  
 وقوف نمود که وقوف در حق درون حق است و کافی است کس  
 اهل بیان را اگر در این حکم عمل نمایند در نجات ایشان  
 در یوم قیامت زیرا که آن یومی است که کل ماعلی الارض مشرقه  
 در افنده ایشان از شمس حقیقت انا لله عاظمون گویند و کسی  
 صادقین عبادی هستند که نظر بمکون آیات به الله عز وجل  
 نموده که آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضیاء اوست  
 فاصل است مابین کل شئی تلك حجة الله قد تمت علیکم ان یا  
 عباد الله فاتقون .

ای صاحبان ابصار در این بیان رحمن که عرفش عالم را احاطه  
 نموده و مقصود از او ظاهر و باهر و آشکار نظر نمائید فی الحقیقه  
 این باب سپریست محکم و درعی است متین از برای حفظ  
 مقصود عالمیان ای اهل بیان حیا کنید و قدری تفکر نمائید  
 آیاتش عالم را احاطه نموده جمیع ذرات کائنات بر عظمتش  
 شهادت داده و میدهند از حق جل جلاله بترسید و تدبیرا  
 و بیانات حضرت مبشر را باغراض نفسانیه مهجور نمائید  
 حضرت مقصود روع من فی ملکوت الامر والخلق فداه از اعانت  
 و تصدیق و ایمان شما گذشت این کلمه را فی الحقیقه ذکر  
 مینمایم چه که از لسان مبارک استماع شده بهر بایی اراده  
 نمودید توجه کنید و از هر کاسی میخواهید بیاشامید و بهر

جهت و هرسومیل کنید بروید ولکن این مظلوم را با این آیات باهرات و بینات و اضحات و قیامش مقابل اعدا بخود او واگذارید از حیل و مکر و خدعه و فریب بگذرید این فانی عرض مینماید در اراده های خود بکمال اطمینان مشغول شوید اهدا تعرض نمیفرمایند لوتخذوا لانفسکم فی کل حین ربّامن دون الله ولکن مرتکب نشوید امری را که کبد نقطه اولی از او محترق شود و عیون عظمت بگریید بک سوره از سوره منزله را با بیهان و جمیع کتب الهی قرائت نمایند لیظہر لکم ما غفلم عنہ و بیقین مبین بدانید و شهادت دهید بر آنچه نقطه بیان روح من فی الامکان فداه شهادت داده میفرماید جمیع بیان معادله بیک آیه او نمینماید هذا حق لا ریب فیہ حال شخصی را که با وتمسک جسته اید لعمرمقصودی و مقصود من فی الارض و السماء بر امر او آگاه نبوده و نیستید و این عهد هم ممنوع است از ذکرش عسی ان یأتی حینه ایسکاش شمس اذن از افق اعلی اشراق مینمورد و این عهد عرض مینمورد آنچه را که بان آگاه است قلم متحیر مدار متحیر عالم متحیر آیا چه شد بطنین زباب مشغولند و از ربّالارباب معرض عهد الله را شکستند و از میفاش چشم برداشتند اگر نفسی تفکر نماید در خضوع و خشوع نقطه بیهان عند ظهور این اسم شهادت مید <sup>د</sup> بر آنچه از قلم اعلی جاری شد قسم بافتاب حقیقت بشانسی

خاضع و خاشع بودند که قلم اعلیٰ از ذکرش عاجز است چه  
 نیکوست ذکر این فقره در این مقام که در این حین بخاطر  
 فانی آمد ایامیکه حضرت ابن زکریا ظاهر و بغسل تعمید  
 مشغول در بریه سائر و بپشارت ناطق قائلًا توبوا لا تنه  
 قد اقترب ملکوت السموات میفرماید توبه و انابه نمائید چه که  
 ملکوت الهی نزدیک شده انی اعدکم بما للتوبه ولكن الذی  
 یأتی بعدی ۵ و اقوی منی الذی لست اهلا ان احمل  
 حذائه بشارت میداد ناس را بظهور حضرت روح و میفرمود  
 او اقوی است و من قابل آنکه کفش او را حمل نمایم نیستم  
 مع آنکه حضرت روح و او در یک یوم بودند و لکن چون امر  
 حضرت روح در آن یوم مستور بود میفرماید والذی یأتی  
 بعدی یعنی یظهر نفسه بعدی و بعد میفرماید جاء یسوع  
 من الجلیل الی الار دن الی یوحنا لیعتمد منه و لکن یوحنا  
 منعه قائلًا انا محتاج ان اعتمد منک وانت تأتی الی فاجاب  
 یسوع و قال له اسمع الان لان ۵ کذا یلیق بنا ان نکمل  
 کل هر یسوع حضرت مسیح است و یوحنا ابن زکریا و او را در  
 کتب یوحنا المعمدان میگویند چه که غسل تعمید از احکام  
 اوست و حال ما بین مسیحین مجری و مفضی است و بان عاملند  
 فی الجمله نفعه این ایام در آن ایام متضوع بوده چنانچه  
 حضرت نقطه روح ماسواه فداه جمیع بیان را بپشارت ایمن

ظهور تمام فرموده لعمرالله اگر نفسی بعدل وانصاف کلمات  
بیان را يك يك استشمام نماید جز عرف محبت این ظهور از او  
نیابد يشهد بذلك كل منصف و كل عادل ولكن القوم اكثرهم  
من المنكرين .

ای اهل بیان عرض این خادم را بشنوید وبکمال اطمینان  
متوکلا علی الله برصراط وارد شوید احتیاط امروز از اعظم  
سیئات محسوب و در ناربوده و خواهد بود قدشهد بذلك  
قلم نقطه الا ولی قوله تبارک وتعالی اوراشناخته بآیات  
واحتیاط در عرفان اونکرده که بقدر همان در نار محتجب  
خواهید بود " انتهى

اصنام را بشکنید حجابات ظنون را خرق نمائید بافق اعلی  
وحده ناظر باشید که شاید در یوم الهی بتوحید حقیقی فائز  
گردید قسم بآفتاب افق سماء فضل آنچه در این ظهور اعظم  
ظاهر هر يك بمثابة شمس است در وسط زوال لا ینکره الا کل  
غافل مرتاب این کلمه را الوجه الله بشنوید وعمل نمائید  
حجت وپرهانی که بآن تصدیق نقطه بیان ورسل قبل را  
نموده اید حال اعظم واکمل آن موجود ملاحظه نمائید  
وبعدل وانصاف تکلم کنید استغفرالله من زکری وبیانسی  
ونطقی عالم از اهل انصاف و عدل و دانش خالی نه البته  
ارباب دانش در آنچه از قلم اعلی در این ظهور از عربی و فارسی

نازل شده ملاحظه نمایند و همچنین آنچه از قبل بر انبیاء  
 ومرسلین نازل و بانصاف تکلم کنند و بعدل سخن گویند  
 استغفرک یا اله الوجود من ذکر یجد منه المقربین عرفا  
 لتشبیه  
 والحدود ای ربّ طهر ابصار خلقک عن کل ما یمنعها عن  
 النظر الیک والتوکل علیک ای ربّ زینهم بطراز المعدل  
 والا نصاب و نور قلوبهم بانوار معرفتک انک انت علی کل شیء  
 قدیر وقتی از اوقات مشرق آیات و مظهر بینات فرمودند  
 یا عبد حاضر بیقین مبین بدان حق جل جلاله حقش ثابت و  
 امرش ظاهر و نورش باهر جمیع اعتراضات اهل ایمان را بییک  
 کلمه که از قبل بآن نطق فرموده معدوم و مفقود و باطل مینماید  
 قوله عز بیانه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید اگر نفسی فی الحقیقه  
 باین کلمه علیا متمسک و موقن باشد جز با و توجه ننماید و غیر او  
 رانیند و از غیر او نپذیرد و بلسان ظاهر و باطن میگوید  
 یا الهی و مقصودی لک الحمد بما اظهرت نفسک و انزلت  
 آیاتک و ابرزت بیناتک و ارسلت ما وجد منه کل ذی شمع عرف  
 قمیصک و نفحات ایامک و فوحات ظهورک ای ربّ قوّ قلبی  
 لئلا تمنعه اشارات الممرضین من خلقک و الطحذین من  
 عبادک عن الاقبال الی افقک قوّ یا الهی یدی لاخذ کتابک  
 بیقین تضطرب به افئدة المشرکین من بریتک و نور وجهی  
 بانوار وجهک و زین هیکلی بطراز الاستقامة فی حبیبک

ای ربّ هذا يومك اشهد فيه بظهورك ظهرت الاسرار  
 واثمرت الاشجار و ثبت حکم التوحید و محت شئونکات  
 التحدید و نصب علم البیان علی اعلی بقعة الامکان و ارتفع  
 نداک فی کل الاحیان ای ربّ اسئلك باسمک الکریم و  
 باسمک الحافظ و باسمک المعین ان لا تدعی بنفسی و انقدنی  
 بذراعی قدرتک ثم احفظنی من اجل البیان الذین نقضوا  
 عهدک و کسروا میثاقک و نبذوا احکامک و جادلوا بآیاتک  
 و کفروا بهرهانک از جثتهم من سماۃ الایقان برایات الحکمة  
 و البیان انک انت المقدر علی ماتشاء و فی قبضتک ازمّة  
 الاشیاء لا اله الا انت القوی القدیر" انتهى

سبحان الله چه واقع شده که نام از حق ظاهر باهر مشهور  
 خود را ممنوع و محروم ساخته اند و بگفته این و آن متمسک  
 و مشغولند ظهور این امور تازگی نداشته و ندارد در قرون  
 و اعصار بحال اوها م متمسک و بعد از ظهور آفتاب حقیقت و  
 کشف مفتریات متنبه نشده بر قدم اول راجع گشته و شاعر نیستند  
 گویا مستوجب باشند مجرد بوعظ و اعظها و شرک جهال  
 مبتلا شوند . ای آقایان در امورات قبل و ثمرات و نتایج آن  
 تفکر نمایند تا از امثال آن نفوس طاغیه یاغیه محفوظ مانید  
 فی الحقیقه ثمرات اعمال آن نفوس پندی است بزرگ و نصحی  
 است عظیم و عبرتی است عالی باری خادم چه عرض نمایم

لعمر محبوبنا و محبوب من فی الارض و السماء او هاتمی در  
 بعضی از اهل بیان مشاهده میشود که تاحین شبه آن ظاهر  
 نشده شخص عارفی از حزب الله در یکی از مدن بایکی متوهمین  
 گفتگو نموده و آیات منزله بیان را قرائت کرده و شاهسدر  
 مطلب خود آورده شخص متوهم انکار نمود که آنچه میگوئی در  
 بیان نیست بعد بیان را آورد و عبارت حضرت را نشان داد  
 آن شخص ذکر نمود این بیان صحیح نیست گفت بیانی که  
 در نزد خود شما دست بر روید بیاورید گفت آنهم صحیح نیست  
 گفت پس بیان صحیح کجاست گفت نزد حضرت از راحه منته  
 این کلمه راحه کلمات قبل مرور نموده چنانچه میگفتند ده جزو  
 قرآن را سرقت نموده اند و قرآن تمام نزد قائم است و او میآورد  
 فی الله فی الله انهم جعلوا القرآن عضین یعنی قسمت  
 نمودند یعنی پارچه پارچه نمودند بعضی را دزدیدند  
 و بعضی را بدل نمودند این خادم فانی شهادت میدهد  
 که قرآن تمام بوده و بیان هم تمام است و قرآن همان است  
 که در دست کل بوده و بیان هم همین است که حال موجود  
 است و لکن آن کذاب مقصودش آنکه طرق را مسدود نماید و  
 سبیل را ممنوع و آنچه از ناحیه ظنون ظاهر شود سبب نماید  
 و ناس را مبتلا کند چنانچه از قبل کرده اند باری امید  
 چنان است بد قدرت حجابات جدید را مضع نماید و ناس



بیچاره را آگاهی بخشد آن قوم بی شرمند حرف آن غافل  
 سبب ظهور اوها ماتست سبحان الله چه شده اهل بیان را  
 که صادق را کاذب میدانند و کاذب را صادق مثل فرقه هالکه  
 که خود را ناجیه می‌شمرند هزار و دوست سینه بل از بیست  
 جمفر را کذاب گفته و میگویند مع آنکه آن مظلوم يك كلمه  
 از روی حقیقت و راستی و صدق بیان نمود حال نفوس غافله  
 ممرضه متوهمه بسیارند از جمله میرزاهادی دولت‌آبادی  
 خود را هادی وقائد قوم می‌شمرد قسم بنفس حق که در لیالی  
 و ایام بتحریر آیات منزله تلقا<sup>۱</sup> و جهش مشغول که شخص مستور  
 تلقا<sup>۲</sup> وجه قادر بر تکلم نبود این بیچاره همانیدانند بهیوی  
 شنیده اند و بهیوی متمسکند و بهیوی متشبث و عاقبت ثمرات  
 اعمال و اقوالشان بمثابه اهل فرقان هبا بوده و خواهد بود  
 از حق میطلبم انصاف عطا فرماید و ضغینه و بغضای قبل را از  
 میان خلق بردارد و لکن بسیار مشکل است چه که نفوسی که  
 در قرون و اعصار بظنون و اوها م تربیت شده اند کجالات  
 مشاهده انوار آفتاب یقینند این عبد از اظهار و ذکر بعضی از  
 امور ممنوع است والا گفته میشود آنچه را که تاحین عباد از او غافل  
 و بیخبرند قوله جل جلاله وعم نواله یا عبد حاضر سخن  
 باندازه میگوئیم لا بما ینفی لملکوت بیانی و جبروت علمی  
 الا ان نری البیت خالیا من دونی انتهى .

ایم الله این خادم لوجه الله گفته و خواهد گفت خیالی ندانسته  
 و ندارد ان ربی الرحمن هو الغنی من ایمان اهل البیان  
 الذین نقضوا میثاقه و حاربوا بنفسه نقطه بیان روح ماسواه  
 فداه میفرماید در آن روز آن آفتاب حقیقت اهل بیان را  
 خطاب مینماید و این سوره فرقان را تلاوت میفرماید قوله  
 تعالی قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون ولا انتم  
 عابدون ما اعبد ولا انا عابد ما عبدتم ولا انتم عابدون  
 ما اعبدکم دینکم ولی دینی . این ایام مکررا زلسان قدم  
 این سوره مبارکه شنیده شد طوبی للمنصفین و طوبی للمتفرسین  
 و طوبی للمتفکرین بر هر نفسی الیوم لازم که بقدرت و قوت حق  
 جل جلاله افق آفتاب یقین را از سحاب ظنون و اوهام حفظ  
 نماید اگرچه او بنفسه حافظ کل بوده و هست و آنچه در  
 این مقامات ذکر میشود مقصود آنکه عبادش بخدمت امرش  
 فائز شوند یک ساعت دو ساعت دنیا قابل ذکر نبوده و نیست  
 امید آنکه باب فضل را مسدود نفرماید و اولیا خود را از عرفش  
 محروم نسازد . ای آقایان مخصوص یک باب از بیان در ذکر این  
 بیان است میفرماید شجره اثبات باعراضش از او از نفسی  
 محسوب و شجره نفی باقبالش باو از اثبات محسوب بسیاری  
 بمتوجهین بگوئید امروز روزیست عظیم و بنور توحید منور  
 مجال تحدید شرکاء نبوده و نیست چنانچه سالها بان مشغول

بودند عصمت کبری مخصوص ذات مقدس بوده و هست احدی را از آن نصیبی نه و «وینطق فی قطب الابداع لا اله الا هو المهیمن القیوم ای اهل بیان بشنوید عرض این خادام فانی را و بمثل اهل فرقان بظلم قیام نمائید جمیع علمای آن فرقه کمال ظلم را مینمودند و خود را مظلوم می شمردند اتقوا الله یا قوم ولا تكونوا من الظالمین مقامی را که میفرماید اگر نفسی ادعا نماید و اتیان به حاجتی ننماید تعرض نمائید و حزن وارد نیآورید حال مع حجج و براهینی که عالم را احاطه نموده و نورش آفاق و انفس را منور کرده گفته اند آنچه را که هیچ ظالمی از قبل و بعد نگفته الله تفکر نمائید شاید از بحر معانی لثالی بیان را بیابید جمیع بیانات آن حضرت رحمتی بود از برای عباد لا تجعلوها نقمة لكم و لمن بعدکم برچینید بساط های قبل و بعد را و بکمال فرج و انبساط در این بساط مهسوط وارد شوید از حق جل جلاله میطلبم معرضین و منکرین را تا ناید فرماید بر رجوع و توبه و انابه بسیار حیف است خود را مستحق سیاط و غضب دائمی نمائید آیا میتوان این سدره مبارکه مرتفعه که فرعش از صد هزار سما مرتفع تراست انکار نمود ؟ آیا مجال توقف و گفتگو باقی ؟ لا و نفسه الحق مگر قهر الهی بسبب جزای اعمال اخذ نمائید سبحان الله نفوس غافله اراده نموده اند آفتاب حقیقت را

ستر نمایند این فرد در این مقام مناسب است :

« قصد آن دارند این گل پاره ها

کز حسد پوشند خورشید ترا »

بلا یائی بر سدره مبارکه وارد که اگر فی الجمله انسان در او تفکر نماید خود راه لاک کند چون این فقره منع شده لذا این عبد و امثال این عبد باقی مانده قسم بافتاب افق راستی اقسام عالم از ذکرش عاجز و قلوب ملاء اعلی در احتراق از جمله در این ارض بمد از ورود در سجن اعظم و نفس غافل محتجب با هر کسی مروده مینمودند و در هر مجلسی با هر شخصی فصلی مذکور میداشتند الله يعلم ما ورد منهما علیه فی دیار الغریبة و بلاد الغریبة بعضی از سور را با جمولات خود ترکیب نموده و بهر کسی ورقی دادند والله الذی لا اله الا هو حتی بکناس بلده تا آنکه امر مقامی رسید که آتش فتنه مشتعل و لهیب نار بغضا از قلوب و نفوس ظاهر بالاخره از مالک رقاب بسد باب حکم صادر چند شهر با احدی از داخل و خارج ملاقات فرمودند باب سدود و طالبین ممنوع و محجوب تا آنکه شبی از شبها این فانی تلقاء وجه بتحریر آیات مشغول بفتة لحن مبارک تغیر نمود این آیات منیعه قویه غالبه قاهره نازل بشأنیکه فرائض این عبد متزلزل بود حق شاهد و گواه که بهیچوجه اطمینان و سکون در نفس باقی نماند

قوله جل جلاله وعم نواله وعظم بیانه قدماج بحرالبسلا  
 واحاطت الامواج فلك الله المهيمن القيوم ازصفاء این آیه  
 مبارکه روح از برای این عبد باقی نه بعد این آیه نازل انک  
 انت یا ملاح لا تضرب من الاریاح لان فالق الا صباح مَعَنَا  
 فی هذه الظلمة التي احاطت العالمین از این آیه فی الجمله  
 سکونی حاصل ولكن واضح ومبرهن شد که فتنه دُهما از عقب  
 است باری آنچه از بعد واقع حرف بحرف در آن لوح مبارک  
 نازل از جمله میفرماید وقتی بایادی امرا وسفرا واحبها  
 نصرت مینمائیم و گاهی بایادی اعدا یوم بعد هنگام عصر  
 این عبد تلقاء وجه بتحریر آیات مشفول که غوغا بلند شد  
 جمیع اهل بلد وعسکریه با اسیاف شاهره امام بیت حاضر  
 اعمال شنیعه آن نفوس مجسم شد وظاهر شد آنچه شد  
 مدتی این عبد مضطرب و متزلزل که مبادا بر جمال قدم حزنی  
 وارد آید لعمر ربنا اگر بحق واگذار شده بود خود کفایت  
 میفرمود چنانچه زئب و رقشاء و امثال آن نفوس را کفایت  
 نمود بعد اخت رضاقلی یک بسته سور و الواح منزله را بر  
 و بدست پاشای بلد داد از جمله سوره رئیس بگمان اینکه  
 پاشای مزبور بمناد قیام نماید ولكن حکم آیه منزله ظاهر  
 پاشا قدری مطالعه نمود صبح برخاست و خدمت حضرت  
 غصن الله الاعظم روحی وزاتی لقد وهه الفداء رسید و جمیع

سور را آورد و تسلیم نمود مذکور داشت شب گذشته در این  
 الواح ملاحظه کردم عظمت امر مرا اخذ نمود بیقین دانستم  
 این امر حق است چه اگر او را انکار نمائیم جمیع رسل و صحف را  
 باید انکار نمود و استدعای لقا و حضور نمود تا آنکه یومی عبود  
 نام که صاحب بیت بود بین یدی حاضر و استدعا نمود که حضرت  
 پاشا بحضور فائز شود قبول فرمودند و بعد از حضور تلقاء وجه  
 بایمان و ایقان فائز و آنچه با و امر شد جمیع را عمل نمود . از  
 برای عامه محبوسین که در این شهر بودند فرج عظیم حاصل  
 مقصود آنکه آنچه از قوه نفوس غافله بر میآید مجری نمودند جمیع  
 خلق این ارض را بشأنی اغوی نمودند که هر يك از این اسرا  
 را میدیدند کلمات ناپسندیده میگفتند . باری سبب شدند  
 چند شهر باب رحمت بر روی کل مسدود <sup>اللهم</sup> الله يعلم ماورد علیه  
 من اعدائه هر نفسی بذره از عدل و انصاف فائز باشد شهادت  
 میدهد که اعلی و ابهی و اظہر از این ظهور در عالم نیامبده  
 آیا معرضین حکایت مباحله واقع شده در ارض سر را نشنیده اند  
 نعم مقصودنا ظاهر شد آنچه که اهل آن مدینه را متحیر  
 نمود چون احتمال می رود بعضی نشنیده باشند لذا مختصر  
 عرض میشود تا منصفین آگاه شوند و شاید معرضین هم راه یابند  
 بعد از ورود ارض سر یومی از ایام سید محمد اصفهانی تلقاء  
 وجه حاضر عرض مطلبی نمود قبول نشد و چند یوم قبل هم

لسان عظمت مخاطبها ایاه باینکلمات ناطق بامحمد  
 توازشی انبیاء و سجیه اصفیاء اطلاع نداری و آگاه نیستی  
 انتهی . از این کلمه مبارکه همچو معلوم شد بعضی از حرفها<sup>ک</sup>  
 عرفای کهنه رانزد بعضی گفته و همچنین چند یوم بعد هم  
 اذن خواست بعد از حضور عرض نمود استدعا آنکه بمیرزا  
 یحیی امر فرمائید چیزی ننویسد چه که آقا محمد علی اصفهانی  
 یک شعر فارسی سئوال نموده معنی آنرا طفتت نشده جمال<sup>قدم</sup>  
 فرمودند سید تو را چه باین فضولی . تا آنکه بالا خیره  
 طردش فرمودند بعد رفته میرزایحیی را اغوی نموده و در ظا<sup>هر</sup>  
 نزد بعضی اظهار ایمان باو میکرد مع آنکه و نفس الحق روح من  
 فی ملکوت الامر والخلق فداه مکرر در سبیل مابینشان در بعضی  
 امور گفتگو شد بالاخره بمعارضه انجامید و تلقاء وجه هر دو  
 حاضر و از یکدیگر شکایت آغاز نمودند این خادم فانی دست  
 ندارد تفصیل آن نفوس را عرض نماید .

ای برادران واللّٰه الذی لا اله الاّ هو بصدق میگویم مقصودی  
 ندارم جز آنکه مجدّد حجابات غلیظه موهومه و سبحات کذبه  
 عباد بیچاره را منع ننماید و محروم نسازد شخص مذکور  
 با هفتاد نفر در این سبیل لیل و نهارا معاشر معذک باطرا<sup>ف</sup>  
 نوشته من با احدی معاشر نبودم و متوجه مین قبول نمودند  
 این است شأن ناس از حق میطلبم اولیای خود را تا شنید فرماید

تا بمشابه قبل ابواب کذب مفتوح نشود و مدن و دیسار  
 موهومه تعمیر نیابد بعد از فصل اکبر سید مذکور باغواي چند  
 نفر از اعجام خارج که در آن مدینه بودند قیام نمود و لیلا  
 و نهارا با آن نفوس معاشر تا آنکه در حضور آن نفوس زکری  
 نمود که قرار بر مباحله گذاشته ایم و ذکر این فقره نظیر  
 باطمینانی بود که داشت که جمال قدم با مثال آن نفوس  
 اعتنا نمیفرمایند و البته با آن نفوس در یک مجلس جمع نمیشوند  
 باینجهه باکمال یقین نزد اعجام باین کلمات و میه مشغول  
 شد در آن بین میر محمد نام که در ارض شین خدمت نقطه  
 اولی رون ماسواه فدا شده و در سفر مدینه کبیره هم طتر  
 رکاب بود رسید برگفتگوی ای سید بین اعجام مطلع شد  
 گفت وقت رامعین کنید من میروم و در ساحت اقدس عرض  
 مینمایم تشریف بیاورند تاحق از باطل واضح و مبرهن گردد  
 قرار شد در مسجد سلطان سلیم این امر واقع شود میر مذکور  
 وارد و تفصیل رانزد بعضی از دوستان ذکر نمود تا آنکه  
 در پیشگاه حضور عرض شد این فانی آن حین حاضر نبود  
 بمجرد اصفا جمال قدم از مقر برخاستند و فردا واحدا  
 متوجها علی مقر المعلوم توجه فرمودند و در عرض راه بشانسی  
 فرات آیات الهی جاری و نازل که احدی قادر بر وصف آن نه  
 و این عبد در آن حین در سوق بوده بجهه تمشیت بعضی امور



حظه

بیت بعد از استماع بسرعت تمام توجه نمودم در اثنای راه ملا شد جمعی اهل بلد از طرفین ممبر متحیر ایستاده اند این عبد را که دیدند با دست اشاره نمودند یعنی از این سمت تشریف بردند تا اینکه این عبد وارد جامع شد مشاهده نمود بحر آیات مواج لعمر مقصودی و مقصود من فی السموات والارض بشأنی آیات نازل که کل متحیر که آماچه واقع شده یکی از اعجاب مشاهده شد که می لرزید و میگریست و در حضور از اصحاب جز میر محمد و این عبد که از بعد رسید احدی حاضر نه چه که کل را از حضور نهی فرمودند بعد وجه مبارک بمیر محمد متوجه قال یا محمد از ۵ ب الیهم و قل تعالوا بحبالکم و عصیکم میر بسرعت تمام رفت بعد از مراجعت عرض نمود حضرات از گفته نادم شدند و عذر آوردند که امروز ممکن نیست فرمودند بگو تا سه یوم مهلت هر یوم حاضر شوید ما حاضریم بعد ساعتی در جامع بصلوة مشغول یعنی صلاة بدیمی و بعد از مراجعت بمجرد ورود در بیت یک لوح بخط مبارک نازل و بمهر مبارک مختوم که تا سه یوم هر یوم بیائید ما حاضریم و آن لوح را نزد اصحاب فرستادند تا کل مطلع باشند و جناب میر هم رفت و تفصیل لوح را اخبار نمود و لکن از آن نفوس اثری ظاهر نشد ای آقایان تفکر نمائید امریچه شأن ظاهر و ناس به چه شأن غافل غیر اهل آن مدینه قریب صد نفر از مهاجرین و مسافری جمع

بودند وکل برایین مطلب شاهد وگواه و آن لوح مبارک موجود  
 و سوره مباحله درتفصیل آن بوم نازل و حسب الا مرتزدیکی از  
 اولیا ارسال شد که براحبا و اولیای الهی قرائت نماید و البته  
 اکثری باصفاء آن فائز شده اند و بعضی از آن در این مقام  
 ثبت میشود تا امکان از آیات رحمن منور گردد و واقفده عالم  
 بطراز عدل و انصاف مزین شود الا مر بید الله هذا منزل من  
 جبروت مشیه ربنا العزیز العلام قوله جل جلاله ان یاقلم  
 الاعلی اذکر لاسمک نبا ۵ ذه المدینه لیکون من المظلمین  
 اذ جائک محمد من لدی المشرکین وقال انهم ارادوا ان  
 یجتمعوا معک فی مقر آخر فلما سمعنا خرجنا عن البیت  
 بسلطان مبین وقلنا یا محمد خرج الروح من مقره وخرجت  
 معه ارواح الاصفیاء ثم حقایق المرسلین انظر لترى الملاء  
 الاعلی فوق رأسی و فی قبضتی حجج النبیین افتح عینک هذا  
 علی ثم محمد رسول الله قد طلع من افق البیت بسلطان مبین  
 قل انه اتی برایات الایات من لدی الله المقتدر القدیر  
 قل لو اجتمع من علی الارض من العلماء والعرفاء ثم الطوک  
 والسلطین انی احضر امام وجوههم ناطقا آیات الله  
 الملک العزیز الحکیم انا الذی لا اخاف من احد لو اجتمع  
 علی ضری من فی السموات والارضین قد خضعت الایات لوجهی  
 و خضعت الاصوات لندائی العزیز البدیع قل هذه یدی قد

جعلها الله بيضاء للناظرين وهي عصا لولقيها لتبلع الارض  
ومن عليها وانا العليم الخبير يا محمد اذهب الى المشركين  
برسالات الله رب العالمين قل قد جاءكم الغلام ومعه جنود  
الوحي والالهام يمشى امامه الطلوكوت وعن ورائه قبائل  
الملاء الاعلى واهل مدائن الاسماء ثم ملائكة المقربين  
قل خافوا الله ولا تمترضوا على الذى بامرہ قدر كل امرحكيهم  
قل تعالوا بحبالكم وعصيكم وما عندكم لوائهم من القادريين  
انا نذهب الى بيت الله الذى بناه احد من الطلوكوت وسمى  
بالسليم واتوقف هناك الى ان تغرب الشمس في مغربها  
ليتم عليهم حجة الله وبرهانه ويكونون من التائبين قل قد  
انقطعت اليوم نسبة كل ذي نسبة الا من دخل في ظل  
هذا الامر المشرق المنير من تمسك باسم من الاسماء معرضا  
عن موجدها انه ليس منى وكان الله بريئا منه انا خلقنا الاسماء  
كخلق كل شئ ان انتم من العارفين قل انى قد اظهرت  
نفسى لله وخرجت لله واتكلم امام من على الارض كما اتكلم امام  
وجهك الا اخاف من احد يشهد بذلك عطى لوانت  
من العارفين قل ان آثار الحق ظاهرة كضياء الشمس وانوارها  
تالله انها اظهر عند كل ذي بصر حديد هل تظن دونه  
يقدر ان يقوم معه لا ونفسه العلى العظيم ان الذى اعتكفوا  
على الاسماء اولئك من عبدة الاصنام لوانت من الشاهدين

ان النبي من اخبر الناس بهذا النبا الا قوم الا قدم القديس  
والرسول من بلغ رسالاتي وهدى الذين ضلوا السبيل والا ما  
من قام امام وجهي بخضوع صبين و الولي من استحضرني في حصين  
ولا يتى المحكم المتين والوصي من وصى الناس بما اتاه فسي  
لوع حفيظ ان الذي اتخذه المشركون ربا لا نفسهم واعرضوا  
به على الله المقتدر المميز الجميل انه كان كاحد من العباد و  
كان ان يحضر تلقاء الوجه في كل بكور واصيل هبت عليه من  
شطر نفسه ارياح الهوى بما اغواه احد من الشياطين انسا  
شهرنا اسمه بين العباد حكمة من لدنا ان ربك هو الحاكم  
على ما يريد " انتهى .

ای دوستان صاحب بصر و فؤاد را بلی ذکر از روی حقیقت  
کفایت مینماید در این حین بحضور فائز لسان عظمت باین  
کلمه ناطق قوله عزبیا نه یا عبد حاضر بگوای بی انصافها  
آیا امواج بحر بیان را مشاهده ننموده اید و یا اشراقات  
انوار آفتاب ظهور راندریده اید اتقوا الله از غدیر بحر  
واز وهم بییقین توجه نمائید امروز جمیع کتب او بلا و نم  
معلق و منوط هذ ا بدیع السموات و الارض لوانتم تعرفون  
بدیع من کل جهات این ظهور بوده وهست طوبی للمعارفین  
قل لیت افکاری افکارکم و لا امشی فی طرقکم قد اوضحت  
سبیلی و اظهرت دلیلی و انزلت آیاتی و دعوت العباد الی افقی

منهم من اقبل و منهم من اعرض ان الذی اقبل انه من  
الفائزين فی کتاب مبین " انتهى .

ایکاش معرضین یک ورق از کتاب ایقان را ببصر عدل نظر  
مینمودند و با نصاب حکم میکردند معادله نمینماید بآن آنچه  
باین شأن از قبل نازل شده امروز کل درصقع واحد مشاهده  
میشوند هر نفسی بحبل متین تمسک نمود و بذیل منیر تشبث  
جست او از اهل بها در صحیفه حمراء از قلم اعلیٰ مسطور  
امروز جمیع ذرات بر عظمت امر شاهد و گواهند و معرضین غافل  
و گمراه حضرت اعلیٰ روح ماسواه فداه بر اثبات حقیقتشان  
در آخر تفسیر ۱۵۱ به شهادت دوعالم استدلال فرموده اند  
ملا عبد الخالق و حاج ملا محمد علی برقانی قزوینی میفرمایند  
قوله جل و عزّ و کفی به شهادت هماغی حقی علی ذلک الا مر  
شهیدا انتهى . مع آنکه بعد از ملاحظه لوح مبارک کنه  
میفرماید اننی انا القائم الذی انتم بظهوره توعدون نفس  
اول اعراض نمود اعراض شدید و نفس ثانی هم من بعد اقبال  
نمود و با احدی تقرب نجست چه که این دوعریضه در اول امر  
عرض نمودند حال ملاحظه نمائید چه مقدار از علما و عرفا  
و فقها نزد اشراق انوار آفتاب اینظهور اعظم خاضع و خاشع  
مشاهده گشتند اگر اساسی ذکر شود بر حسب ظاهر بهم ضرر  
است از برای ایشان هر منصفی گواهی میدهد عالم دانائی

از اعمال ممرضین و اقوال منکرین متحیر گاهی ذکر مراتب مینمایند  
 و هنگامی ذکر وصی این ایام از کرمان الوهیت از برای مرجع  
 خود ترتیب داده اند و نفس دیگر از اهل کاظمین ساکن  
 کرمانشاه مثل رومی و چینی گفته تالله انهم و ما عندهم  
 کبیوت العنکبوت بل اوهدن لوهم ینصفون بگوئید ای بیچاره ها  
 شما کجا بوده اید آیا غیر نفس حق کسی ظاهر بوده آیا از دون  
 او قدرتی مشاهده شده عجب است از نفوسی که از امر  
 اول آگاهی نداشته اند و فتوی میدهند یا محمد لعمر الله  
 غافل خیرنداری این عبد شمارا ندیده و لکن لوجه الله  
 میگوید اتق الله بحق راجع شو تا باب مفتوح خود را محروم  
 نما آن نفوسی که تورا القانموده اند خود آگاه نبوده اند  
 و از بحردانش نصیب برنداشته اند نفسی که من غیر الله او را  
 رب اخذ نموده آثارش نزدت موجود دیده و خواننده حال  
 یک صفحه آیات حق را قرائت نما و خود انصاف ده نقطه اولی  
 رون ماسواه فداه میفرماید قوله جل و عزّ اگر کل اهل بیان  
 در جوهر علم مثل او گردند که ثمرنی بخشد الا بتصدیق او  
 فلتعتبرن ان یا اولی الملم ثم ایاه تتقون انتهى .  
 ای برادر من اگر نفسی این امر را انکار نماید و از این ظهور اعظم  
 غافل شود قادر بر اثبات هیچ امری نبوده و نیست این فانی  
 راحزن از کل جهات بشانی احاطه نموده که از اظهارش عاجز

است چه که از برای شمس حقیقت بعد از ظهور و اشراق دلیل  
 ذکر مینماید و این خطائی است کبیر باعلی النداء میفرماید  
 انی اکون مقدسا عن کل ما ذکر وسطرا ان دلیلی ما ظهر  
 من عندی و حجتی نفسی لو انتم من العارفين انتهى . و لکن  
 این عبد چون بعضی را ضعیف مشاهده نموده بحبل استدلال  
 تمسک جسته که شاید از معین کلمات الهی کوشرباقی بیاشامند  
 و زندگی دائمی فائز گردند والا ان الدلیل یستحیی ان ینسب  
 الیه والبرهان یخجل ان یسجد بین یدیه نعم ما قیل :

حق عیان چون مهررخشان آمده

حیف کاندرشهر کوران آمده

سزاوار انسان آنکه بطراز عدل و انصاف مزین باشد مالک  
 وجودی که بنفسه امام عالم قیام فرموده و باسم قیومش رحیم  
 مختوم را گشود و معادل منازل من قبل و من بعد از قلم  
 مبارکش جاری و نازل چگونه میتواند انسان در این مقام  
 توقف نماید و یانمود بالله کلمه نالایق ادا کند بیان رانقطه  
 اولی بید قدرت بیفشرد زلال آن این کلمه مبارکه است  
 انه لا یستشار باشارتی یوصی از ایام مقصود عالمیان باین کلمه  
 علیا ناطق قوله جل جلاله یا عبد حاضر امروز اگر نفس نقطه  
 در این امر توقف نماید از کلمه رضامحروم ماند نام در نوم غفلت  
 و بصیر الله از افق اعلی ناظر و شاهد . انتهى .

هر صاحب شمی عرف بیان رحمن را ادراک مینماید حق بمثل وجودش ظاهر و هویدا حجاب ترا خرق فرمود سبحات را شق نمود مجدد سبب نشوید وناس بیچاره را بمثل قبل در تیره اوهام مبتلا نمائید اتقوا الله یا معشر البیان ولا تكونوا من الظالمین نقطه اولی روح ماسواه فداه از اول ظهور السی آخر بد کراین اسم مبارک مشغول بهیچوجه در تشویق اهل بیان توقف نفرمودند هر لفظ مبارکی و هر کلمه مقدسه طیبه که در بیان نازل شده بحق جل جلاله نسبت داده افسد سبحان الله جهالت و نادانی بمقامی است و غل و بغضاً بشأنی است که اذان را از اصفا منع نموده قسم بآفتاب افق ممانی اگر بعضی از آیات منزله در کراین ظهور اعظم بر حجر القاء شود لینفجر منه الانهار وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان مولی الوری استماع شد یا عبد حاضر بیاناتی که از ملکوت علم الهی در این ظهور ظاهر شده گوش بخشد و القا نماید محزون مباش از گفته های این و آن يك نفس اگر حلاوت بیان رحمن را بیابد او عند الله از من علی الارض اقدام و افضل و اظهر و اعلم و اعلى بوده انتهى . نقطه اولی روح ماسواه فداه میفرماید اگر در یوم ظهور او يك نفس مؤمن باشد بعثت کل نبیین در نفس او میشود این عبد گاهی که در قدرت و عظمت و سلطنت حق جل جلاله نظر مینماید ابواب رجا



مفتوح میشود لذا استدعا مینماید که جمیع من علی الارض را از  
 نفحات اہمامش محروم نفرماید و چون در غفلت اہل بیان  
 وضعینہ و بغضای آن نفوس ملاحظہ میشود یأس کلی حاصل  
 اگرچہ این عہد بگمان خود از این تحریرات انتباہ و آگاہی  
 نفوس را خواستہ و لکن مشاهده میشود نقطہ اولی روح ماسوا  
 فدائہ بشائی در این ظہور اعظم ذکر فرمودہ اند کہ مافوق آن  
 متصور نہ مع ذلک میفرمایند بقدر اسم مؤمن ہم در حق اوراضی  
 نمیشوند چہ اگر راضی شوند حزن ہرا و وارد نمیآوردند  
 فی الحقیقہ این بیان نقطہ بیان روح من فی الامکان فدائہ کتآ  
 وعظ است و دفتر نصیح و صحیفہ انتباہ و لکن لا یزید الظالمین  
 الا خسارا ولا یزید الغافلین الا انکارا ولا یزید الفاسقین الا  
 فرارا این فانی امام وجوہ کل عرض مینماید در حالتیکہ  
 قلبش فارغ است از ظنون و اوہام وضعینہ و بغضای نفسی  
 از نفوس آیا اگر نقطہ بیان یعنی منزل آن بفرماید یا مشر  
 البیان بچہ حجت و برہان از این ظہور اعظم محتجب ماندہ  
 بچہ جواب متمسک و متشبث میشود اگر میگوئید بمن محتجب  
 شدہ اید جمیع ذرات کائنات شاہد و گواہ کہ من اخذ  
 عہد اورا قبل از اخذ عہد خود نمودہ ام سبحانک اللہم  
 فاشہد بانى بذلك الكتاب قد اخذت عهد ولا یمہ من تظہرنہ  
 عن کل شئی قبل عهد ولا یتى وكفى بك و بمن آمن بآياتك

علی شهدا\* وانك انت حسبي عليك تسوكت وانك كنت علی كل  
 شی حسیبا وبه بیانی که اظهار از شمس است در وسط سما\* كل  
 را وصیت نموده ام که بمن از آن مقصود عالمیان محبوب نمایند  
 نفس کتاب شاهد و گواه واگر به بیان از آن سلطان ایام محروم  
 مانده اید هر سطری و در ورقی از آن شاهد و گواه که من  
 با علی النداء گفته ام به جمیع بیان و منزل و مظهر و سلطان آن  
 محروم نمایند اگر بوصفی ناظرید و از مالک اوصاف منوع  
 گشته اید بتصریح تمام گفته ام که كل آنچه ذکر خیر در بیان  
 نازل شده مقصود آن شمس ظهور بوده واگر بلفظ مرآت از شمس  
 معانی محتجب شده اید قد نزلت فی الكتاب ان یاشموس  
 المرایا انتم الی شمس الحقیقه تنظرون فان قیامکم بها  
 لو انتم تتبصرون کلکم کحیتان بالما\* فی البحر تتحرکون  
 وتحتجبون عن الما\* وتسلون عما انتم به قائمون الی آخر قولی  
 لا شکون الیک ان یامرات جودی عن کل المرایا کل بالوانهم  
 الی لینظرون واگر بدکر ثمره محتجب مانده اید هذا عهدی و  
 میثاقی مع ربی من قبل ومن بعد واجعل اللهم تلك الشجرة  
 کلها له لیظهرن منها ثمرات ما خلق الله فیها لمن قد  
 اراد الله ان یظهره ما اراد فانی انا وعزتک ما اردت ان  
 یكون علی تلك الشجرة من غصن ولا ورقی ولا ثمر لن یسجد  
 له یوم ظهوره ولا یسبحک به بما ینبغی لعلو ظهوره وسمو

سمو بطونه وان شهدت يا الهى على من غصن او ورق او ثمر  
 لم يسجد له يوم ظهوره فاقطعه اللهم عن تلك الشجرة فانه  
 لم يكن منى ولا يرجع اليّ اكره ذكر مستغاث محتجب مانده ايد  
 اين ندا از جمع بيان مرتفع اگر در اين حين ظاهر شود من  
 اول عابدین و اول ساجدینم اگر بکلماتی متمسکيد بتأکید  
 تمام ذکر نموده ام که جمع بيان معادله بیک آیه اونمیکنند  
 حال ای قوم آیا آن نفسی که من دون او اخذ نموده اید  
 و کلمات او را آیات فرض گرفته اید از من و بیان من اعلى و احب  
 است نزد شما اقلکم و لقله شعورکم و عدم وفائکم اعظم  
 اوهامات و ظنون شما آنکه ظهورم را مثل ظهور قبل فرس  
 نموده اید خلیفه و وصی تعیین مینمائید بالمره از یوم الله  
 و شأن او محجوبید و از اشراقات انوار آفتاب توحید حقیقی  
 محروم و بی خبر ای ظالمان هنوز از قمیص عرف دم اطهرم  
 متضوع سیف های آن طحدرین که در هزارود و بیست سنه  
 بصیقل غل و بغضا مهیا نمودند و از سموم آبش دادند آیات  
 کفایت ننموده که مجرد در تیه این اوهامات هائید بآنچه  
 در طول هزارود و بیست سنه عامل شدید قناعت نمائید آیات  
 بیان نازل نشده با سماء از مالک آن محتجب نمائید حتی بی  
 اسم النبی فان ذلك الاسم یخلق بقوله سبحان الله بالواج  
 بحر بیان حضرت رحمن و اشراقات انوار آفتاب نصح و ظهورات

نیر تدبیر و تعلیم از یمین قلب مبارک نقطه روح ماسواه فداه  
 اریاح یاسیه در هبوب بشانیکه حزنش عالم را احاطه نموده  
 و سبب یأس افنده مقدسه منوره شده مخصوص این فانسی را  
 بشانی اخذ نموده که ظهور غیر آن را از محالات شمرده در  
 باب سابع از واحد ثانی میفرماید قوله جل و عزّ ای اهل  
 بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل  
 کنید اگر آنچه که مؤمن به بیان هستند در حین ظهور آیات  
 او گفتید اللّٰه ربنا ولا نشرك به احد او ان هذا ما وعدنا اللّٰه  
 من مظهر نفسه لن ندعو معه شیئا و بر آنچه بر او هستیم  
 اطاعت او کردید ثمره بیان را ظاهر کرده اید والا لایق ذکر  
 نیستید نزد خداوند ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمیکنید  
 مظهر ربوبیت را محزون نکرده الی قوله جل شأنه اگر بقاء  
 اللّٰه فائز نمیگردید آیه اللّٰه راهم محزون نکرده باشید از نفع  
 مدینین به بیان میگذرد هرگاه شما از ضرر باو بگذارید  
 اگر چه میدانم نخواهید کرد انتهى . سبحان اللّٰه مشاهده  
 نظئید آن طلعت مبارک را چه مقدار یأس اخذ نموده که  
 مع وصایای لا تحصی و عهد های محکم و میثاقهای متقنسه  
 و تدبیر های معلّمه یأس اکبر از بیانات مبارک ظاهر و مشهور  
 طویب للباکین و در مقام شفقت کبری و عالم آگاہی میفرمایند  
 قوله عزّ وجل چه بسا نوری را که نار میفرماید باو و همچنین

میفرماید قوله عزّ ذکره اگرچه می بینیم ظهور اورا مثل ایمن  
 شمس در وسط السماء و غروب کل را مثل نجوم لیل درنهار  
 هر صاحب سمع و بصری شهادت میدهد براینکه آنحضرت  
 روح ماسواه فداه در جمیع احوال بذكر محبوب امکان مشغول  
 بوده اند و بجمیع تدبیرات قلمیه و بیانیه و ذکریه اخبار فرموده اند  
 بآنچه از اهل بیان ظاهر شده و میشود لعمر مقصودی و مقصود  
 من فی الارض والسماء ان اسفه عظیم و حزنه کبیر و یأسه  
 عن فی البیان اعظم من کل عظیم ای معشر غافلین بشنوید  
 عرض این خادم فانی را و بهوای نفسانیه و مفتریات نالایقه  
 ذیل اطهر اقدس را میالائید اگر اقبال نصیمائید ساکت باشید  
 میفرماید عزّ ذکره در بیان همین زکری نیست مگر ذکر او و عمل  
 در وقت ظهور مشاهد ه حزن نفرماید از مومنین بخود و همچنین  
 باین کلمه مبارکه که بمثابة نور است مابین عالم نطق فرموده  
 قوله جل و عزّ بیان از اول تا آخر مکن جمیع صفات اوست  
 و خزانه نار و نور او امید است که ناس غافل از آنچه ذکر شد  
 بسما آگاهی عروج نمایند چنانچه میفرماید قوله عزّ ذکره  
 اگر کل بترهیت نقطه بیان مرئی شوند و ناظر بمهد و حجست  
 و دلیل باشند در حین ظهور محتجب نمی مانند در این مقام  
 میفرماید قوله تعالی گویا دیده میشود که کل این اصحاب  
 بشراف ایمان بآن شمس حقیقت مستضی گشته در تلویحات

و تصریحات ملاحظه نمائید میفرمایند امید هست که این  
 اصحاب یعنی اصحاب موجوده بشرف ایمان فائز شوند  
 چنانچه شدند خدای واحد شاهد و حق آگاه گواه که این  
 فانی خالصا لوجهه و لا ولیائه و لا حبائه ذکر نمود آنچه که  
 منصفین را نفع بخشد و نجات دهد از بیانات نقطه اولی  
 روح ماسواه فداه چه عربی و چه فارسی آنچه در نظر بود  
 بعضی از آن ذکر شد اگرچه الیوم ام البیان میفرماید جمیع  
 بیان زکری است از او و برد و قبول او معلق و منوط اگر از  
 فضل حق جل جلاله افق عدل و انصاف از صاحب طنون و  
 اوهام مقدس شود جمیع شهادت دهند بر آنچه این خادم  
 ذکر نمود چه که کل میدانند نفسی بقدر این عبد از این امر  
 مطلع نبوده و نیست مع ذلك نفوسی که از حقیقت آگاه نبوده اند  
 گفته اند آنچه را که بعضی از بی خبرهای عالم اخذ نموده  
 و بر طلعت قدم وارد آوردند آنچه را که صخره صیحه زد .....  
 انتهی .

و در لوح ملاطی بجستانی نازل قوله تعالی :  
 آنچه از قلم اعلی نازل شد البته ظاهر خواهد گشت سوره  
 رئیس را تلاوت فرمائید و همچنین لوح ملك پاریس را که  
 از اجزای سوره مبارکه همیکل است و همچنین لوح فواد که

مخصوص یکی از احباب (۱) نازل شده و این لوح در وقتی نازل شد که فؤاد پاشا که وزیر خارجه روم بود بمقر خود راجع شده بود و سبب فتنه اخیره و مهاجرت از ارض سرّ بمکا او شده بود و و نفر بودند که بعد از سلطان رئیس کل بودند یکی فؤاد پاشا و یکی عالی پاشا گاهی این صدراعظم بسود و آن وزیر اول خارجه و گاهی بالعکس در آن لوح مفرمایند قوله عزّ کبریا " سوف نغزل الذی کان مثله و نأخذ امیرهم الذی یحکم علی البلاد و انا المیز الجبار و همچنین در کتاب اقدس در نقطه واقعه بین البحرین ملاحظه نماید که مقصود از آن نقطه اسلامبول است چه که از یک جهت بحرایب است و وجهه دیگر بحراسود باری آنچه از قلم اعلی جاری کل ظاهر شده و اخباره ای دیگر هم که در الوان هست کل ظاهر خواهد شد نشهد انه ۵ و العالم المقتدر السامع البصیر الخبیر....."

(تاریخ نزول این لوح مبارک ۱۲ جمادی الثانی سال ۱۲۹۳ هجری قمری است)

### پایان

(۱) مقصود جناب شیخ کاظم سمندرقزوینی است که لوح فؤاد یعنی ك ظ باعزاز او نازل شده برای تفصیل بر حقیق محتوم مراجعه فرمایند .